



ت کسری و رعیت پروری و طالم گدازی و مظلوم  
 نوازی به نظیر اند درستی قول بجدید اگر سر  
 برود زبان تغیر نکنند و دروغ گویا در مجلس خود  
 راه ندهند سر اسرفتوت و وفا دسر با حلم و وفا  
 اند حرف دغل نیا موخته اند و صحیفه شرارت  
 مخوانده اند و با جود مخالفت دینی متعرض  
 دین و اکین و اسلام احدی نیستند  
 فسرود

یا گفتگوی کفر و دین آخر یکجا می کنند خواب یک خواب است تا سر مختلف

تمام بمشد نسخ ریاض السلاطین  
 مولف من غلام حسین سلیم زید پوری در تاریخ سلاطین بنکاله حسب  
 جناب فیض آب قدردان علم و علما کبی راجه نول داکس جی صاحب  
 ممبر صدر کمیٹی و مستم کارخانه توابع راجه اود پور ملک میوار دام اقباله  
 از کتاب نمری و غیره ۵۲۶ موسیقی کلان نقل برداشته شد  
 بقلم ضراعت رقم اصطفی عبداله اجیب مرغزی پیشاوری بنام رمضان  
 ۱۳۰۳ هجری مقدره

شجاع الدوله ناظم صوبه اوده و اله اباد ظفر باب شدند باز بهمدگر  
 مرصالحه نموده ملک وزیر را با و مسلم داشتند از انوقت در  
 ملک هم دخیل شده و ملک بنارس را از ان صوبه علیحد کرده  
 گرفتند و افواج ایشان در ممالک وزیر بطور نوکر حاضر بوده  
 در همگی امورات داخل دارند و الداعلم مال این حال  
 بکجا انجامد همچنین در ممالک دکن در قلعہ منذراج کوئٹی قدیم  
 و افواج سنگین میباشد و صوبه ارکات در تصرف دارند شهر  
 کنجام و برم پور و سیکا کل و اسحاق بین و قلعہ فاکسم کومته  
 و راج بندر و ایلور و مجملی بندر و بجواره و قلعہ کوندیلی و غیره  
 هم بطور جاگیر از نظام علیخان گرفته و در تصرف دارند و منیدا  
 ران این ملک پیش ایشان حاضر بوده مالگذاری مینمایند و هرگاه  
 نظام علیخان را احتیاج بکو ملک می شود و افواج سنگین همراه  
 میدهند و حسب ظاهر از حکم او سرتابی نمی ورزند اما فرقه نصاری انگریز  
 کلبه دانائی و هنرمندی آراسته و بجلیه مروت و اخلاق پیراسته اند  
 بدرستی عزم و کمال حزم و تدبیر و لیاقت برزم بیعدیل و به آئین

با طاعت سرداران انگلیز تن داده مدت العمر بعیش و عشرت  
 میگذرانیدند اکنون ملک ارکات هم بطور بنگاله بتصرف  
 سرداران انگلیز گشت و چنانکه سابقا مرقوم شد چون سراج  
 الدوله ناظم بنگاله از نا تجربه کاری خود سنگ در زنبور خانه زد  
 ناگزیر نتیجه آن دید آنچه دید و نواب جعفر علیخان اینها را اعتقاد یافته  
 در نظامت ممالک بنگاله سهم و شریک خود نمود در امور  
 ملکی دخیل ساخت چون در سلطنت دہلی ضعف تمام راه یافته بود  
 در هر صوبه امرایان قابض شده دم استقلال میزنند اکنون از مدت  
 یکقرن تمامی ولایت بنگاله و بهار و اودیسه در قبض و تصرف  
 سرداران انگلیز درآمده است و در کلکته سرداری مختاص بکونر جنرل  
 از ولایت اینان آمده اقامت میکرد و نائبان تحصیل و عدالت  
 و فوجدارای تجارت از حضور خود تجوز نموده در هر جا میفرستید  
 و کچری خالصه در کلکته مقرر داشته تشخیص هر ضلع از قبل خود  
 بند و بست میکنند و نائبان و ضلعداران زراعت تحصیل کرده  
 مال کلکته بنمایند و چو در سنه ۱۱۷۵ بر نواب وزیر الممالک

و فرانسسینانو کر کرده بدر بار اسلام آورد چون نصاری فرانسسینانین مقدار  
 رسیدند نصاری انگریز که تشنه خون کرده فرانسسینان نیز حوصله دخل  
 در ممالک بادشاهی بهم رسانیدند و بر بعضی ممالک دکن متصرف شدند  
 و قلعه بندر سورت را بقبض اختیار خود آوردند و در ممالک بنگاله کوشی  
 مستحکم قایم کردند و از آنجا که فرانسسینان نواب انورالدین خان کوپا  
 صوبه ارکات را بقتل در آورد شخصی را برای نام بسر داری برگزیده در  
 ممالک دکن مسلط شده بودند نواب انورالدین خان با سرداران  
 انگریز ساختگی نمود و ایشان بگو ملک و امداد نواب محمد علیخان پیش  
 آمده دقیقه از لوازم امداد و اعانت فرود گذاشتند و استقبال فرقه  
 فرانسسینان کاینبغی پرداخته و در رسته اقلعه بولجری را محاصره نموده  
 از دست فرانسسینان انزاع نموده عمارات بولجری را منهدم ساخته قلع  
 و هموار گردانیدند و سیکا کل در لاج بندری دغیره اماکن جاگیرات فرانسسینان  
 که قیاس خلاصی آن مکانات از دهم بیرون بود خود متخلص گردید نواب  
 محمد علیخان بتوجّهات سرداران انگریز بجای پدر بر سرند ایالت ارکات  
 متمکن گشته بخطاب و الاجاه امیرالهند محمد علیخان منصور جنگ مخالط گردید

نظام الدوله افغانه و نصاری نواب مظفر جنگ بر مسند نشاندند و مظفر  
 جنگ با جماعه افغانه به بولیچی رفته جمعی کثیر نصاری فرانسیس نوکر گرفته  
 الحاق خود ساخت و هم در سال مذکور جمعیت غفیر از افغانه و نصاری  
 گرفته عازم حیدرآباد شد و بر سر اراکات مرور غوده بملک افغانه درآمد و  
 نقدیر در میان مظفر جنگ و افغانه اختلاف واقع شده بجنگ و پرخاش  
 متخیر گشت و هفتدهم ربیع الاول کسره مذکور بمیدان معرکه قتال اراکستند  
 از یک طرف مظفر جنگ و نصاری فرانسیس و از طرف دیگر افغانه صف  
 اراکشد همت خان و غیره کسره اراکان افغانه نتیجه نگر امری یافته مقتول  
 شدند و مظفر جنگ هم بزخم تیر یک ذره حرقه چشم رسیده بود  
 سالک فنا گردید بعد از آن نصاری فرانسیس در رکاب امیر  
 الحاکم صلابت جنگ پس کوم اصف جاه اختیار لازم  
 گردند و سیکاکل و راج بندری و غیره با قلع یافته اقتدار کمال بهم رسانیدند  
 و در محاکم دکن حکم ایشان نافذ و جاری گشت و فرقه نصاری فرانسیس  
 سیکس که از مدت ها در بنادر دکن آمد و رفت میکردند پیش از آن که  
 ایشان را نوکر نداشته بود این مظفر جنگ کیست که نصاری  
 و فرانسیس

و فرانسس را نوکر کرده بدر بار اسلام آورد چون نصاری فرانسس باین مقدار

رسیدند نصاری انگلیز که تشنه خون کرده فرانسس اند نیز حوصله دخل

در ممالک بادشاهی بهم رسانیدند و بر بعضی ممالک دکن متصرف شدند

و قلعه بندر سورت را بقبض اختیار خود آوردند و در ممالک بنگاله کوهی

مستحکم قایم کردند و از آنجا که فرانسس آن نواب انورالدین خاگوپا

صوبه ارکات را بقتل در آورد شخصی را برای نام برداری برگزیده در

ممالک دکن مسلط شده بودند نواب انورالدین خان با سرداران

انگلیز ساختگی نمود و ایشان بکومک و امداد نواب محمد علیخان پیش

آمده دقیقه از لوازم امداد و اعانت فرود گذاشتند و استقبال فرقه

فرانسس که اینبخی پرداخته بودند در رسته اقله بولجری را محاصره نموده

از دست فرانسس انتزاع نموده عمارات بولجری را منهدم ساخته قلع

و هموار گردانیدند و سیکا کل در لاج بندری دغیره اماکن جاگیرات فرانسس

که قیاس خلاصی آن مکانات از و هم بیرون بود خود متخلص گردید نواب

محمد علیخان بتوجّهات سرداران انگلیز بجای پدر بر سرند ایالت ارکات

متمکن گشته بخطاب دالاجاه امیرالهند محمد علیخان منصور جنگ مخالف گردید

نظام الدوله افغانه و نصاری نواب مظفر جنگ بر مسند نشاندند و مظفر  
 جنگ با جماعه افغانه بر بولیچی رفته جمعی کثیر نصاری فرانسیس را نیز گرفته  
 اعتقاد خود ساخت و بهم در سال مذکور جمعیت غفیر از افغانه و نصاری  
 گرفته عازم حیدرآباد شد و بر سر ارکات مرور نموده بملاک افغانه درآمد و از این  
 تقدیر در میان مظفر جنگ و افغانه اختلاف واقع شده بجنگ و پرخاش  
 متخیز گشت و هفتم ربیع الاول که مذکور بمذکر معرکه قتال اراستند  
 از یک طرف مظفر جنگ و نصاری و فرانسیس و از طرف دیگر افغانه صف  
 اراشدند سمت خان و غیره سرداران افغانه نتیجه ننگ احمی یافته مقتول  
 شدند و مظفر جنگ بهم بزم تیر که در حدقه چشم رسیده بود <sup>بلاک</sup>  
 مساک فنا گردید بعد از آن نصاری فرانسیس در رکاب امیر <sup>المملک</sup>  
 الممالک صلابت جنگ پس کوم اصف جاه اختیار لازمست  
 گردند و سیکاکل دراج بندری و غیره باقطاع یافته اقتدار کمال بهم رسانیدند  
 و در ممالک دکن حکم ایشان نافذ و جاری گشت و فرقه نصاری فرانسیس  
 سیکس که از مدتها در بنادر دکن آمد و رفت میکردند پیش از آن که  
 ایشان را نوکر نداشته بود این مظفر جنگ کیست که نصاری  
 و فرانسیس



ساکن بولجری را رفیق خود ساخته برسر انوارالدین خان شہامت جنگ  
 کوپاموی که از عمد نواب نظام الملک اصف جاہ ناظم ارکات بود  
 بعزم استراخ، ملک ارکات شتافت و جنگ عظیم در میان آمدن و آ  
 شہامت جنگ در میدان رزم با پی شجاعت افشوده داد مردانگی  
 داد مقتول گردید و نواب نظام الدولہ خلف دویم نواب اصف جاہ  
 کہ بعد وفات پدر عیسند رایست ممالک دکن جانشین بود از اطفال  
 تحالف خواہر زاده با جمعیت ہفتاد ہزار سوار و یک لک روپیادہ بعزم  
 تنبیہ مظفر جنگ برسمند غریمت بر نشست و بہ بندر بولجری رسید  
 بہت ہشتم ربیع الآخر ۱۱۶۳<sup>ھ</sup> اصف جنگ ارکات فتحیاب گردید و مظفر جنگ  
 زندہ دستگیر گردید نظام الدولہ موسم برسات ہمارکات گذرانید نصاری  
 بولجری با ہمت خان وغیرہ سرداران افاغہ کرناٹک کہ نوکران نظام  
 الدولہ بودند ساختگی کردہ بطمع ملک حایوال فریب دادہ چشم دل را از  
 ملاحظہ حقوق تربیت نابینا ساختند آن نمکھر امان کمر غدر و دغا بہ  
 باتفاق نصاری بولجری سرب شاہ زندہ ہم محرم ۱۱۶۴<sup>ھ</sup> انجھون زندہ لوآ  
 نظام الدولہ را حقیق مخنوم شہادت ساختند بعد شہادت نواب

از فرق نصاری پرشکال فرانسیس و غیره هم مخالف تمام دارند و تشنه  
خون بیکدیگر کشیده شده منوره عداوت را در همدیگر میجویند علی الرغم آنهار  
ولایت سورت که از جمله ممالک کجرات است جای سکونت نخستین جا بیکه  
نزاری در سواحل بنادر هند جهت توطن اختیار کردند این بود پیش  
ازین نصاری انگلیز هم کشتیهای تجارت در بنادر هند آورده اجناس  
فروخته معاودت بولایت خود میکردند و بعد از آن به تدریج در ممالک  
وکن و بنگاله جا بجا کوشی های تجارت نصاری انگلیز هم بدست نصاری  
پرشکال و فرانسیس و غیره قایم گردید و محصول بطور دیگران میدادند چون  
در عهد سلطنت اوزنگ زیب عالمگیر مصدر خدمات شایسته  
مشدند فرمان احداث کوشی های تجارت در ممالک محروسه علی الخصوص  
احداث کوشی در بنگاله مع فرمان معافی محصول جہازات کمپنی انگلیز  
و گرفتن سه هزار رومیه در وجه محصول بخشند حاصل کردند چنانکه در ذکر آبادی  
کلکتہ گذارش یافت از آنوقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایا پیدا کردند و چون  
در ۱۷۵۷<sup>۶۲</sup> انواب مظفر خیل نواب نظام الملک اصفیاء باغهای حسینی  
دست خائف چند که از روی روسای ارکات بود نصاری فرانسیس  
ساکن

که بقول فرنگ یکمکه معظمه مستردی بودند در هنگام مراجعت از بندر حیدره  
 بخارت برده انواع و امانت کمال با اهل اسلام رسانیدند و بندر عادل  
 آباد و فلین که تعلق بعادل شاه داشت وقف آتش و خراب مطلق کردند  
 و بطریق تجارت در بندر دایل آمده خواستند که بخدای و فریب بران  
 نیز درست تصرف دراز کنند اما حاکم آنجا خواجه علی الملک تاجار  
 شیرازی براراده شان مطلع شده یکصد و پنجاه کس از فرنگیان معتبر را مقتول  
 ساخته باطفای آتش فتنه پرداخت خیابان دوم در ذکر مسطر  
 شدن نصاری انگریز در ممالک بنگاله و کین و غیره معلوم ضمیر انشوا  
 اخبار پشویه باد که از آن تاریخیکه جهازات جلال الدین محمد اکبر بادشاه  
 بدست نصاری گرفتار شد فرستادن جهاز به بنادر عرب و عجم بیکلیم موقوف  
 کرد زیرا که قول گرفتن از فرنگیان نیل ننگ و عاری بر چهره همت عالی تصور کرد  
 و بيقول فرستادن باعث هلاک نفوس و تضرع اموال بود اما امرای او مثل  
 نواب عبدالرحیم خان خان خانان و غیره قول از فرنگیان گرفته شقایق  
 به بنادر روانه می کردند و چندگاه برین منوال گذشت چون نواز الدین محمد  
 جیانگیر بر سر سلطنت دهمی جلوس فرمود فرقه نصاری انگریز را که در معتقدات

اول آنرا که سر راه است متخرج ساخته به بنادر هند رود و او در همان سال  
عدن را از کینج واکو و انتراج نموده و او را مقتول ساخته به بندر دیو روانه شد  
طرح جنگ اخلافت نزدیک بود که منجر از دلایل بسبب کم شدن اذوقه و  
شدن خزانه به نیل مقصود مراجعت بروم کرد و در ۹۶۳ ترسان بر بندر  
هرمز و سکت و سمطره و ملوک و مبله فور و ناک و فتن و فاشکور و سیلان  
و بنگاله تا سرحد چین مسلط شدند و در هر جا طرح قلعه انداختند اما سلطان  
علی اخلافت قلعه سمطره را مفتوح گردانید و حاکم سیلان هم فرنگیان را مغلوب  
ساخته اکسبایش از ملک خود دفع ساخت و سامری حاکم کاکلیوت  
به تنگ آمده ایلجین نزد علی عادل شاه فرستاد و ایشان را بغضای فرنگیان  
و اخراج از ممالک خود ترغیب و تحریص کرد و در ۹۷۹ سامر قلعه جالیات  
منجر و محاصره کرده و نظام شاه و عادل شاه یکدیگر و کوه چسپیدند سامری بزروار  
شجاعت و بهمت قلعه جالیات را منجر ساخت و نظام شاه و عادل شاه  
از شامت توکران ناد دولت خواست که تطبیق فرنگیان خریب صورتند بمحصل گوهر  
مقصود مراجعت کردند و از انوقت دزاری در انداز و تعدی بر مسلمانان را سر  
شده بکدی دست دراز کردند که بعضی جهازهای جلال الدین محمد اکبر بادشاه  
له بقول

و همچنین طایفه یهود که در کدنگلور بودند ضعف سامری دریافتند پایی از انداز  
 بیرون نهاده اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چشاندند و سامری  
 از کرده خود نادم گشته نخست در کدنگلور رفته نوعی استقبال یهود نمود  
 که از آن فرقه در آن دیار اثری نماند پس از آن با اتفاق تمامی مسلمانان  
 بلیبار بکالیکوت رفته قلعه فرنگیان محاصره نمود بعضی او ان مغلوب  
 ساخت و حصار را مفتوح گردانید از بنمقوت و شوکت بلیباریان  
 برافزود و جبارات را بقبول فرنگ مملو از بخیل و ففل و غیره به بنادر  
 عرب مسترد می ختنند و در سنه ۹۳۹ فرنگیان در حالیات که شش کردی کالیکوت  
 است قلعه بستند و تردد کشتیها بلیبار دشوار گردید و همچنین ترساند بهمان  
 سنوات در عهد بران نظام شاه در یکونند قریب به بندر حصول قلعه سنجین  
 گشتند و در سنه ۹۴۱ در عهد سلطان بهادر گجراتی بندر دوسن و دمن دیوار که ببلاب  
 گجرات تعلق داشت قابض شدند و در سنه ۹۴۳ در کدنگلور هم قلعه احداث  
 کرده استیلای تمام بهمرسانیدند و در بنوقت سلطان سلیمان سلیمان  
 روی اراده کرد که فرنگیان را از بنادر هند برآورده خود در آن بنادر متصرف شود  
 لهذا در سنه ۹۴۴ وزیر خود سلیمان با شارا با یکصد غراب جنگلی به بندر عدن فرستاد

۴۱۰ بکالیکوت آمده مسجد جامع را سوختند و شهر را نیز بجا برد.

غارت روفتند اما روز دیگر بلباران هجوم آورده بر سر نصاری  
ریختند و با نصد کس فرنگی مقبره را کشته و بسیاری را در آب غرق کردند

بقیة السیف گریخته در بندر کولم درآمد و باز میند را اینجا جنگ کرده در

نیم فرسخی آن شهر حصاری مختصر احداث کرده گردآوری خود نمودند و در همان

سالی حصار کوه را از تصرف یوسف عادل بر آوردند اما یوسف عادل شاه باند

فرستاد و در میان او و ایشان بر آورده ولیکن پس از ایام معذومه

فرنگیان باز حاکم آنجا را بزرگای فرزان فریفته بران حصار متصرف شدند و آن

را که ستانت و حصانت تمام دارد حاکم نشین خود ساخته با استحکام برداشتند

و سامری ازین غیرت و اندوه در ۲۱ عرصه مرگ شد و برادرش قائم مقام

گردید و بساط منازعت در چید و با فرنگیان طریقه مصالحت پیموده نزد

مشیر کالیکوت اجازت احداث قلعه داد و ازین قول گرفت که

بر بحالی مباد منزل گشته قلقل و زنجبیل به بنادر عرب میفرستاده باشد

فرنگیان چندی تعهد و قول خود و فغان خود و چون قلعه با تمام رسید از آنجا

انجمن دقیم آن آمد و بر اهل اسلام انواع تعوی و بدعت شروع کردند

را با بسزده منزل غراب معلوم مردم جنگی و آلات کارزار روانه صل  
 هند ساخت و سلطان محمود کجراتی و سلطان محمود بهمنی دکنی نیز از  
 بندر دیو و سورت و کوله و داهل و جبول بعزم جنگ با فرنگیان جہازات  
 در غایت استعداد مرتب ساختند اول جہازات مصر بندر دیو آمدند  
 و باتفاق سقین کجرات متوجه جبول که محل اجماع فرنگیان بود عازم  
 شدند و جبل منزل غراب سامری و چند منزل غراب کوه و داهل هم  
 بایشان پیوسته نایره جنگ مشتعل ساختند بیک ناگاه یک  
 غراب معلوم فرنگیان بآنکه ایشانرا خبر شود از عقب در رسیدند  
 لوازیم آشباری بظهور رسانیدند و عرصه بحر را پر از آتش کردند  
 ملک آياز حاکم دیو و امیر حسین ناگزیر بجنگ ایشان مبادرت  
 نمودند اما کاری از پیش نبردند چند غراب مصر گرفتار گشت مسلمانان  
 شربت شهادت چشیدند و فرنگیان بفیروزی ببنادر خود شتافتند  
 چون در بهمان ایام سلطان سلیم خنکار روم بر سلاطین غوری مصر  
 استیلا یافت و سلطنت انطاکیه سپری شد سامری که بانی  
 انکار بود بیدل گردید و فرنگیان تسلط تمام پیدا کردند تا آنکه در مضرت

و مسجدی را که بر ساحل دریا بود شکسته کلیس ساختند و این اولین قلعه است  
 که نصاری در دیار هند تیار کرده اند و در همان زودی اگلی بندر کنور نیز با ایشان  
 اتفاق و خریدند ایشان در اینجا هم قلعه بسته جمعیت خاطر تجارت فلقل  
 و رنجبیل اشتغال نمودند و دیگرانرا ازین تجارت مانع آندند لکن سامری <sup>شکر</sup>  
 کشی نموده پسر پادشاه کوچی را بقتل در آورد و آن ولایت را ویران سا<sup>خته</sup>  
 معاودت کرد و ورثه حکام مقتول باز جمعیت نموده علم حکومت  
 افراشته ولایت را بحال ابادی آوردند و بقول فرنگیان جبار را بدی<sup>ار</sup>  
 مترود کردند و حاکم کنور نیز بهین آئین جبارت مترود ساخت سامری  
 ازین عمر غصه خورده جمیع خزان و دقاین بصرف لشکر داده دو سه دفعه  
 بر کوچی لشکر کشی نموده چون فرنگیان برابر لوازم امداد اعانت ننمود  
 میرسانیدند بر کوچی دست نیافته بے نیل گویهر مقصود رج القمقری  
 مینمود و چون عاجز شد ایلمچیا نزد حکام مصر و جد و دکن و کجرات  
 فرستاده از تعدی نصاری شکایتها نموده استمداد کرد و احوال بد  
 آنوقت به اهل اسلام ضمیر آن ساخته عرق غیرت و حمیت آنها را  
 بآتش زدند و چون که سلطان قابص و غوری امیر حسین نام مرداری



بحوزه تصرف سلاطین دلی در آمد و اسلام در انمالک دکن قوی گردید  
 بود مهر سکوت بر درجک دمان نهاده حرف عداوت و مخالفت بر زبان  
 نخی آوردند تا آنکه در نشه<sup>۹</sup> بهیجری ضعف و تحلیل در سلطنت دکن راه یافت  
 در انوقت نصاری پر نکال از جانب بادشاه ملک خود تعمیر قلاع در سواحل  
 بحر هند مامور شدند و در نشه<sup>۳۴</sup> چهار منزل جبار نصاری پر نکال در بند نشند  
 رسیده و کالیکوت آمده گاههی حقایق آن مرز بوم را بخاطر آورده بمملکت خود  
 برگشتند و سال دیگر شش منزل در کالیکوت آمده فروکش شدند و با حاکم  
 آنجا که مخاطب بساوی بود استدعای کردند که مسلمانان را از سفر عرب  
 مانع شوید که از جانب ما منافع پیشتر از مسلمانان بشمی عائد خواهد شد  
 سامری کوشش برین سخن نه نهاد اما نصاری در معاملات داد و ستد  
 تعدی بر اسلامیان آغاز نهادند تا آنکه سامری بخشم زاده حکیم قتل و غارت  
 آنها نمود و هفتاد معتبر نصاری را مقتول ساخت مابقی بر سلب ثا  
 بر نشسته راه سلامت گرفتند و نزدیک بلده کوچی که حاکم آنجا با  
 سامری منازعت و خصومت داشت توطن گرفته رخصت  
 احداث قلع حاصل کردند و در اندک ایام بمعجلت تمام قلع مختصر تیار نمودند

نصاری انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو زبان است  
ضیابان نخستین در ذکر آمدن نصاری فرقه پرتگیزی و فران سیز  
و غیره در دکن و بنگاله بر ضمایر خود کشید نظایر صیر فیان نقود اثار و کمر سنجان  
جو ابر اخبار مخفی و محتجب میابد که طایفه یهود و نصاری پیش از ظهور  
اسلام در اکثر بلاد ممالک دکن مثل بلیمار و غیره برسم بازارکان  
از راه دریا آمد و رفت داشتند و ما مردم آن ملک مالوف نشد و بعضی  
از شهرها سکونت و رزیده مکانها و باغچه ها ساخته و برین پنج ساله  
در آن بسر بردند و چون نیز اعظم دین محمد طلوع فرموده و پرتو مشاع آن  
افتاب بر مشارق و مغارب تابفت و رفته رفته ممالک هندوستان  
و دکن نیز فیض یاب ادوار مدشره احمدی گردید و تردد اهل اسلام  
دران ممالک شد و اکثری از ملوک و حکام آن دیار بحلیه اسلام  
محمی شدند و راجه های بنادر کوه و دابل و جبول و غیره بطور حکام  
اهل اسلام مسلمانانی را که از ممالک عرب می آمدند در سوا حل دریا می  
داده لوازم اعزاز و احترام آنها بجای می آوردند لهذا یهود و نصاری در  
آتش حسد و رشک می سوختند و چون ممالک دکن و کوجرات  
بکوه

بوسعت آباد و حائنی شتافت سرداران انگلیز نهجیم الدوله پسرش را بجای  
متمکن ساختند و نواب محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ به نیابت نظامت  
مقرر نمودند او هم دو سه سال متکی و ساده نظامت بوده راه سفر آخرت  
پیمود پس از وفات نهجیم الدوله بجای پسر برادر خرد او سیف الدوله بجای برادر  
جالین سند نظامت گردید و نواب مظفر جنگ بدستور به نیابت  
نظامت بجال ماند او هم بعد نظامت دو سه سال به بیماری چپک  
درگذشت و برادر دیگرش مبارک الدوله بهادر سند ارای نظامت  
گردید سرداران انگلیز گردید و نواب محمد رضا خان مظفر جنگ از نیابت  
معزول کرده نواب مبارک الدوله راشان زده لک روپیہ سالیانہ  
در وجه نظامت مقرر کرده سال بسال میدهند و خود بر هر صوبہ  
سند ضلع داران جا بجا فرستاده در کلکتہ کبری خاصہ مقرر کرده تشخص  
و تحصیل عدالت و بحالی و معزولی اعمال و غیر امور نظامت و حکومت  
را با اختیار خود می کنند و تا حالت تحریر این رساله که سنہ ۱۲۳۰ یکروز دولت  
صد و دویسمی و ۳۵ جلوس عالم شاه بادشاہ است و دخل و عمل انگلیز  
درین هر سه صوبہ جاری است روضہ رابع در ذکر مسلط شدن

بشامت نمکوحامی مقتول ساخت و وجود هر دو برادر جگست سید  
 را که در باب طلب جعفر علیخان و نصاری انگریز ساحی شده خلوت  
 نوشته بودند و آن نوشته با جگست گرفتار گردید مایه فساد و فتنه انگاشته  
 مع دیگران زندیداران و غیره که از سابق مجوس بودند و هر یکی در فتنه سازی  
 و هنگامه پردازى یگانه عصر بود جلگی را مقتول و معدوم ساخت و بعد  
 رسیدن عظیم آباد در انجام جرات اقامت در خود نیافته با خطر تمام  
 به پشت روان گردید و زنانه های خود را در رهناس گداز گشته بصوبه آورده  
 پیش وزیر الممالک نواب شجاع الدوله بهادر رفت و در انجام بهمان نواب  
 وزیر محبت برهم خورده و نواب اکثر اسوال او را ضبط در آورده و از ایام در آن  
 شده در اطراف کوه رسیده چند سال در آن نواح بانوایه ناکامی بسر برده آخر  
 دیعت حیات سپرد و نظامت بار ثانی جعفر علیخان بهادر بعد از میت  
 قاسم علیخان سرداران انگریز باز نواب جعفر علیخان را بر سر مستعار و نظامت  
 بنگاله متمکن ساختند و او آنه با ضمیر خدمت دیوانی انگریز و شش آنه بنو است  
 جعفر علیخان مقرر شد این بار هم بکمال تزلزل مدت سه سال نظامت عاریتی  
 کرده در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری از شکنجی جسمانی

منعطف ساخته در سوتی بمرد افواج قاسم علیخان که سمر و فرنگی و غیره سر  
داران لشکر با افواج سنگین در آنجا مقام داشت رسید اما انگریزان <sup>قب</sup> نفاق  
از دست نداده بدنبال شتافتند و جنگی عظیم در سوتی روی داد از آنجا که  
ستاره دولت قاسم خان رو با نخل طوطی طالع انگریزان در ترقی بود بعد  
جنگ بسیار و مقابله بیشتر درین جنگ هم انگریزان فتح یاب شدند  
و افواج قاسم علیخان تاب ضرب غلوله های توپ پندوق انگریزان  
نیارده شکست خورده بر لب آب اد هوا که پیشتر بنگاه سپاه بود در آنجا  
هم تمام عساکر فراهم شده بحرب و ضرب و جدال و قتال در زیدند آخر آنروز  
از سرداران فوج قاسم علیخان مثل کرکین خان که سردار فوج پیادای بر قند  
ازان بود و غیره هم با انگریزان موافق شدند و نصاری انگریز بد طبعی تمام  
شبنجون زده های ثبات موافق و منافق را منتشر نزل گردانید و گریز اگرز  
در لشکر افتاد و شکست عظیم روی داد منتهزان بحال تباه خود را بموگیر <sup>سایه</sup>  
قاسم علیخان از دریافت خبر این شکست دل یافته و رنگ بر و شکست  
و نمک حرامی و دغا بازی و بیفان نمک پرورده بخاطر آورده حوصله جنگ در خود  
نیافته سبیلوار رزم تپی کرده کراسیمه عازم بطرف عظیم آباد گشت و کرکین خان

نائبان بنگاله در باب ترغیب و تحریص جنگ با انگلیزان بنا کردند نوشت  
 از انجمنه شیخ هدایت الدین نائب فوجدارند به با جمعی فراوان و جعفر خان و عالم  
 خان جماعه دار ترک سواران متعینه حضور بر جناح استعجال عازم شده با کوه  
 رسید بود که از آن طرف افواج انگلیزینواب جعفر علیخان را بسالاری برگزید  
 همراهم گرفته بمقابله شتافته بمقاصد دو کرده و در داکین مات لشکرگاه  
 ساختند سوم شهر محرم طرفین صف آراسته آتش قتال اشتعال دادند  
 افواج قاسم علیخان بعد قتل جمعی از اجل رسیدند شکست خورده پشای پزمت  
 در پلاسی نزد محمد تقیخان فوجدار بهر بهوم رسیدند بعد دو کسم و ز که افواج بنگاله  
 و اجتماع یافت و سرداران انگلیز بهر تعاقب کنان رسیدند محمد تقی خان با جماعت  
 کثیر در میدان رزم پای ثبت افشوده بزخم گلوله بندوق جام شهادت نوشید  
 و سپاه منظم شد بمرشد آباد رسید سید محمد خان که بعد رفتن میرزا اب علیخان  
 بموئید نیابت بنگاله تعلق با و داشت با جماعت موجوده از شهر برآید و  
 چون که کما به مورد حال آراست و چون خبر آید افواج انگلیزینا مو آشوب خاخرش  
 گشت از اینجا که اکثر افواج نمیش خورده و حربه های انگلیز شده بودند میوقع جنگ  
 دزد و خورد و توپ و تفنگ مضطرب شد و موچال را خالی کرد و عنان پزمت

علف سیف و سنان سازند و خود بسرداران سپاه در باب قتل و  
 اسیر و نسیب غارت آنها بتاریخ معینه بمبالغه تمام تاکید نموده علم معاو  
 بسمت مونگیر فرستاد و چون بروز معهود افواج قاسم علیخان بکار مامور  
 مستعد شدند با افواج انگریز جنگ در میان آمد آخر مجله های ستواتر غالب شده بقتل  
 و اسیر پرداخته بگهی را یکی مقتول و کوشی های ما را غارت ساخت جماعه اجل  
 گرفته مانمودند و کوشی های انگریز در هر جا وقف تاراج کردند و مگر صدرا الحق خان فوجدار  
 دنیا چور در راجه بردوان دست ازین حرکت لغو باز داشتند قاسم علیخان  
 چون بمونگیر داخل شد عمده نظامت بنگاله را یکی طلب داشته مامور است  
 ضبط و ربط ممالک متوجه گردید و رای رایان امید رای رابع پیش  
 کالای پرشاد و رام کشن و راج بلی و جکت کبیله مهابت رای و راجه  
 سر و بچند برادر خلعت کبیله و زمینداران دنیان چور و ندیه و کرک پور و نیم  
 و راج شاهای و غیره و دولال رای دیوان بهو چور و فتح سنگه و راجه نیکاری پر  
 راجه سندر و رام نراین نائب صوبه عظیم آباد محمد معصوم منشی حکمت رای و غیره  
 هم را یکی در مونگیر طلب داشته مجبوس کرد و دود قلع را مستحکم تر ساخته افواج  
 بیشمار ببنگاله کسب کرد و متصل اکبر نگر بر ناله ادبه و اجماع گردید و به فوجداران و

شد و تار سیدین را یات بادشاهی بعظیم آباد مراجعت فرموده بود و انگیزش  
 استقبال نموده در کوشی خود فرود آورده بودند متعاقب قاسم علیخان هم  
 سعادت ملازمت فایز گردید و بخطاب نواب عالیجاه نصیر الملک ایالت  
 الدور قاسم علیخان بهادر نصیر جنگ مخاطب گردید و بانندگان اقدس و اعلیٰ مزاج  
 خان مذکور را در گگون دریافت به اصلاح رایت منضت افزاشته عازم  
 بنارس شدند نواب قاسم علیخان متعاقب پرداخته تا حدود کبیر و جلد پس بود  
 تاخت و آن ملک را تاراج مسخره مراجعت بعظیم آباد کرده در حوالی رام نراین  
 فروکش شد به نظم و نسق انجام پرداخت و چون محصول اموال تجارت از نصاری  
 انگلیز طلب نموده سرداران انگلیز در دادن محصول ابا نموده است و گوی در زند  
 نواب قاسم علیخان محصول بالکل تا جبران قلمرو بنگاله و بیمار محاف کرد و فرمود  
 که تا محصول از غالبان نگیرم از معلوبان دست بردارم بهین سبب و بهین جهت  
 دیگر با سرداران انگلیز شکر آبد در میان آمد و در صد استیصال ایشان سرگرم تیر  
 شد آخر ای او برین قرار گرفت بعرصه یکروز همه را معروض تیغ سازد  
 لهذا به نایبان و قوچداران بنگاله برای هر یک نوشته یا فرستاده که در فلان  
 تاریخ در هر جا که هر قدر نصاری انگلیز باشند بکشند و فریب و جدل و قتال



باتفاق جلالت سیئه با سرداران انگریز مسافرتی کرده آنها را بران آورد  
 که سرداران انگریز تابع مرضی حال مغزالدین بنو اب جعفر خان نوشت که بنگال طلب  
 و تنخواه سپاه رو بطولانی دارد بمتر آنست که نیابت قلعہ و صوبہ بمیر محمد قاسم  
 سپرد خود از قلعہ برخاسته بجلالتہ بیایند میر محمد قاسم خان بدلجعی تمام با حصول  
 مطالب مراجعت بمیرشد آباد نموده و سرداران سپاه انگریز با وی موافق شدند  
 نواب جعفر علی خان از قلعہ برآورده بر کشتی سوار کرده بجلالتہ رسیدند و میر  
 خان داخل قلعہ گردیده مسند آرای نظامت شد و سنای امنیت بنام خود گردانیدند  
 و در باب مراجعت کنائین را بایت بادشاهی بعظیم آباد نوشتہ بنام راج  
 بلب فرستاده و خود متعاقب باستمال و دلجوئی سپاه پرداخته بعد بنزد  
 بست طلب تنخواه بعزم حصول ملازمت بندگان اقدس اعلی تباری  
 کونج بسمت عظیم آباد نموده و میر تراب علیخان عم خود را به نیابت نظامت  
 در میرشد آباد گذاشته خود همگی اسباب و لوازمات و فیلان و اسبها و خزان  
 و دفاین از نفوذ و اجتناس و جواهرات و فخرخانه و غیره حتی لوازم نفرتی و ولایت  
 ایام باره که مال لکوک همراه برداشته ملاک بنگال را خیر یاد گفته رهبر اگر دید بعد  
 رسیدن بمویر باستحکام قلعہ انجا پرداخته بغرم ملازمت بادشاهی عازم عظیم آباد

گردد و در آنجای بلب تا بهار متعاقب پرداخت و چون عساکر بادشاهیست  
 گیاما پور خدمت فرمود و کامکار خان بجانب کوه گرخت عازم معاد  
 بود درین اثنا خبر دستگیری شدن نواب جعفر علیخان و تسلط شدن  
 نواب قاسم علیخان در صوبه بنگاله مع نوشته با حضور رسید چنانچه مذکور می  
 شود ایام نظامت میر محمد جعفر خان قریب سه سال بود نظامت  
 عالیجاه نصیر الملک امتیاز الدوله قاسم علیخان بهادر نصر خان  
 چون نواب جعفر علیخان میر محمد قاسم خان خویش خود را که پسر زاده نواب امتیاز  
 خان خالص تخلص بود و کالاً بتقریب سوال و جواب ملکی و بندوبست  
 این معنی کرده اند از جعفر علیخان و شش آن از انگلیزان و خدمت دیوانی ندر  
 جعفر علیخان باشد بملکته فرستاده بود و بعد وفات صادق علی خان مردم  
 سپاه بدرخواست طلب و تنخواه خود که از چند سال نیافته بودند بلوای  
 عام کرده نواب را در چهلستون گرد کردند حتی که از طعام و آب مانع کردند  
 بنام علی نواب مغز الیه میر محمد قاسم خان نوشت که مردم سپاه بجهت طلب  
 و تنخواه بسیار تنگ کرده اند میر محمد قاسم خان با اتفاق جکت سینه نو  
 که مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسیار تنگ کرده اند میر محمد قاسم خان



یافت در آن ایام چون از خادم حسین خان بعلت اخذ الواجب و حجت دیگر  
 شکر آبی در میان آمد و صادق علیخان در خند و اخراج و استیصال او سر  
 کرم شد و بجانب پور نیه عزم جزم داشت و خادم حسین خان هم با جمعیت خود  
 از پور نیه بر آمده در کنده کوره پای جنگ قایم ساخت یکت بالا خبر رسید که  
 افواج بادشاهی قلعہ عظیم ابوار محاصره نموده بارام نراین جنگ شروع  
 گردید لهذا صادق علیخان غریمت پور نیه فسخ نموده متوجه عظیم آباد گشت  
 خادم حسین خان خود را مرد میدان او تصور نه نمود و عازم رفتن بطرف اخلال  
 گردید ازین طرف در پای کنک افواج صادق علیخان و از انطرف خادم  
 خان قطع منازل مینمودند و چون خیر آمد آمد صادق علیخان بعظیم آباد شایع  
 شد افواج بادشاهی از محاصره قلعہ دست بردار شده بجانب بنر جاده پیا  
 گشتند صادق علیخان فرصت دیده ار دریا عبور کرده تعاقب خادم حسین  
 شتافت خادم حسین خان پیشاپیش بفرست برق و باد قطع منازل  
 می نمود و صادق علیخان هم منزل بمنزل با شتد کوب میرفت درین  
 اثناء خان باد و باران شروع شد و راکب و مرکوب را از ترددات محل  
 ساخت خادم حسین خان بر لب رودخانه رسید که معبر متعذر و عبور  
 معبر

جعفر علیخان هم جلوه ریزد با نجار سید و بر لب رودخانه که زیر کشتی بردوان  
 واقع است جنگ گوله توپ شروع شد افولج دران اطراف هم مجال  
 اقامت نیافته بعظیم آباد رجع القهقری نمودند و جعفر علیخان و صادق  
 علیخان بضبط اموال اثاث البیت نواب کسراج الدوله و همگی سنگات  
 مهات جنگ و غیره کما ینبغی پرداخته انهارا بقوت شبانه محتاج مسافرت  
 بیگم مهات جنگ را مع هر دو دخترش که یکی ایمنه بیگم مادر کسراج الدوله و دیگر  
 کسمه بیگم زوجه شهابت جنگ بود مع دیگر زنان با علاقه دار مهات جنگ  
 بجایانگز فرستاده بود درینوقت باقرخان جماعه دار را با جمعیت یکصد  
 سوار بجایانگز فرستاد و باقرخان فوجدار جهانگیر نگر را بتاکید تمام نوشت  
 که بمحور رسیدن باقرخان کسمه بیگم و ایمنه بیگم را دستگیر کرده حواله نماید بعد  
 رسیدن جماعه مذکور باقرخان لا علاج شده پروانگی داد انهارا بر کشته  
 نشاند چند کرده از جهانگیر نگر آمده بدریاغرق ساخت گویند چون آنها  
 را در کشته بردند و آنها ازین اراده مطلع شدند هر یکی نماز دو گانه ادا کرده  
 مصحف مجید در بغل گرفته هر دو خواهر بخمسیر یکدیگر میزدند در آب افتادند  
 سبحان الله چه سنگدلیست آخر صادق علیخان هم نتیجه در دامن روزگار

بادشاهی مهدر حدودات نمایان شدند محمد امین خان زخمی شده در اینج  
 هم پس پاکشته جنگ در گریز میگردیدند قادر داد خان و غیره بمحمد ای مردانه درون  
 توپخانه درآمدند قضا را توپ کلائی که چارصد اسب نر گاو می کشیدند محاذی  
 بود اینها در میان گاو دان درآمدند بسبب آنکه از چپ دست قهار گاو دان  
 بود در آمدن نتوانستند در معرضه فیلبان قدر داد خان بضرب گلوله بندوق  
 کشته شد قادر داد خان فیلبان از پای خود سیرانند و تبر اندازی میکرد و نواب صادق  
 علیخان هم زخمی بر سر انداخت درین اثنا غلوله زنبورک بر سپهروی چاقو داد  
 خان خورد و کادش تمام گردید از معاینه اینحال کامگار خان و غیره عنان تابش  
 بفرج خود ملحق شدند و افواج صادق علیخان از دریافت اینحال مجذوم و احمل  
 شده بر افواج بادشاهی در افتاد و شادمانه فتح در دادند افواج بادشاهی منظم  
 گردید رستم خان و زین العابدین خان که از طرف پشت افواج صادق علیخان  
 آمده بودند از کشیدن او از شادمانه فتح از جانب دست راست آمده بمقابله  
 پرداختند اما بضرب گلوله توپ انگریزان پای ثبات نیفشرد و منظم شدند  
 بعد شکست افواج سلطانی بطرف بردوان عنان تاب شد و صادق علیخان  
 بمعاقب پرداخته از راه حکائی گمانیست و بیربوم به بردوان رسید ازینطرف

ناله سبعین و مائه الف هجری واقع شد نظامت شجاریه  
 ملک جعفر علیخان چون جعفر علیخان بر چار بالشن نظامت بنگاله  
 و بهار و او دیه مریج نشست بدلداری سپاه و غیره عمده ها که در استیصال  
 و قتل سران الدوله هم زبان بودند پرداخته هر یکی را از خود راضی ساخت  
 و خادم حسین خان خواهر راده خود را بفوجداری پورنیه اختصاص بخشید  
 و رام نراین را بخلعت بجالی صوبه عظیم آباد ممتاز کرد چون در همان  
 ایام شاه عالم بادشاه در صوبه عظیم آباد نزول اجلال فرمود رحیم خان  
 و قادر داد خان و غیره پسران عمر خان و غلام شاه و دیگر جاویدان و ساله  
 داران ملازم سران الدوله که جعفر علیخان از حکمت انها را از پیشتر متعینه به  
 عظیم آباد کنانیده بود بلبشکر بادشاهی پیوستند و در فتوحه بارام نراین  
 جنگ واقع شد رام نراین زخمی شده پیاپی هربیت داخل قلعه گردید و اقوا  
 بادشاهی بمحاصره قلعه پرداختند نواب جعفر علیخان از دریافت این خبر خلف  
 خود نواب ناصر الملک صادق علیخان شهامت جنگ عرف سران را  
 مع افواج انگریز با نظرف کیل کرد و بر لب ناله و مهوده متصل باریه باصا  
 بادشاهی جنگ رویداد و قادر داد خان و کامکار خان و غیره در رکاب

سراج الدوله کسب کرد افواج انگلیز را در بنیبه فرود کش ساخت اما سراج الدوله  
 متبذیر نه از زیر باله بعجلت هر چه تمامتر گذشته در برال رسید چون خبر یافت  
 که موافق ناظر بود پس دست و کشته از انطرف نمیتواند گذشت ناگزیر از کشتی  
 فرود آمد بخانه دانشه پسر زاده که مسکن او همانجا بود رفت دانشه که سابق ازین  
 اندست او متاوی شده بود قابوی خود یافته وقت برابر دیده بدلا ساوتلی  
 پیش آمده و بمکان خود داشت و به تیاری طعام پرداخته میرد او د علی خان فوجدار  
 اکبر نگر که برادر میر محمد جعفر خان بود خبر فرستاد که آن داود علیخان که بمفحص و تجسس بودند  
 فوز عظیم دریافته برخاج استعجال رسید سراج الدوله را از خانه دانشه که  
 کرده با کبر نگر بردند از آنجا که آن داود علیخان و میر محمد قاسم خان همراه خود گرفته  
 بمیرشد آباد بردند میر محمد جعفر خان او را از روز مجبوس داشته روز دیگر بصواب دید  
 سران انگلیز داهرارو استبداد جاکت سید مقتولش ساخته لاش آن مظلوم را  
 از هودج آویزان کرده در شهر گردانید و در خوش بایغ بمقبره نواب سبابت جنگ  
 مدفون ساختند و بعدین مرزا مهدی علیخان بر خوردار سراج الدوله را نیز  
 در تخته کشید از جان کشتند و به پهلوی برادرش نجاک سپردند نظام است  
 نواب سراج الدوله یک سال و چهار ماه بود و قتل او در آفر ماه شوال



داروغه توپخانه بضرب کول توپ رخت هسته بربست بمحاصنه این حال  
 رنگ فوج برگردید و مردم توپخانه همراهِ غشس سیریدن به بنگاه رسیدند و آقا  
 از نصف النهار گذشته بود که مردم بنگاه راه فرار سرگردان و نوز نواب در مکر مشغول  
 جدال و قتال بود که مردم بهیر کر بخت از دلا و دیور آن طرف رسیدند و آهسته  
 آهسته افواج نیز راه سلامت پیش گرفتند و دو ساعت روز باقی ماند  
 گر نیز اگر نبرد نکر افتاد و پای ثبات سراج الدوله هم متزلزل نشد و راه  
 هزیمت پیش گرفت چون بمنصور کینج که تعمیر او بود رسید و ابواب خزان  
 کشاده بر مردم سپاه زرباشی و رزیداما از غایت و سوسه مجال اقامت  
 در اینجا نیافته از اموال و تجملات دل برداشته وقت شب جریده باز  
 و الحفال برگشتی سوار شده و مبلغی از جواهر گرانمایه و اشرفیان همراهِ  
 گرفته بسبت پور نیبه و غلطیم آباد روان گردید و میر محمد جعفر خا بعد از شکست  
 سراج الدوله داخل خمیده رشب سرداران انگلیز کتکالیش کرده علی الصبح  
 پاشنه کوب افواج سراج الدوله شتافته بمیر شد آباد رسید و فلک بکام خود دید  
 داخل خانه شده کوسانیت نواخت و منادی امن و امان در شهر گردانیده علم صا  
 صوبگی برافراخت و میر محمد قاسم خا و امان خود را با جمعی از افواج برای بدست آوردن

پیشتر روان شد خان معز الیه بمبادر نیز کوچ کرده بفاصله نیم فرسخ از لشکر  
 نواب سراج الدوله خیمه برپا ساخت میردن داروغه توپخانه بسراج  
 الدوله گفت که انگریزان حواله طلب میر محمد جعفر خاظمی آیند قرین مصلحت  
 آنست که اول کار میر محمد جعفر خان تمام سزنده بکشته کشند خان  
 مذکور انگریزان جرأت آمدن اینطرف نخواهند یافت از آنجا دفع تیر  
 نقد بر سپهرند میر ممکن نیست و شیت ایزدی بطور دیگر رفته بود  
 زحرف خردمند خردکوش شدن سیما ب دس سیما ب در کوشش چون  
 فردای آن بداد دپور رسید خبر آمد که انگریزان قصبه کوه را آتش زدند آنزمان  
 موهن لعل بعباب پیش آمد که تو مرا خراب کردی و پریش و اطفال را  
 بشیم کردی اگر میر جعفر خاظمی و دو لته رام را از تهمانه بر نمیداشتی کار تا با پنجانی  
 رسید القصبه صبح آنروز که پنجم شوال سنه ثلث عالمگیری بود افواج انگریز  
 از بلا سب اینطرف بسراج الدوله از داد دپور آنطرف بمقابلہ ہمدگیر رسید  
 توپخانه شروع کشد میر محمد جعفر خان با فوج خود بجانب چپ دورتر ایستاد  
 بود هر چند نواب سراج الدوله طلب نمود از جا حرکت نکرد در عین زد و خورد  
 و گرمی ہنگام قتال کہ چیرگی از افواج سراج الدوله ظاهر میگردد ناگاہ میردن

پای همت نتوانست افشرد و بظاهر شهرت صلح داده مظهر پادشاه  
 مرشد آباد پیش گرفت و بعد رسیدن بحر کشد آباد از اینجا که جمیع عمد تا و سال  
 در آن رنجیده خاطر بودند خصوصاً میر جوهر خاں بهادر که خدمت بخش گری از خا  
 تغییر نموده خواجہ نادای علیخا را منصوب بران کار کرده بود زیاد تر رنجیده خانه نشینی  
 اختیار کرده سراج الدوله توپهای کلان محاذی حویلی خاں مشارالیه کرده مستعد  
 که کار او با تمام رسند و پیام بر آمدن از کشور کرد خان مذکور بعد از معذرت  
 بخود داری پرداخته بالاتفاق رساله داران و سرداران بملیه و حکمت کسبه  
 تعدد و پیمان همه گیر مخفی امیر بیگ که از رفقای معتمد او بود با نوشته با بکلکته  
 فرستاد و خواست آمدن افواج انگلیز کرد بیک مذکور بانواع تسلی  
 و استمالت سراج سرداران انگلیز را بران آورده که از کلکته عازم شد  
 تا به پلاسی رسیدند چون کار از کار گذشت سراج الدوله از دریافت خبر عز  
 افواج انگلیز از آن شهر بر آمد این مرتبه پنبه پیهوشی را از گوش بر آورده با  
 خان مغز الیه تعلق و گرم جو کشی او در میان آورده و بگیم مهابت جنگ فرستاده  
 ابواب عذر خواهی و استغفای خطای خود مفتوح داشت از اینجا که بر قول  
 و فعل او اعتمادی نبود مسموح نشد بعد از آنکه سراج الدوله از چونه کما به

شربت فنا چشیدند و سراج الدوله تا انگریز رسید بود که خبر فتح رسید و شادمان  
 نواخت و در قلعای شوکت جنگ را هر که بدست آمد بسیار غیر ملر و انواع عقوبت  
 دنداید مبتلایان ساخت راجه موهن لعل بنجیه و یک زنجیر فیل و رسیان  
 و شتران و غیره اموال شوکت جنگ را ضبط نموده پس خود را به نیابت فوجدار  
 پورنیه گذاشته مراجعت نمود چون سراج الدوله از قتل پسر عم فراغت یافتند  
 آباد رسید و شتران و روزگار بازی دیگر روی کار شد و انگریزان که از دست سراج الدوله  
 سر حاکم خورده و اموال لکوک را بغارت داده و نقیصه السیف گرفته بودند  
 در جزیره سکونت در زبده بولایت انگریز و دیگر بنا در خود مراسلات فرستاد  
 و به فرصت اندک افواج بلوچان رسیدند بعد چند ماه سرداران انگریز برگردگی  
 کرنیل ثابت جنگ با جمعیت نسی هزار کس بر جواز جنگی رسیدند و افواج  
 تمامجات که جا بجا بودند همه را انگریزان دیدند و باره مانک چند جنگ در میان آمد  
 راجه مذکور شکست فاحش یافت و انگریزان تا هوگلی رسیدند قلعو هوگلی را بنظر  
 غلوله ای توپ منهدم ساختند و فوجدار قلعو گرفته رفت سراج الدوله از دریافت  
 خبر غلبه انگریزان از مرشد اباد عازم کلکته گردید و متصل کلکته در باره کره می مضروب  
 خیمه ساخت انگریزان وقت شب تاخت آورده شب خون زدند و روز دیگر سراج الدوله  
 پناهی

خورد شیخ عبدالرشید برادرش و شیخ قدرت الداد و شیخ جهان یار و شیخ  
 شهریار برادرزاده او با چیزی از برادران در میدان جنگ مقتول شده و  
 دارین حاصل نمودند درینوقت چهلششمینیری برگردن اسب شیخ جهان  
 رسید و غنائش ببرید اسب اختیار او را از میدان در ربود از بسکه  
 زخمها کاری داشت تا رسیدن میرگر راه آخرت پیمود و در آنحال گفت  
 جنگ خود را طلب جنگنده تیراندازی کنان در رسید و باد و کت محمد خاندان  
 را خاندان کور گفت که بر فیل من بیایند که سلامتی درین است شوکت  
 جنگ قبول نکرده تیر یک پیکانش دل مرغ بود و بردندانش زد و دندان سرشین  
 بشکست درینوقت همراه شوکت جنگ غیر از سوار که یکی از آن حبیب ملک  
 بود نمانده حبیب ملک از اسب فرود آمده پیش فیل او بمیدان ایستاد  
 قضا را لولی بنزدق از دست خواصی دوست محمد خان بر پیشانی شو  
 جنگ خورد طایر و وحش پرواز نمود و بشاخصار عدم نشست و کار کرد  
 خان بخشی و شیخ بهادر نار بول و البو تراب خان و مراد شیرخان همشیره زاده  
 شیخ جهان یار و شیخ مراد علی چلبه نوایر سیف خان و میر سلطان خلیل تیرانداز و لوها سنگه  
 هزاری و میر جعفر احو و غیره ترددات نمایان بنظهور رسنیدند و در میدان زرم

و پیر محمد جعفر خان و غیره با فوج عظیم جنگ شکست جنگ کسب کرد و برام  
 نراین صوبه دار عظیم اباد نوشت که زود خود را در پور بنه رسد از انظر  
 شکست جنگ شینج جهان بارو کار گذران بخشی و میرزا علی و غیره افواج را بجا  
 نامزد نمود و خود هم متعاقب عازم آن سمت شده حیات پور گوله را تا  
 وقارای نموده و قف آتش کرده مراجعت به پور نی نمود و چون افواج سرانج  
 الدوله در سنهاری رسیدند فوج شکست جنگ بمفاصله یک کرده  
 در نواب گنج موچال بندی نموده مستعد جنگ نشستند و دیگر شکست جنگ  
 هم رسیده بشکر خود ملحق گردید و همان روز را برام نراین صوبه عظیم اباد هم با فوج  
 خود داخل لشکر سرانج الدوله گشت صباح روز دیگر را برام نراین صوبه عظیم  
 بعزم جنگ سوار شدند و نشان ماهی مراتب که داشت یکشاد و شکست جنگ  
 بمعاینه ماهی و مراتب بگمان آنکه سرانج الدوله داخل لشکر شده است و بعزم  
 ندم می آید با جمعیت خود سوار گردید شینج جهان یار هر چند مانع آنکه امر در ساحت  
 جنگ احسنیت انت و الله تعالی و اعلى الصباح پای جنگ قائم کرده  
 هر چه نذنی است خواهد شد شنوان شده بمیدان شافت ناگزیر شینج سوار  
 هم با جمعیت خود سوار شده بمقابله حریف داد مردی و مردانگی داده زخم گولی

حکم کرد که من غنیمت مهم کلکته دارم باید که احدی در مرث را آباد داخل نشد  
از همین راه در چونه کما به دیره نمایند و صبح روز دیگر کبوج کرده بچونه کما به  
رسیده از آنجا کبوج بکبوج بر کلکته تاخت آورد و در ماه رمضان با انگریزان جنگ  
کرده منظر و منصور شد و سردار آنها بر کشته نشست خود را از آنجا بدر زد و سراج  
الدوله شهر کلکته را بجا رب غارت رفته و شهر اعلی نگر نام کرده را چه  
نانکچند را با جمعی غیر بحر است آنجا گذاشته و تنها نجات مستحکم در مکهوه  
و نجیجا و غیره طرق عبور و مرور کشتیهای انگریز نشاند و او اخر ماه مذکور  
علم مراجعت افراشت و چون صولت جنگ فوجدار بورینه در همان  
سال پیش از وفات مهتاب جنگ در ماه جمادی الاول وفات یافته و  
پسرش شوکنجنگ که این عم سراج الدوله باشد قایم مقام پدر شده  
بود درین وقت سراج الدوله در فکر برانداختن او گشته درخواست  
خرانه نمود و جواب داد که شما مالک سه صوبه هستید و من درین گوشه افتاد  
بنان پاره قناعت دارم اکنون شایان همت عالی نیست که دندان طبع برین  
پاره تبر نمایند سراج الدوله از حصول جواب به نیل مقصود دیوان  
موهن لال را باد مگر سرداران مثل دوست محمد خان و شیخ دین محمد

دوسر روپیه راضی شوند یا کنند و الا از ملک برانید و دشان ناگزیرانجام  
 زیارت کعبه الحدمت هوگلی روانه شدند و چون پیش از وفات مراتب  
 جنگ در اوایل همان سال سیزدهم ربیع الاول نواب نوازکش احمد خان  
 شهابت جنگ که بخدمت دیوانی بمکالمه اختصاص داشت وفات  
 یافته بود نواب سراج الدوله راجه راج بلب پیشکار شهابت جنگ <sup>نعت</sup> راجه  
 اخذ مطالبه و محاسبه گرفتار ساخته هر چند راجه بلب میخواست که چیزی  
 زرداده رفع مطالبه نماید منظور نگردیده نظر بنده داشت و او عیال و اطفال  
 خود را در کلکته بحمايت انگریزان فرستاده سراج الدوله میخواست که عیال و  
 اطفال او را هم دستگیر نماید مهابت جنگ در حالت بیماری مانع میشد بود  
 که بالفعل موقوف دارند بعد حصول صحت من عیال او را خواهم طلبید <sup>وقت</sup> در  
 راجه رام جماعه امیر کار را احکم کرد که در کلکته رفته عیال و اطفال او را <sup>آورد</sup> بیاورد  
 و خود در ماه شعبان بطریق سیر عازم سمت اکبر نگر گردید تا دونه پور رسید  
 بر لب رودخانه کالا پانی خیمه داشت که خبر رسید که سرداران انگریز متعرض  
 شده از آوردن عیال و اطفال راجه بلب مانع گردیدند بمجدد اصغای  
 این خبر آنش خشم در اشتغال آورده سرداران لشکر را طلبیده  
 حکم



رعب و هراس در دل بر خاص و عام بپنجه گیری کشیده که از سرداران سپاه و عمدۀ لشکر  
 بیجا کسب امن نبود و از مجرای میان هر که برای سلام حضور از میرفت از جان و آبرو  
 دست داشت و هر که با حرمت و آبرو باز می گردید و گمانه شکر الهی بتقدم  
 رسانید و با جمیع عمدۀ و جماعداران مهابت جنگی بتمسخر و ظرافت پیش آمد  
 هر یکی را بمناسبتی قبیح که لایق مرد آدمی و مجال شان نباشد نسبت میکرد و هر چه  
 سقط کوئی و دشنام بر زبانش میگذشت بلا تامل بر روی هر کس میگفت  
 و احدی مجال دم زدن نداشت و موین لعل نام کایته را صاحب اختیار  
 و دار علیۀ امورات کرده بخطاب مهاراجه موین لعل بهادر مخاطب ساخت  
 و در ساله سواران و پیاده از حد بخشید و همگی سرداران و عمدۀ را برای مجرای  
 او حکم کرد چنانچه بعمل آمد الامیر محمد جعفر خان که یزدن نواب مهابت جنگ و بخشش  
 بودند از مجرای او ابا کرده و چندی از مجرای سرانج الدوله هم موقوف ماند  
 اما راجه موین لال در مغز پست سرانج الدوله درآمده انقدر خود را کم کرد که هیچ  
 احدی را موجود نمیدانست و اقارب و خویش و زندان خود را بکارهای خالده  
 و اختیار انورات مالی و ملکی هر که صوبه تجویر غنوده عمله های سابق را از کار  
 عاجل ساخت چنانچه نواب غلام حسین خان بهادر را پیام کرد که اگر بدو ماه

و سراج الدوله که قائم مقام بود بمسند نظامت نشست نظامت سراج  
 سراج الدوله چون نواب علی وردیخان مهابت جنگ مرحد بیای ممالک عدم  
 گردید نواب سراج الدوله پسر بن الدین احمد خان بیست جنگ خست زاده اش  
 بود و نواب مزاله از پیشتر او را بولیعهدهی ممتاز فرموده و بر وساده نظامت  
 متکی ساخته خود مو جمیع عمرای ادا بجا آورده نذر انگذرانید و بود بر سجد  
 ایالت بنگاله و مهار و اولیه متکلی گردید و غرور و استکبار که بدترین اعمال  
 و ناپسندیده ایندوستان است همیشه گرفت در انوعه مجنسی چند کسب گیم زوجه  
 شهبان جنگ که در موتی جمیل بود و بقاوت ایستاده و میر نظر علی را که ملازم  
 و دستگرفته و بانواع انعام و بخشش کسب فرزان کرده او بود مقدمه الحیق و نواب  
 بیرم خان را میر بخش قوی مقرر کرده دست و بازو دن آغاز نهاد چون بیگم مهابت  
 و حکمت کیده فرستاده سراج الدوله نزدش رسیده حرفی چند خاطر نش او کردند  
 دست از حرکت باز کشید و نظر علی رو پیشش شد و بیرم خان در پناه یکی از حجاب  
 دخته عار بدنامی اختیار کرد و فوج سراج الدوله رسیده بیگم را مو امتود انامی  
 نماند که کشید بر دندانید نیهادید و نمانشید نیهادید و عمارت و سکندر متکلی  
 سرتاسر تخته بر آرد و بمقصود کتیج بردند اما از در شقی مزاج و یاده کوئی سراج الدوله  
 رعب

از این طرف مستعد منتظر است بهر طوریکه توانند آنها را با این طرف آرند آن وقت آنچه مرکوز  
 حاضر طرفین است از قوه فعل خواهد آمد و نوشته را بقاصد سپرد و تاکید کرد که از این  
 تهمانه عینم نشسته باشد راه اگر گردد و بطوریکه این خط گرفتار شود سعی نماید و  
 چون تیر تدبیر بهر طرف تقدیر مقابل افتاده مرثیه از میر حبیب بدگمان شده بقتلش  
 سبادت نمودند القصه مدت دوازده سال آتش جدال و قتال فیما بین  
 مرثیه و مهابت جنگ اشتعال داشت و مرثیه بدون چوته دست بردار  
 نمیشد و از کشته شدن حاجی احمد و زین الدین احمد خان روز بروز ویش کم شده  
 و ایام پیری و ضعیفی قوایش را مضحک ساخت تا گزیر بمقتضای مصلحت  
 خواست نوازش احمد خاشع شامت جنگ بدادن چوته هر سه صوبه با غنیم  
 مرثیه صلح اختیار نمود و توسط مصالح الدین محمد خان همشیر زاده میر حبیب  
 صدر الحق خان عمر و قول مصالح و بند و بست چوته با غنیم گذاشت  
 و صدر الحق خان را ابوکالت و نیابت مقرر ساخت و خود بعد فراغ از مهم  
 عظیم غنیم بفراغ خاطر بسیر و شکار پرداخت و پس از نظامت شش  
 سال بتاریخ نهم شهر رجب روز شنبه ۱۱۶۴ سال دوم جلوس عالمگیر ثانی  
 بمعرض استقا طبل ارحال بعالم آخرت کوفت و در خوش بانه مدفون گشت



فیروزی داخل عظیم آباد گردید و ناموس زین الدین احمد خا و حاجی  
 احمد را از شکنجه بدعت آن غارتگران تنگ ناموس رهایی داده زنان  
 و دختران آن شور بختان نمک حرام را اسیر و دستگیر ساخت اری  
 سه زنانه تیغ یکف در پی مکافات است : چه حاجت است که کس  
 فکر انتقام کند : اما نواب مهابت جنگ طریق مروت و فتوت  
 مرعی داشته زنانه های افغانه را زود راه داده با حرمت و ابر و بدر  
 رخصت فرمود و مضمون احسن الی من اساء را کار بست و سراج الدوله  
 خلف زین الدین احمد خان را بصویداری عظیم آباد قایم مقام پدرش  
 نموده راجه جانکی رام را بنیابت او گذاشته و خود بعد فراغ از نظم  
 و نسق آنصوبه بتدریج دفع غنیمت عازم بنگاله شد و چون ملک  
 پور نیه از رفتن خان بهادر خلف نواب سیف خا بدار الخلافت  
 خالی بود سعید احمد خا سولت جنگ که داعیه نظامت بنگاله در دلش  
 مضروب خیال ایالت این ملک در سرکش مخمر بود بخدمت فوجیداری  
 پور نیه مقرر فرمود و در ایامیکه مهابت جنگ با شمشیر خا او نیز کش  
 داشت سراج الدوله با نواب اعزاز الدوله عطاء اللہ خا ثابت جنگ

سپاه مهابت جنگ نمیدارد و روزی بتحریک سیف و سنان نیکلدا  
 از باره پیشتر گذشتند در میدان ننگه پور با افواج شمشیر خا مقابله واقع  
 شدند و سواران سوار و پیاده با جمعیست شایسته و بالیده گردید  
 و چون از طرفین آتش قتال اشتعال یافت افواج غنیم که همچو کوه دینار  
 فوج نیکلدا شدند با فوج چند اول بحرب و ضرب پیش آمدند افواج افغانه  
 از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر مهابت جنگ را در میان گرفتند مبارزان  
 عساکر مهابت جنگ از دو طرف سیل بلارای خود متوجه دیده دل برگ نهادند  
 لوازم جانستانی و جانفشان بنظهور آوردند از اینجا که فتح خدا داد دست  
 از اتفاق حسه شمشیر خا و سوار خا و مراد شیر خا و غیره هم سواران افغانه  
 بضرب کوله های شلک توپخانه بشامت کفران نعمت ما خود گشته  
 بر خاک فنا افتادند و افواج افغانه بشتر دلی تمام رو بگری نهادند سپاه  
 مهابت جنگ بمحله های مردانه بر فوج حریف دست یافته بشمشیر و سنان  
 و تیر و تیغ و دمار از روزگار آن بد نهادان بر آوردند و از کشته پشته  
 و غنیمت از معاینه فتح مسکرف پس بپای شده نبات النفس  
 و عین شاد و مهابت جنگ سجدات شکر انبوی بجا آورده با فتح و  
 فروزی

قانع بملک عظیم آباد نشد هوای تسخیر بنگاله در کان دماغش سنجید  
 مهابت جنگ که بهم غنیمت در امانی کج خیر داشت بیک ناگاه خبر متوجش  
 قتل زین الدین احمد خان و حاجی احمد و خروج افاغنه سامو آشوب شد  
 حالیکه بر یکجکس مباد بروی بلکه بر تمامی قبایل و عشایر طاری گشت و از  
 غم و غصه خواست که از علایق دنیا تجر دکنزیده شهر و بازار را وقف  
 تاراجی نماید کسان سپاه با نواح تسلی و دلداری آیه مصابرت خواندند  
 و نطق همت بعزم انتقام بر میآ جانها بستند و چون بحبت کفایت این  
 مهم درخواست خروج سپاه کردند مهابت جنگ اعتداز ناداری مانمود  
 نوازش محمد خاشنماست جنگ متکفل اخراجات سپاه شده هشتاد  
 لک روپیه نقد از خانه خود بسپاه داده راضی گردند بالحد مهابت جنگ  
 مطمئن شده نوازش محمد خاشنماست جنگ را در مرشد آباد گذارسته  
 خود با جمعیت فراوان و سپاه کران و ضرب زن شاهان عظیم آباد  
 ستافت و میر حبیب اعلمی شمشیر خان با فواج غنیمت از راه جنگل پاشنه  
 کوب بدینال میرفت و از یمن و بسیار دیهات را بالش زده  
 و غلات را سوخته بهمیر و بنگاه قاصر نمیشد و فرصت خواب و خور

خود طلب داشت شمشیر خاکی و سردار خاکی و مراد شمشیر خاکی با جمعی از افغانه  
 بجای پور رسیده آن روی دریا مقام کردند و بموجب حکم زین الدین احمد خاکی  
 تمامی افواج را گذاشته با جمعیت ۳۰۰۰ سوار از برادران و رفیقان یکدل  
 بعزم لازمست از دریا عبور نموده بشهر آرد و در حلیتون بعد حصول ملا  
 وادای شرایط اداب در میان بیست و شش تن زین الدین احمد خاکی برسد  
 تکیه زده با کتف احوال بر یکی پرداخت مراد شمشیر خاکی خواهرزاده شمشیر خان  
 او را غافل یافته جمد بر از کمر کشید بر شکمش زد که احتشاش بیرون افتاد  
 و بهما ضرب کارش با تمام رسید آن دغا پیشگان شمشیر را علم کرد و قنای  
 حاضر را علف تیغ ساخته تمامی اموال و امتوه حتی زن و دختر را متصرف  
 شدند و بجای احمد را گرفته مکرر در سه پایه او بخته بضرب و سلاق  
 مبالغه خیره فرستید و دفتیه گرفته با انواع عقوبت کشتند و لکنان خانه را  
 با اموال افرادان بغارت بردند و همچنین خانه عمده های شهر مجاروب غارت  
 رفتند و افغانه و و هیله تباراج کشور و نواحی پرداخته جان و مال و ناموس  
 عالمی را برباد دادند و در حشرات در آن اطراف رویداد اعدو بالدمن <sup>الکفا</sup>  
 و من غضب الجبار شمشیر خاکی قریب یکصد هزار سوار و پیاده فراهم آورده  
 قانده



در پیوستند و مجدداً بازار جدال و قتال فیما بین مهابت جنگ و مرید  
 گرم گشت و صوبه او ذیبتصرف جالوچی درآمد و فتوری در ممالک بنگاله  
 رویداد و میر حبیب پیغام بند و لبست دادن چو ته ممالک بنگاله مینمود و نواز  
 احمد خان و احسن خان و حکمت کیسه و رای رایان در باب مصالحت مجد و حمید  
 تمام سعی کردند اما مهابت جنگ اقبال چو ته را عار دانسته راضی نمیشد  
 و با جمیعت خود بمذافو و مقابله میپرداخت چون مهابت جنگ از شمشیر خان  
 و سردار خان و مراد شیر خان و حیات خان و غیره سرداران افغانه در بنگاله در بنگاله  
 برد از میا شریک مصالحت مصطفی خان بودند تشکی بوده نفاقی در دل داشت  
 و آنها نیز قابوی وقت جو یا و با میر حبیب و مرید نامه و پیام داشتند  
 در نیوقت در عین شورش غنیم بطور مصطفی خان به بهانه طلب و تنخواه  
 شورش و بلوای عام نمودند مهابت جنگ چون از آنها مطمئن نبود طلب  
 و تنخواه بی باقی داده رخصت نمود آنها بدر بنگاله رسید بعد چندی با نفاق  
 یلگیر باراده دغا و خدیعت پیغام نوکری نزد زین الدین احمد خان فرستادند  
 چون خان مذکور سپاه دوست بود با کتالت آنها پرداخته با کتصواب  
 نواب مهابت جنگ استدعای ان بد خصالان پذیرا نموده بر فاقست

فرستاده استند و نمود رکوجی که خوانان این لطیفه بود این معنی را فوز  
 عظیم دانستند و همیشه فرستادن فوج امامت جنگات دریافت این  
 خبر جلور نیز عظیم آباد گشتافت و افواج بنگال و عظیم آباد یکجا شدند  
 بالاتفاق بمقابل مصطفی خان پرداختند بعد از دو خورد بسیار مصطفی خان  
 مجال اقامت ندیده بهای نیریمت از سرحد عظیم آباد به سمت غازی پور  
 بدر رفت و مهابت جنگ همروش فتح و نصرت عجز شد آباد  
 مراجعت کرد مصطفی خان باز جمعی غیر از سوار و پیاده فراهم آورده بر عظیم  
 ناخست رین الدین احمد خان بحکم آنگزده را میتوان زد با افواج نصرت  
 امتزاج مقابل شد و بمساعی بسیار و ترو دات بنهار بعد کشتن کوشش  
 فراوان فتحیاب کردید و مصطفی خان به نتیج کفران نعمت در صف جنگ  
 بقتل رسید خان مذکور لاش ان بد معاش را دو پر کال کرد برای عبرت  
 بر پای فیل بسته در شهر گیرانید و سران ماء شر را در دروازه اوخت  
 قاعبروا یا الوالابصار درین صوره رکوجی کوسه افواج مرید را بسر و  
 راجه جانوی پسروهن سنگد متبینه خود و میر حبیب نیریمت نصیب را  
 باخذ چو به محالک بنگال روان کرد و جمعی کثیر از رفقای مصطفی خان نیز با آنها  
 در پیوست

بمیهستی باوّه شجاعت و تهور یورش کرده خواست که دروازه قلعه را شکسته مفتوح  
 سازد قلعه داران سنگی عظیم از بالا بر سرش انداختند از ضرب آن سنگ  
 سلیک کاسه دماغش شکسته بفرسینه فرو شد مصطفی خان وقوع این حادثه را  
 بفال بد شمرده دست از لشکر قلعه باز داشته جلوریز عظیم کاپوشتانت و بمجا  
 شهید بر داخته بازین الدین احمد خان طرح جنگ انداخت اکثر افواج خان مذکور  
 از دست بردافغانه تاب اقامت نیاورده پشهر پناه درآمدند و خان مذکور با معتمد  
 از سواران و جزایر اندازان و تفنگچیان بهلیه پای ثبات افشرد و بمقابله حریف ماند  
 درینوقت افغانه بغارت و تاراج بیگاه منهران پرداختند خان مغرور  
 چون مصطفی خان را با جمعی قلیل دید جزایر اندازان و بهلیه را پیش نموده حمله کرد  
 و گولهای جزایر و بندوق مانند تگرگ باریدن گرفت بسیار از رفقای  
 مصطفی خان شربت ناوار مرگ چشیدند و کلوه تفنگ بر عده مصطفی خان  
 رسیده یک چشم او را کور ساخت و جماعه منهره نیز از شهر برآید و بر زمره  
 غارتگران ریخته تهنیت نمودند مصطفی خان بر رعیت خورده بجلدیس پور رفت  
 زین الدین احمد خان مظفر و منصور شاد مایه فتح نوازان داخل قلعه شدند  
 و به تدبیر تعاقب حریف پرداخت مصطفی خان نامه و پیام رکوحی کوه

سپه سالار راجه ساهو که خود سال بود و بار کوهی نفاق داشت بحکم محمد شاه  
 بادشاه با شصت هزار سوار بر سره برای کومک علی وری خان از دار الخلافت ببنگاله  
 رسید مهات جنگ دو طرف سیل بالا را متوجه بنگاله دیده مراتب حرم و مال اندیشی  
 را کار بند زده و کلای سخن منج با تحف و هدایا نزد مالا جی راؤ فرستاده بسکوک  
 و مدارا او را از خود ساخته در صلح بر بوم بیکدیگر ملاقات نمود و در رابطه پدری و فرزندی  
 در میان آورد و با اتفاق بیکدیگر با خراج رکوهی که وسيله پرداختند رکوهی دست قدرت  
 خود را از وصول گوم هر مقصود کوتاه دیده بنیل مقصود از بنگاله معاودت بملک  
 خود کرد و مهات جنگ از اخراج حریف فی الجمله اطمینان بهم رسانیده مبلغی  
 خطیر تواضع بالا جی راؤ کرده راضی و شاکر رخصت فرمود و خود اعلام ترا جمعیت  
 به بنگاله افراشت اما خجانی از طرف رکوهی که ماده درخواست چو نه باشد  
 در دل داشته در صدد لشکر آرائی بود درینوقت با مصطفی خان سردار افغانه  
 ناخوشی در میان آمد و نوبت بان رسید که جمیع افغانه با وی شفق کشند و او  
 طبق بغی در زید باراده تسخیر عظیم آباد و دستگیر کردن حاجی احمد و زین الدین  
 احمد خان با جمعی غفیر عازم عظیم آباد شدند و در مونگیر رسید قلعه را محاصره کرده  
 قلعه را بنجا مستعد جنگ نشست عبدالرسول خان پسر عم مصطفی خان

ز شمشیر نازینه با جا کشید : بهاسکر را با بست و یک سردار دیگر طعمه سیف  
 ساختند و در عین حین قلش مهابت جنگ بر فیل سوار شده حکم شاد بانه فتح و اشنا  
 بشد انتحی بی فرمود که فوج غنیم را علف تیغ خون اشام سازند یک کس در غنیم  
 که با جمعیت ده هزار سوار بیرون خیمه ایستاده بود بمحاینه این حالت با جمعیت  
 برای راه گریز پیش گرفت و افواج مهابت جنگی همچو شیران جنگی در کله کوه پسند  
 از افتاده از کشته با ساختند و بقیه السیف را اسیر و کتیر نمودند و دیگر افواج غنیم  
 که در ضلع بردوان و دیک نرد و غیره دایره بنگاه داشتند و از سیدنی پور تا اکبر نگر :  
 دایره و سایر بودند از سونج این واقعه گریخته بطرف ناکپور رفتند و چون با جرای  
 این سانحه سامو آشوب را کوهی کوه گریه گردید لمواغه ز بس خشم بر زد و بر او  
 شکنج : به پیچید چون مار از فکر گنج : چنان آتش کینه در دل فروخت :  
 سرو پای خود را تمامی بسوخت : و بعد انقضای ایام برسات جمع غفیر فراهم  
 آورده باراده انتقام بهاسکر و غیره کرد و از آن مقتول کمر عزیمت به سمت استوار  
 بست و قتل و اسیر و غارت پرداخته بسیار از اسیران را  
 امشله نمود علی و در دینان باز افواج بحر امواج بعزم مقابله غنیم رایت نهضت  
 افراشت در بین اشنا ملاجی را و پسرجی را و پندت پردان و مدار المهاد و

آنها پیش مهلت جنگ رسیده از نشستن نقش دعا و قول و قرار بیدار  
 و بهین نشین ساختند نواب اظهار بشناخت کرده بحسب ظاهر ترتیب  
 صلاح و فایده و جواهرات و اقیال و افراش و دیگر تحایف تفسیر گران  
 بهای برای سرداران مذکور پرداخت و بجوم اشتها و مصالحت داده  
 بیاطمینان داده و غاشد با سرداران خمیر دل خود را در میان نهاد و جوانان کاری  
 و جنگ آزموده را از افواج خود منتخب ساخت در منکره خمیرهای طولانی و  
 عریض که فوج سنگین و اسب و فیل درون آن مخفی تواند شد نصب  
 کرد و خود داخل خمیر شد مجلس عالی از سرداران و بهادران سپاه که انیس و جلس  
 بودند آراست و فوج جوانان انتخابی بطور اخفاد و خون خمره تعبیه کرد و بی  
 پیام نمود که بهاسکرار جمیع کسوزان بحضور بیار و القصد بهاسکرار تمام افواج خود را  
 در بنگاه انداخته با اتفاق علی بمائی و بست و یک کس سرداران داخل خمیر کنند  
 فرمان حسب اشارت برده های کسرا را انداخته بطنابهای محکم بستند و راه  
 آمد و بندگان و بیگانه از اندرون و بیرون سد و کردند مهلت جنگ و مجروح و چار  
 شدن بهاسکرار بقای خود که مستعد اشاره بودند فرمود که بکشید این کفره فخره رانی  
 الفور یکبارگی شمشیر را از هر طرف علم کشید و بر سر افتاد و در سه نهای و وزن برافروخته

انداخته سلسله جنبان دوستی گردید و برای مصلحت او رئیس خود طلبید  
 برفق و ملاطفت پیشش آمده بدو در ولنا سات و مدارا و مواسات او را برین  
 آورد که اربها سکر بندت و غیره کس در آن ملاقات نماید آن ساده دل از بازی  
 ایام غافل فریب خورده در دیک نگر رسیده بهود و موافقت <sup>جنگ</sup> مهابت  
 در باب بند و بست جوته و مصالحه یکدیگر خاطرات آن بها سکر و غیره  
 سرداران نموده برای ملاقات ترغیب داده و آنها بمقتضای اذا  
 جاء القدر بطل البصر انگشت اجابت بردیدهای نابینای خود را  
 نهاده راجه جانکی رام و مصطفی خا برای تاسیس اساس عمده پیمان  
 و خلف و سوگند پیش خود طلبیدند مهابت جنگ هر دو سردار  
 به پیش نهاد و بعد رسیدن نزد بها سکر قول و قسم بدستور دین  
 و این خود را در میان آوردند مصطفی خان بجای مصحف شسته در  
 غلاف پیچیده همراه داشت گرفته اقام مغلظه یاد کرد علی بهائی  
 و بها سکر و غیره سرداران بازی خورده بدام تدویر مهابت جنگ  
 افتاده اقرا مصالحه موکد کرده و عده ملاقات یکدیگر در مقام منکره  
 نموده مصطفی خا و راجه جانکی رام را رخصت معاونت دادند

هر یکی راه فرار اختیار کردند و عمال و فوجداران مهابت جنگ داخل  
 ممالک مغروته گشته مجدداً به تردد و آبادی پرداختند اما مها سکر پند  
 از اطراف شکست خورده ناراجیا برگری را با طراف اکبر نگر و مها کلپور  
 و صوبه مهار کیل کرد مهابت جنگ که هنوز نفوس درست نکرده بود  
 باز از بنگاله بآن اطراف راه نور دشت و هنوز بصوبه بهار نرسیده بود  
 که برگری از اطراف برگشته بر سر شد آباد ناخت آوردند مهابت جنگ جمع  
 القری نموده متعاقب آنها بشتافت آن عازن کران بتاراج بالو  
 مشغول بودند که صدای کوس و طبل افواج بر اول مهابت جنگ مقرر  
 دیان آن شوریده دیان گردید بیکبار نقد کیره مهبت دریاخته و احمال  
 و انقال غنیمت را جزا نشسته از کشر بدر زدند مهابت جنگ تارام کرده  
 بتعاقب منهران مشتافته کوس معاودت فرد کوفت الغرض این  
 زد و خورد بیست سال کشید و سحبت فتح و بهریمت بطول انجامید  
 و غالب از مغلوب بمنیر غنیمت ثواب مهابت جنگ مضمون الحرب  
 حدیث را کار بند شده باعلی قراول که یکی از سرداران مره و مشرف  
 بنسب اسلام بود و بجای بهائی معروف است بجهت عملی طرح آشته



جنگل بتاخت و تاراج صوبه اودیه بلغرشتا قشدر شیخ محمد  
 معصوم نایب انجا بغرم مدافعه غنیم از ککک برآمده سدره شد  
 بعد ملاقی فیس آتش قتال اشتعال یافت چون زمین را از  
 از ریافت پهلو تهی کردند با جمعیت قلیل که بمکلی چهار پنج هزار سوار  
 و پیاده بود بای ثبات بمیدان افشرد افواج غنیم که زیاده از مور و بلخ بودند  
 از اطراف مانند حلقه پرکار دایر شده همچو نقطه در میانش گرفتند و شیخ معصوم را  
 بار فقای او سیراب زلال شهادت ساختند و صوبه اودیه و قلعه باره باره  
 و قلعه بلده ککک بتصرف غنیم درآمد ثواب مهابت جنگ بسوج این واقعه  
 جلوریزه بردوان رسید و ماه طلب سپاه انعام و اضافه فتح کثوه بهر یکی  
 داده بککک شتافت و افواج مرسته رازده زده از ککک خراج کرده منظر  
 و منصور داخل قلعه ککک شد و عبدالرسول خان جمعدار را که ثانی مصطفی  
 خان و عمزاده او بود با جمعیت شش هزار سوار و پیاده به نیابت ککک  
 ممتاز ساخته اعلام مراجعت بصوبه بنگاله برافراشت و از دریافت  
 ضرر و قوی شکست بهاسکریندت سیر را و قلعه هوکلی را خالی کرده به  
 لشن پور شتافت و دیگر سرداران که به تحصیل زراعت بجا معین بودند

اگر از عبور و مرور در غنیم واقف شود معلوم نیست که مال حال یکجا انجمد  
 بکسر خاموش گردانید و تجریر اعصابی بل و عبور عا کر کل حکم کرد از انجا که غنیم  
 سرشار با ده غفلت بود و بخیر گذشت کشور خائب فوجدار منکنت  
 جود هری بیلداران بحسبته و چالاکی تمام کشتیها بخاک و خاک انباشته  
 بکن آن شکسته حکمتهای تقنی بکار بردند و افواج بحرامواج بعجلت تمام  
 از پل گذشت به بابت جنگ و سرداران خود ملحق شدند و بیکبار شمشیرهای  
 بیست احماسی همچون آفت سمانی بر فوج غنیم ریختند و دانه دانه از هر  
 طرف بلند گشت لمولفه شب تار و تیغ درخشان در و باد جواهر سیم  
 برق زخمت در و باد بس ریزش خون دران دشت کین یا یا  
 سوار غوان زار روی زمین یا ز بس کشته افتاده بر کشته یا یا  
 نمودار شد هر طرف پشته یا یا میر حبیب و بهاسکرندت و غیره و سر  
 غنیم تاب اقامت نیآورده کراسیمه دشت اوار گشتند و عالم را  
 همچو گاه و لقصاب سپرده خود را اگر زیر پیش گرفتند شکست غنیم در  
 لشکر غنیم افتاد مهابت جنگ منظر و منصور بتعاقب پرداخت  
 بهاسکر و غیره سرداران مرده در رام گدازه صحیح گدازه یا اتفاق یکدیگر از راه  
 جنگ

کردند و بسیارست غیر مکرر کشتند و سوختند و تنگ و ناموس جانی را بر باد دادند  
 و مهابت جنگ بفرقه تنیه و اخراج غنیم عاقبت و خیم گرم تدابیر شده در  
 گردآوری سپاه و آلات حرب پرداخت و کشتیها فراوان از اطراف جهانگیر نگر و  
 جلنگی و مالده و اکیر نگر و غیره بمرشد آباد طلبیده ازین کنارها کیرته بطرف کتوه  
 راهی میکرد و دوازده هزار بیلدار برای پل بندی بر کشتیها تعین کرد و بیلداری  
 سپاه پرداخته باز دیراق و اسب و فیل و شمشیر و انعام اضافه دلمای سپاه  
 را بدست آورده ترغیب و تحریص جنگ میداد و غنیم را در معاملات زمینداران و زر  
 و ملک گیری غافل دیده و فرصت را غنیمت شمرده بسرداران افغانه و بهلیه مشورت  
 سب خون در میان نهاد و باین اراده با افواج شالیسته و سنگین جلوریز شتافت و کتوه  
 های طولانی نیم شب محاذی کتوه رسید و در تاریکی شب بر کشتیها که از پیشتر تیار داشتند  
 بود پل بسته بالشکر جارا از دریا شروع کرد هنوز خود با سرداران و چندی از جوانان  
 کار آمدنی از پل عبور نموده بودند که از باران بویهای گذار لشکران پل بشکست و حتی  
 چند باب فرود رفت بسیاری از افغانه و بهلیه غریق بحر فنا گردیدند مهابت جنگ  
 از دریافت این تخلل بدریای حیرت فروشد و بکمان آنکه چون تمامی لشکر  
 آن طرف دریا از گذر متعذر گشت و خود با جماعه قلیل از طرف دریا بمقابله حریف

و فرامیسن بنای گرفتهند جراح آن میر را با جمعیست خود داخل قلعه شده اکثری  
 از مغلیه آشنایان میر حبیب را با ملاقات کردند را که مذکور بحسن اخلاق و سکوت  
 و در ابرایش آمده هر یکی را مستمال ساخته نهادی امن و امان در شهر گردانید  
 مرهمه را از غارت و تاراج بازداشت و زمینداران را در جوع به تشخیص و تحصیل  
 مال واجب نموده و قاضی و محاسب در باب دخل بادشاهی را بعدالت مامور  
 ساخته بدستور فوجداری بقبضه اختیار میر ابو الحسن گذاشت و میر حبیب  
 چند ضرب توب و دضیه سرب و بار دت و یکم نزل سلب از سوار گلی گرفته  
 نزد ماسکر بند در کتوه رسید چون موسم برسات بود میر مهدی را  
 با جمعیست تفنگچیان سواری کشتی برای تحصیل محلات عبور کتاک تعیین ساخت  
 میر موصوف از خوف مهابت جنگ از خشکی معاودت نه نموده و کلاهی منبیل  
 را ن نزد میر حبیب رجوع شده برای حفاظت و امنیت ملک از دست  
 غارت گران مرهمه بخرج مبالغه خلیفه کاهبانان میر بند و شر فادنجای مسئول  
 پارس خود جلاد طعن شده عبور کتاک سکونت گرفتند و از اکبر نگر تا میدان پور و  
 جالب متصرف غنیمت درآمد اما آن غارت گران سفاک عالمی را کوشش و  
 بیخی بریده و دستها ترا کشید و توبره خاک بر دهن مال بسته در آب غرق  
 کردند

پندت میرحبیب را در هر امورات مطلق العنان نموده در کوه نشست  
 و اقوال به طرف جنت تاخت و تاراج میفرستاد مهابت جناب هم برای رفایقت  
 سپاه خود از شهر حرکت نه نموده چون لشکرهای میرحبیب از هوگلی بود اکثر  
 از خویش و دوستان او در هوگلی بودند میرابوالحسن خیل همه آنها در صد و شصت  
 هوگلی شد اکثری از مغلیه را با خود متفق ساخته خفیه نامه پیام با میرحبیب داشت  
 و میرمحمد رضا نایب فوجدار مدار کار خود را بصواب دید میرابوالحسن گداشته  
 از حریف بغل غافل بود شب و روز برشته باده عیش و عشرت میگذرانید  
 تا آنکه میرحبیب باجمای ابوالحسن جمعیت دویزار سوار که سرکوده آنها را  
 بود غریمت هوگلی نمود نیم شب دروازه قلعه رسید و میرابوالحسن اطلاع داد  
 در حالیکه محمد رضا نرم شراب آراسته محو تماشای رقص لولیا بود میرابوالحسن  
 خبر داد که میرحبیب برده باراده ملاقات شمار سید بر دروازه قلعه ایستاده انتظار  
 دارد آن کس را برده بهنجری بی قاعل دروازه قلعه را واکرده باز درون طلبید  
 میفرمود داخل شده با اتفاق میرابوالحسن محمد رضا و میرزا پیاوردان را نظر بند  
 نموده درون قلعه بند و بست خود کرد و بر دروازه گن خود را مسلط  
 کرد شرفا و سکنای شهر بمهاشتب در چوچه و غیره فرار نموده در مساکن اولادین

باتمامی اموال و توابع و لواحق در مرشد آباد بود باراده برادر و توابع و اثاث  
 میر حبیب با مقصد سوار مرسته بر شهر مرشد آباد تاخت آورد و شبان شب یلغار کرده علی  
 الصبح در ده باره و کتیج محمد خاں رسیده آتش در زد و از محاذی قلعه رود خانه بها گیرته  
 عبور نموده در حویلی خود درآمد و میر شریف را با اموال نقد و اجناس مع اموال  
 الحقه خود بر آورده همراه گرفت و خانه های اکثر سکنه شهر را بجا رو ب غارت رفته  
 و از کوشی جلالت سیده نفوذ مرخ و سفید بر قدر که توانست برداشته مراد علی خان  
 خلیس کفر از خاں و راجه دولبه دام و میر شجاع الدین داروغه سایر بچو تره را دستگیر  
 کرده در غیرت کونه که بجانب مغرب شهر بقا صله یک فرسخ واقع است  
 فرودگاه ساخت حاجی اردو نواز شش احمد خاں حسین قلیخان که در شهر بودند  
 بجز نمودن فوج مرسته یکد و ضرب توب شلاک کرده کوچ های شهر  
 دروازه قلعه را ببنده نموده متحصن شدند و یارای مقابله و مدافعه عینم و خفا  
 نیافتند چون روز دیگر مهات جنگ با جمعیت خود شبان شب داخل مرشد آباد  
 شدند مرسته ارادیه وورشش شهر نکرده آبادی آن روی دریا را غارت کرده مراجعت  
 بکوه کردند چون موسم برسات رسید طغیانی دریا بخاطر آورده جنگ مع توقف  
 نمودند اما بگاه در کوه مقرر ساخته بملاک گیری بملاک پرداخته بها سکر  
 پندت

بکثوه باید رسید که در آنجا اذقه انسان و علف حیوان دستیاب  
 خواهد شد از قرب جوار مرشد آباد از راه تری و خشکی متوان رسید فی الجمله  
 رفاهیت سپاه خواهد گردید الغرض باین اراده از بردوان شکر زنده  
 بسمت کثوه جاده پیمانشند و باندک عرصه بکونج متواتر و طولانی  
 بکثوه رسیدند از آنجا که مادیان باد پای غنیمت چل کرده راه در روز طی  
 مکنند پیش از رسیدن مهابت جنگ آبادی و ذخایر و انبار  
 های غلات را سوخته بنجاک یکسا کرده بودند و اقوالج مهابت  
 بحالت مایس ندای الجوج با آسمان رسانیده مضمون این بیت  
 ادا کردند نشد که از سر یافتند دست بردارد بهر دایره رفتیم  
 آسمان پیداست با اما حاجی احمد نان پزان بشهر را فراهم آورده ناستها  
 بزانیده با دیگر اطعمه و ماکولات بر کشتیها بار کرده روانه بکثوه می نمود و رسد  
 و غلات هم متواتر و متکاثر بایشکر میرسانید فی الجمله سپاه از گرسنگی  
 نجات یافتند و دواب هم از دانه و کاه مرقه شدند مردم سپاه را که خانهای  
 هر یکی در مرشد آباد بود حب الوطن در دل جا گرفت و آهسته آهسته راه  
 خانها کردند چون میر شریف برادر میر حبیب<sup>۱</sup> با مقصد سوار مرشد<sup>۲</sup>

مالید و در مقتل مدفون گشت و چون غنیمت بگیری از اطراف نرغه کردند  
 ناگزیر مهات جنگ بدرامی زرکشاده در میدان رحمت و غنیمت را مشغول  
 غارت گذاشته فرصت غنیمت دانسته بسعت برق دبا و عنان تابان  
 خود را ببردوان رسانید افواج گرگانه که سه شبانه روز روی دانه ندیده بودند  
 از ذخایر بر دوا آتش جوی را فرو نماندند متعاقب افواج غنیمت هم رفتند  
 دیهات و قریات اطراف و جوانب را غارت و بقتل و اسیر پرداخته  
 انبارهای غله را آتش دادند و اثر آبادی در آن نواح نگذاشتند و چون  
 ذخایر و انبار بردوان با خور رسیده و رسد و آمدنی غلات بالکل مود  
 گردیده نوبت بان رسید که آدمی بر پنج کیله و حیوانات بزرگ اشجار  
 سد رمق می نمودند و آنهم میسختند و چاشت و عشا جز قرص مهرو ماه  
 جلوه افروز دیده نمیگردید و شب در روز در شمس عالی خانه زمین نشسته  
 روی خواب بخواب هم نمی دیدند افواج افغانه و بملیه نقد کسبه مهت و محمود  
 در باخته دل بزرگ نهادند مهات جنگ آیه معلومیت از صفحه حال سپاه  
 مطاعه نموده با سران سپاه تکالیفش کرده قرار برین داد که تو بخانه پیران  
 لشکر صیده و احوال و انتقال در میان گرفته ازین دار القحط بیاغزش



بردارنده متوجه ممالک بنگاله کردید هنوز جنگلها ملک مورینچ  
 طی نکرده بود که افواج غنیم بطرف جکله بردوان نمودار شد  
 و مهابت جنگ سرعت برق و باد یلغ کرده شباشب دربرای  
 او جالن متصل بردوان رسید افواج غنیم از اطراف و جوانب هجوم  
 آورده بخارت بهیر و بنگاه پرداخت سپاه بنگاله که جنگ غنیم ندیده بود  
 و از قراقی و ترکتاری آنها آشفته گشتند بیکبار از محاصره و دست برد غنیم  
 وز دو خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند و احمال و اطفال بکسوف  
 گردید و در غلبره و دبدبه منفقو گردید اسب و فیل و شتران برای علف از لشکر  
 برمی آمدند افواج غنیم خوش طبعانه می بردند افواج مهابت جنگی از ترکتاز و محاصره  
 غنیم تنگ آمده از انتظام افتاد در همه بیکبار هجوم آورده بر فیل کُنده  
 سواری بگرم ریختند و فیل را کشتان کشت بلبشکرگاه خود می بردند و  
 حبشانه میزدند سپهر خان جمود را عرق همت مندرستان را بی حرکت  
 آمده مقابل غنیم شده پای جرات و جلالت افشوده بجمله مردان و دست  
 رستمانه فیل رابع سواری از جنگ غنیم و ارا میند اما از بسیاری زخمهای  
 کاری چهره افروز با گردوی از رفیقان و برادران گلگونه شهادت بر رخ

دراز کرده بتاخت و تاراج رعایا پرداخته ملکش بجا روبر غارت  
 رفتند وزن و پیمه های گشتنیا و جواران به بند آورده سنگ تفرقه  
 در جمعیت آن گروه انداختند راجه استیلای افواج بخواهت بخاطر آورده باتمامی  
 اثاث البیت و امنه و الحقه بالای کوه گرخته در مان خفیه که عساکر  
 خیال و وهم از مرور و عبور انجا اعتراف بجز نماید ملجا گرفت و آن  
 ملک بتصرف افواج مهابت جنگ درآمد و بقتل و غارت  
 و سوختن دقیقه نامرعی نگذاشتند چون میر حبیب بخشه مرشد  
 قلیخان بود از شکست نزد رکوجی که سوله رفته او را هموار به تسخیر  
 بنگاله ترغیب و تحریص نمود درین وقت که رکوجی که سوله برادر  
 زاده راجه های دکن که مکارانه صوبه برار بود گرفتاری مهابت جنگ  
 بصوبه اودیبه بخاطر آورده عرصه ممالک بنگاله را از تمننان جنگجو  
 خالی دیده مهابت کرد دیوان سپه سالار خود و علی قراول که  
 سردار عمده بود با جمعیت شصت هزار سوار مرشد از ناکیور همراه میر  
 حبیب کرده براه جنگل بجهت تاخت و تاراج این ملک کسیل کرد  
 مهابت جنگ بدست یافت خبر آمد آمد غنیم از تحاقب راجه موینج دست

بردانید و راه بری نموده از راه جنگل روانه دکن ساخت علی وردی خان  
 ملاقات صولت جنگ و حصول فتح مراسم شکو و سانس بجا آورده  
 صولت جنگ برای آسودگی به بلده کشک رخصت نمود و خود هم  
 چندین مقامات داشته و از طرف حریف و جمعی نموده همقرین ظفر  
 یات معاودت افراشته داخل کشک شد و در ققاده و سیداران  
 مرزا باقر اکو شمال کما ینبغی داده و اسپاداغ مرزا باقر را بر قدر که یافت  
 بضبطه در آورد و شیخ معصوم را که جماعه را عمده بود به نیابت نظامت  
 صوبه اودیله مقرر ساخت بعد فراغ از نظم و نسق انحصار<sup>اختیار</sup> بنگاله  
 مراجعت کرد چون جلالت ایراجه مور پنج رفاقت مرزا باقر  
 نموده تن بالهاعت و انقیاد سبابت جنگ نداده بود از شوشی او  
 خلجانی در دل داشت لهذا بعد ورود به بندر بالیر بغزم استیصال او  
 همت بر سبست راجه در هر میر پور که مکن و ما و ای او بود مشغول جشن  
 طوی و رقص و تماشا بود و بغیر کثرت جنگل و انبوهی افواج جوان  
 دکنند نبیان پند غفلت از گوش پوشش بر نه آورده از افواج علمی  
 وردی خان<sup>ن</sup> بفرز گرفت افواج علی وردی خان<sup>ن</sup> دست قتل و مسمیه

میکرده باشند بر بنی آورد چون محمد امین خان متصل شد آوازش شنیده  
 جواب داد خان مذکور باستماع جواب فی الحال پرده رتبه را دریده و  
 طنابهار را بریده او را بر آورد و از اسب فرود آمده معانقه کرد و میر محمد  
 جعفر خان هم رسید در یکدیگر بغل گیری کردند و بر سلامتی جان او شکر انبوی  
 بجا آورده مراتب سادمانها بتقدیم رسانیدند در حالتیکه آنها بمعانقه و  
 معافیه مشغول بودند حاجی محمد امین فرصت دیده سبکتر از رتبه بر آمده  
 بر اسب محمد امین نشاء سوار شد بجنگل گریخته پنهان گردید آنها بعد از  
 استفسار احوال صولت جنگ چون بر اسپان خود سوار شدند محمد  
 امین خان از فقدان مرکب متحیر ماند بعد از وقوف بران حال سرباز  
 حرس اندوختند چون افواج افغانه از ماضی و تاراج مفرغ شده  
 نزد محمد جعفر خان فراهم شد صولت جنگ را بجزو مهابت جنگ روانه نمود  
 بتعاقب مرزا محمد باقر پسر داخستند مرزا مذکور چون قافیه رائی تنگ دیده  
 گشته بمقابله پرداخت و به جنگ بان و تیر و تفنگ در پیوست  
 چون نوبت به نیزه و شمشیر رسید مراد خان بخشی را به پرستم که با جمعی  
 کثیر رفیق مرزا باقر بود بجد تمام عنان اسب مرزا گرفته از میدان جنگ  
 باز گردانید

بد بخنجر و نیزه کار صولت جنگ تمام سازند و زنهار زننده نگذارند  
 و خود هم سوار شده و مو رتبه سواری صولت جنگ از مکان لعل باغ  
 واقع بلده لک نهضت نموده تا مالدار رسید درین اثنا بلیسر  
 با پانزده سوار رفقای خود در رسید ببرد سواران در جنگل نمودار شد  
 قضا را در الوقت از دفر حرارت تابستان صولت جنگ درون  
 رتبه تبدیل نشستن کرده خود بجاییکه حاجی محمد امین نشسته بودند نشست  
 حاجی را بجای خود نشاند و مجبور نمودار شدن ببرد سواران بلیسران پرود  
 تیردار از بیرون پرده بطعن نیزه های جانست حاجی را صولت جنگ  
 تصور کرده بکمان خود کارش تمام ساختند و راه گریز پیش گرفتند بحسب  
 تقدیر مجبور رسیدن کنا بردست و بازوی حاجی جنبش از دست  
 افتاد و فریاد زدی زدی بر کشید و درون رتبه بخلطید صولت جنگ که  
 پیمان عمرش لبریز شده بود بسلامت ماند چون افواج افغانه بغارت  
 و تاراج منتهیان مشغول بودند میر محمد جعفر شاه بهادر محمد امین شاه بهادر  
 معوددی چند در قافله فراریان رسید سعید احمد شاه و صولت جنگ  
 هر طرف میگردیدند و صولت جنگ از بیم جا که مبادا حریفی

بدلی و تنگ حوصلگی سپاه خود واقف نشد بحسب ظاهر او از  
 کوچ بمقابلہ حریف داده بیاطن عزیمت دکن خرم کرد و به همیشه نهفت  
 پرداخته فوجی برای سدره مهابت جنگ برکماٹ چوہرہ معبر رودخانہ  
 مانند آنکہ ماہین کشہ کنگ جاری است کسب کرد و صولت جنگ و غرہ  
 جامع اساری معہ بنگاہ انظر عبور رودخانہ کجوری نمود مهابت  
 جنگ بر رودخانہ مکہ بہ بفاصله چیل کرده از کنگ خیمہ داشت کہ در  
 دل شب منہیان خبر فرار حریف رسانیدند فی الفور میر محمد جعفر خاں  
 و مصطفیٰ خاں و شمشیر خاں و سردار خاں و عمر خاں و بلند خاں و سران از خاں و ہلب خاں  
 و غیرہ جماعہ اران افغانہ را طلبیداشتہ بالاتفاق بہمان شب برگردگی  
 میر جعفر خاں بتعاقب مرزا باقر خاں یلغفر فرستاد و متعاقب خود ہم با تئمہ  
 افواج پاکنہ کوب آئنا علم نہضت افراشت چون جماعہ مذکورہ پنج  
 کردہ ہی کنگ رسیدند مرزا باقر خاں اطلاع یافتہ صولت جنگ را بر یک  
 منزل رتہ بردہ دار سوار کردہ و حاجی محمد امین برادر مرشد قلیخان را  
 با خنجر ہم نہ حریف ردیف او گردانید و دو سوار نیزہ دار بر پہلوی  
 رتہ متغین مساختہ حکم کرد کہ ہر گاہ فوج مهابت جنگ نزدیک

قاسم بیک را شربت مرگ چشاندند و هدایت الله از خیم برداشته  
 راه فرار نمود و سکنای بشرو و سپاه بالتمام در طلعت لیل به بلوکا  
 عام محاصره نموده صولت جنگ را موهامه و الخطه دستگیر کرده  
 بنگلی مال و متاع او را بتاراج بردند و میرزا باقر خان داماد مرشد طلیخان را از  
 سیاکل عبور رودخانه چکله طلبیده بر سر نظامت نشاندند و  
 لشکر کشی نموده بامیدنی پور و بهجلی متصرف در آرد و از خبر آمد  
 افواج ککک لکره در بنگاله افتاد علی وردیخان از وقوع این حادثه آشفته  
 بحر امواج و توپخانه و غیره ضرب زن زیاده از سابق مرتب و مکمل ساخت  
 بعزم استخلاص صولت جنگ اشترای صوبه او دیسه سمند غرمت  
 را بسمت ککک کرم همیز نمود و بکویج تو اترو تو الی و طولانی از برد و  
 گذشته در حدود میدنی پور خیمه گاه ساخت و افواج ککک را بهجلی  
 و میدنی پور از صدر آمد آمد مهابت جنگ داخل میدنی پور و جالبی  
 از گذر راج کماث عبور نموده از پهلوار گذشته به بندر بالی سرخیم  
 ساخت لشکر مرزا باقر که طیش خورده و بهلیه بودند بیکبار دل پاشته  
 احوال و انتقال را سیاکل فرستاده جریده مانند مرزا باقر چون از

اموال را متصرف شده بضبط اموال رفقای مرشد قلینخان پرداخت  
و مسادی امن و امان در داده عمل دزبنداران و اهل کاران را با کسب  
دولت ساراج بخود کرده بند و بست مال واجب و نذرانه و شکش و جایز  
نموده و بعرض کیمه از نظم و نسق صوبه او دیسه فارغ شده مسید احمد خان  
برادرزاده خود را که پیش ازین به نیابت فوجدار می زیاده بود از حضور  
والا بخطاب نصیر الملک مسید احمد خان بهادر صولتچنگک مخاطب ساخته  
کوچه خاں جماعه را صاحب الوکس را با جمعیت کسبه هزار سوار و چهار هزار پیاده میرزا  
او در کشک گذاشته منظر و منصور را جمعیت بنگاله نمود اما صولت  
جنگ از ذوات طبع طمع را کار بند شده برای کفایت خرج سپاه  
سلیم خان و درویش خان و نعمت خان و میر عزیز الدین و غیره جماعه داران لازم  
مرشد قلینخان را بموجب قلیل شرح کمک لازم کرده کوچه خاں را فرصت  
ببر کشد اباد نمود جماعه داران که در صد و انتقام و فی نعمت قدیم بودند  
فرصت وقت یافته مصدره بنگاه پردازیها بنده صولت جنگ قاسم  
برگشت و غرض تو چنانه و شیخ هدایت الدین فوجدار کدک برای تاسیس  
مصلحه پیشین آنها فرستاد جماعه داران قابو جو هر دو را اشتها یافته



گرفته خود را پیش از آنکه اصفجاه رسانید و فتح خدا داد نصیب علی  
وردیخان مهابت جنگ شد تا بند را بلب بر تعاقب برداخته مرزا  
خیرالدین یک و فقیرالدین یک و نورالدین یک را برای دستگیر کردن  
یحیی خان و بیگم بدست آوردن اموال و امتعه کسب کرد و تاکید نمود  
که شبان شب یلغار کرده در انبار کنند و خود متعاقب باشند  
کوب آنها شتافت و چون ساخا این خبر و رفتن مرشد قلیخان  
بسمت دکن در لنگاک رسید مردان لشکر بخشه راجه پرسوتم که به  
حفاظت یحیی خان و بیگم در قلعه باره باقی متعین بود خواست که  
بر جناح استعجال و یحیی خان را مع تمامی لوازم و نقود و اجناس از راه  
سیاکل روانه دکن نماید احوال و ائفال تیار کرده جواهرات و اشرفی و  
خزاین و غیره اموال بر فستاد و شتران و آرابه بار میگردند که بیک ناگاه افواج  
متعینه علی وردیخان در رسید فیلبان و شتران و بمیلیان نقود و اجناس  
محموله را مع بار بردار گذاشته راه فرار میپویند و آن گنج با و آوردن شایگان  
بدست مرزبان در افتاد و جواهرات قیمتی و نقود و امتعه نفیسه را  
یکدیگر قسمت کردند چون علی وردیخان هم متعاقب در رسید بقیه

دست برداشته پهلوان جنگ تنی کردند درین اثناء مانکنچند پیشکار راه  
 بردان که با فوج میایستید بجهت کورک علی وردیخان آمده بود از اینجا که جنگ  
 دو سر دار و مال اندیشی نموده مخفی با مرشد قلیخان نیز ساختگی کرده نشان  
 او را برای استمالت طلبیداشته بود خواست که خود را با فوج مرشد قلیخان  
 ملحق ساخته مجرای جانشاری فدایت خود نماید از پهلوانی جنگل به سمتیکه فوج  
 مرزا باقرخان بتعاقب علی وردیخان میرفت نمودار شدند نشان نمودار شدند  
 و نشان مرشد قلیخان در فوج خود پیرا کردند چون مرزاند کور از اراده او مطلع  
 بنود سدره کشد مانک چند ناگزیر بجنگ پیش آمد از اینجا که مردم کاری در  
 ترددات جنگ مانند شد هر یکی نزد ویر متفرق بودند از نیزگی روزگار مرزا  
 باقر شکست خورد و علی وردیخان از اطلاع اینحال افواج منظم خود را  
 بدلا سا بازگردانیده باز بمقام مله و مدافع پرداخت میر عبد العزیز با جمعیت  
 خود که سه صد سوار سادات بودند از اسپان فرد آمده دامان همت برگزید  
 پامیدان فشرزد یکبار بضر و کلوله های بندوق بملیه با شربت فنا  
 چشیدند و مرشد قلیخان نیز بمیت خورده خود را بیدر بالیس رسانیده بوا  
 ری کشته سلب که از عاقبت اندیشی همیاداشت راه دکن پیش  
 گرفت

گرفت خود را پیش از آنکه اصفجاه رسانید و فتح خدا داد نصیب علی  
 وردیخان مهابت جنگ شد تا بنزد بالیه بر تعاقب پرداخته مرزا  
 خیرالدین یک و فقیرالدین یک و نورالدین یک را برای دستگیری که کردن  
 یحیی خان و بیگم و بدست آوردن اموال و امتعه کسب کرد و تاکید نمود  
 که شبان شب بیغرم کرده در انجا رسند و خود متعاقب باشند  
 کوب آنها شتافت و چون ساخته این خبر رفتن مرشد قلیخان  
 بسمت دکن در لنگاک رسید مردان بنجاب حشمت راجه پرسوتم که به  
 حفاظت یحیی خان و بیگم در قلعه باره بائی متعین بود خواست که  
 بر جناح استعجال و یحیی خان را مع تمامی لوازم و نقود و اجناس از راه  
 سیکا کل روانه دکن نماید احوال و انتقال تیار کرده جواهرات و اشرفی و  
 خزاین و غیره اموال بر فستاد و شتران و آرابه مابار میگردند که بیک ناگاه افواج  
 متعینه علی وردیخان در رسید فیلبان و شتران و بهیلیان نقود و اجناس  
 محموله راجه بار بردار گدازشته راه فرار میمودند و آن گنج باد آورده شایگان  
 بدست مرزایان در افتاد و جواهرات قیمتی و نقود و امتعه فقیر را  
 یکدیگر قسمت کردند چون علی وردیخان هم متعاقب در رسید بقیه

دست برداشته پهلوان جنگ می کردند درین اثنا مانکچند پیشکار راجه  
 بردوان که با فوج نیایسته بجست کوماک علی وردیخان آمده بود از اینجا که جنگ  
 دو سر دارد مال اندیشی نموده محقی بامر شد قلینجا نیز ساضگی کرده نشان  
 او را برای استیالت طلبیداشته بود خواست که خود را با فوج مرشد قلینجا  
 ملحق ساخته بجای جانشاری فدیت خود نماید از پهلوی جنگل برستیکه فوج  
 مرزا باقرخان بتعاقب علی وردیخان میرفت نمودار شدند نشان نمودار شدند  
 و نشان مرشد قلینجا در فوج خود پیرپا کردند چون مرزا مذکور از راه او مطلع  
 بنمود سواره شد مانک چند ناگزیر بجنگ پیش آمد از اینجا که مردم کاری در  
 ترددات جنگ مانده شد هر یکی نزد ویرد متفرق بودند از بزرگی روزگار مرزا  
 باقر شکست خورد علی وردیخان از اطلاع اینحال افواج منظم خود را  
 بدلا سباز گردانیده باز بمقام مله و مدافع پرداخت میر عبدالعزیز با جمعیت  
 خود که سه صد سوار سادات بودند از اسپان فرود آمده دامان همت برکنزد  
 پامیدان فشر دزدیک بضر کلوله های بندوق بیلده شربت فنا  
 چشیدند و مرشد قلینجا نیز جمیت خورده خود بپندربالیر رسانیده بسوا  
 ری کشته سلب که از عاقبت اندیشی همیاداشت راه دکن پیش  
 گرفت

که هراول فوج مرشد قلینجا<sup>ن</sup> بود ترغیب جنگ و برآردن از مورچال میکردند اما  
 مرشد قلینجا<sup>ن</sup> خود داری کرد مانع می آمد و چون اقامت مورچال بامستاد کشید مرا باقر  
 جمل جوانی را کار فرما شد با فوج همراهی خود که سادات باریه بودند یکباره از مورچال  
 برآمده صف آرا گردیدند و مرشد قلینجا<sup>ن</sup> هم بمقابلہ افواج علی<sup>ن</sup> و درینجا صف کشید  
 و از طرفین باستعمال آلات آتش بابر پرداختند پس جنگ تیغ و سنان  
 مبادرت کردند میر عبدالعزیز بخشی مرشد قلینجا<sup>ن</sup> که با جمعیت ۳۰۰ سوار  
 سادات باریه یکدل و یک زبان و یکرو و در هراولی بود اسپار<sup>ن</sup> انگلینجا<sup>ن</sup> و ایشیر و  
 و شجاعت ابادی داده بضرب سیف کالبرق خرم بسیاری از اجل رسید  
 سوختند افواج علی و درینجا<sup>ن</sup> که خود را شیر پیشه شجاعت می شمردند چورمه  
 از بهیچار میدزد و شکست فاحش در فوج راه یافت فیل سواری علی و درینجا<sup>ن</sup>  
 و بیگم بقدر نیم فرسخ از میدان جنگ بعقب آمد درین حالت مخلص  
 علی<sup>ن</sup> و عابد خا<sup>ن</sup> المخطب بفرزند علی<sup>ن</sup> که مرشد قلینجا<sup>ن</sup> از ابر و سیت اینها  
 اعتماد کمال بود مومو قرب خا<sup>ن</sup> و دیگر جمعی را از صاحب الوکر<sup>ن</sup> افغانه کمر  
 نمکحرامی که خاصه این قوم شرارت پیشه اند بر میان بسته حرق حقوق تر  
 بنیت و نمک چندین ساله را از لوح خاطر گشسته از رفاقت مرشد قلینجا<sup>ن</sup>

و تراکم اشجار و زلفه خاردار عبور از آن طرق دشوار گذار مشکل بود از راجه استنداد  
 نمود راجه مذکور بغروب جمعیت موغور علی و در اینجا را و قعنه نه نماده تن بر فاقتن نه داده  
 گذار راجه کباش را نگذاشت علی و در اینجا بمقابل راجه کماث آرد به تو بهای صاعقه بار  
 چیده شلک کشیده کرد کسان راجه در مور چال راجه کماث تاب اقامت  
 نیارده بختگل خیزند علی و در اینجا مح افواج و تو پنجاه از راجه کماث عبور کرده  
 در رام چند پور بغافل یک نیم کرده از مور چال مرشد قلین مضرب خیام سا  
 میا جی و ایلیچا با و ردن و بردن نامه و پیام جنگ و صلح گرم شدند و این بحث  
 یا یکماه طول کشید و مرشد قلین از کماث سپلوار عبور نکرد علی خان زیر بار بی خرج سپا  
 وقت رسد و قریب رسیدن برسات و دوسو غنیمت مرشد بخاطر آورده از روی  
 مصاحت اراده صلح و مراجعت میکرد اما مصطفی خان که سپه سالار افغانه بود  
 بصلح راضی نشده ترغیب چما و فی در برسات میکرد و بعد کنکالیش بسیار  
 قرار برین یافت که نامه مصالحه آمیز بمرشد قلین نوشته و معتمدی فرستاده جواب  
 آن باین مضمون بطلبه که من شمر را در صوبه اودیسه عمل و دخل نخواهم داد باین دست  
 آدیز مراجعت بگلایه نمایند و بعد برسات فتح کشی کرده باخراج و استیصال  
 او پردازند اگر چه عابد خان و غیره سرداران افغانه باخواهی مخلص علیخان مر را با بر خا

وردیخان مهابت جنگ نوشت مهابت جنگ با افواج بسیار و تو بخانه  
 بشمار یلغرم توجه صوبه او دشمن شد و برش قلیخان از دریافت این خبر در دانه بیگم  
 و یحیی خان پسر خود را مع تمامی احوال بقلعه باره بائے گذاشته خود با افواج شایسته  
 و سامان با بسته موهر و دوا داد خود که یکی میرزا محمد باقر خا شازاده ایران دوم علاء  
 الدین محمد خان باراده جنگ از کنگ علم نهضت افراشته به بندر بالیسر  
 رسیده بر کما ت پهلوار از کوه تیل گنبدی تادریا چون مورچال بندی کرده چشم براه  
 حریف نشست و از کج بازی حریف بغلی یعنی خلص علیخان غافل بوده از شعله  
 آن آتش خس بکشت لوازم احتیاط بمقدیم نرسانید و قول شیخ سعدی را نه نهاد که فرستاد  
 اگر خویش دشمن بود و دشمن را زلبیس امنی شوزینهارا که گرد  
 درویش بکین تویش با جوایدایش میروند خویش با ازین طرف علی و در  
 بلوچ متواتر با افواج سنگین که زیاده از یک لک سوار و پیاده بود عیدنی پور رسید  
 زمینداران آن ضلع را بخلعت و انعام از خود راضی ساخته بجالیسر بادشا  
 هت رفته طرح اقامت انداخت چون از طرف زودخانه سین انکها بر گذر راج  
 کما ت راجه جگر هر پنج زمیندار مور پنج تمانه جوار داد کنند رتبان خود نشاند  
 مورچال بندی کرده بود که از برای گذر کشتن راه راج گما ت که از وفور جنگل

سلاطین ماضیه بنگاله ایجاد یافته بود مجدداً از عهد مهابت جنگ رادون  
 گرفت چون در ابتدای خصوصیت علی وردیخان مهابت جنگ نوآباد  
 سرفرازخان از مرشد قلیخان تائب صوبه او دلیکه که نیرنه او بود استمداد نموده بود  
 خان مذکور بقتل دلی که سابق ازین سمت گذارستش خیریت خود از آمدن تها  
 دلت اهل در زید در صد کسایل کردن فوجی بطریق کویک و ناگاه خبر قتل  
 سرفرازخان و تسلط علی وردیخان بر صوبه بنگاله سامو آشوب گشت متنبه  
 شده سرایه ندامت و تاسف اندوخت آرسر دلیت همه از  
 بددلتی از اتفاق خیزد با الجهد از خوف علی وردیخان بخود داری کوچید و تند  
 بیر فراهم آوردن سپاه کمر کرم گردید و نخلص علیخان داماد حاجی احمد را که از  
 سابق بر فاقتش میبود برای استحکام مابنی مصالحت بر شد آباد و  
 کرد بعد رسیدنش علی وردیخان و حاجی احمد نامه تسلی آمیز و ابله فریب  
 بر شد قلیخان نوشته مستمال و ملحق ساختند و نخلص خانرا  
 بجهت اغوای کسران فوج او برگذاشتند و او پیش مرشد قلیخان رسید  
 ظاهراً بداری و المینان او پرداخت و با لحناسپاه را بر غیب  
 و تخمین مطیع منقاد خود ساخت و کیفیت سختگی لشکر را بحمد علی  
 وردیخان



سپاه و آلات حرب پرداخت و خدمت میر بخش بحر جعفر خان بهادر که نیز  
 مهتاب جنگ کسوف از خانم صدر دات نمایان شده بود مقرر فرمود صاحب  
 رساله و منصب و خطاب گردانیده بوالا پایه امارت رسانید و خدمت دیوانی  
 و خطاب رای رایانی بچین رای محرر جاگیرات جعفر خانی که مرد بی ریا و بادایانت  
 بود بخشید و محمد رضا خان پسر کلا حاجی که سماته کمینے خانم دختر مهتاب  
 جنگ در عقد ازدواج او بود بخطاب ناصر الملک احتشام الدوله نواز بخش  
 خان بهادر شہامت جنگ دیوانی صوبه بنگاله و نیابت جهانگیر نگر و جالنگام  
 و روشن آباد و سلمت اختصاص یافت و ما ششم علیخان پسر کوچک حاجی  
 که دختر فرد مهتاب جنگ سماته ایمنه خانم بجاله نکاح او بود بخطاب زین الدین  
 احمد خان بیت جنگ و نیابت صوبه بهار عظیم آباد کلاه اعزاز و امتیاز ببارک  
 افتخار گزار داشت و دیگر خویش و اقارب را بقدر مرتبه و حوصله آنها بخدمات و  
 مناصب و خطاب و جاگیرات لایقہ بنواخت اما افغانه و بهلیه بعز و رفور جمعیت  
 خود را کم کرده در تمامی امور بجای مسلط و مامور شدند که حساب از مهتاب جنگ  
 فراتر فرسته در دستور ادب تحلفه و زیند و قوانین عدالت بر طاق لیسان نشسته  
 و مال و حیات و ننگ ناموس عالمی را برباد دادند و کشیوه نمک امری که در عهد

خاص مقرر فرموده و نفیسه خاتم خواهر سرفراز خان که اقابا کوچک برادر ابفرزندگی گرفته  
بود در محل کسری نواز کش احمد خان پسر کلان حاجی احمد بصیغه خدمتگذاری  
لازمست اختیار کرده موجب حیات برادرزاده نگردید اما چون خبر قتل سرفراز خان  
و متمکن شدن علی وردیخان مهابت جنگ بر سر نظامت بنگاله بحضور  
ناصرالدین محمد شاه بادشاه رسید آب در دیو بگردانید و فرمود که بسبب در شاه همگی  
ممالک عروسه برهم و ابرگرشت لیکن چون نذارک متعبر بود سکوت اختیار  
نمود مهابت جنگ بواسطت مزید خان از رفقای نواب قمرالدین شاه وزیر  
سابق ذکر آن گذشت با وزیر و ارکان سلطنت ساختگی نموده چهل لک روپیه  
باین ضبط اموال نواب سرفراز خان و چهارده لک روپیه در وجه پیشکش سواهی خزان  
معموله مستمر بحضور الا قبول کرده و سه لک روپیه بقمرالدین وزیر دیک لک  
باصفیه نظامت الماکت داده و همچنین با هر یکی از عدهای درگاه و الا علی قدر درجه  
بسوکت و هدایا پیش آمده و راجه جو کل کشور وکیل سرفراز خان را از خود ساخته و  
نظامت هر سه صوبه بدستور سابق بنام خود حاصل کرد و خزان و نذران و  
پیشکش دو چند از سابق از زمینداران بنگاله وصول کرد و بقصد استیصال  
و اخراج مرشد فلینجا و تسخیر صوبه اودیسه بهمت مصروف داشته بگردان

اذل بشهر بر کشد آباد داخل شده منادی امن و امان از طرف علی وردیخان  
 در داد و یسین خان فوجدار حسیب الامر حاجی بر عمله سرفراز خان و خزاین و دقایق  
 و جمیع کارخانجات و محل سربای و خواص پوره و کاین پوره در همگی اهل و عیال  
 و اقربای سرفراز خان چو کبیات مستحکم نشاندند نگذاشت که متغی بدبرد و این  
 جنگ در ۵۳ هجری واقع شد ایام نظامت دو سال و چند ماه بود نظامت  
 نواب علی وردیخان مهابت جنگ علی وردی خان مهابت جنگ بعد  
 حصول فتح ملام حظه تاراج کشور و غارت کردن اموال سرفراز خان از دست افغانان  
 و بهیله سه روز بیرون کشور بر ناله گویه مقام نموده روز چهارم بدو جمع تمام داخل قلعه  
 شده برود و نظامت بنگاله مربع نشست و اموال سرفراز خان که ناظران  
 سلف بهزار خون جگر فرا هم آورده بودند بیدست پنج بضبط در آورد و از آنجا که  
 نواب مهابت جنگ از صحبت زنان غیر مجتنب بود ازین لذت محظوظ  
 نبود در فی عمر سوای یک منکوه زن دیگر نداشته بلکه این معنی را لاف زده تقاضا  
 میکرد حاجی احمد و پسران و خویش و خواص سرفراز خان را که قریب یک هزار و پانصد  
 اسمی زنان جمیل بودند متصرف شدند اما مهابت جنگ بیگمات منکوه سرفراز  
 خان را مع فرزندان محافظت تمام بجا نگیرد فرستاد علوفه سردمق آنها از تعلقه

آید حکم کرد که لاش پدرش را از برداشتن متعوض نشوند زیرا  
 بچانه لاش او را برداشته ظالم سنگه را بکثیف حمایت خود بردند در  
 آشنای زد و خورد غوث خان و میر شرف الدین و بجیسنگه با پنج فرنگی  
 و هر دو دانا دسر فراز خان را غنیمت فرمایند و حسن محمد خان باشند با دیگر منفید  
 ران و منزهان ازان مملکه پدر زده در یکروز خود را بمرشد آباد رسانیدند  
 و رای را این به نتیجه نیکو امری کلوز زنبورک بردست خورده خود را آب  
 در زد و بانیم جانی که داشت بچانه خود رسیده از کرده خود نادیده شده  
 بسوده الماس خود را هلاک ساخت القصه چون سرفراز خان بر میگردد  
 دُنبیر افتاد و فیلبان لاش او را شب بمرشد آباد رسانید پسین خان  
 فوجدار مرشد آباد که محافظت کشر و قلع و قمع و شک و ناموس با حفیظ الله  
 خان و سرفراز خان متعین و مامور بود نیم شب لاش آن مقتول را در  
 نکلتا کمالی مدفون ساخت و حفیظ الله و غنیمت فرمایند و خا در عدد  
 سوره چال بندی شده عازم قتال گردیدند اما چون از سپاه حمایت  
 خورده حوصله نیافتند تن بر خاداده ساکت باشند و از وقوع این  
 حادثه زلزله عظیم در کشر و سپاه و سکنه آن نواح افتاد حاجی احمد  
 اول

اینها کفیل تنگ و ناموس شده باز گردانیدند میر قوم باریقان باقی مانده  
 راه ببر بموم گرفت و با پنجو فرنگی که دارد غم تو پخانه بود با وجود قرار شدن گوله  
 اندازان بذات خود مر تکب گوله اندازی شده دست از شلک توب  
 برمی داشت پس رفتن میر شرف الدین افغانه بمیست اجتماعی  
 بروی ریخته مقتولشرا خستند بحینکه جمعی از فرقه راجپوتان که با فوج  
 چند اولی در کمره بود بدریافت قتل ولی نعمت عرق حمیتش بحرکت آمده  
 اسب بچولان داده و نیزه را بر کوشش راست اسب داشته محمله مردان  
 فوجها را دیده محاذی مهابت جنگ رسیده و خواست که بطعن کنند  
 جانتا اورا از سودج فیل همپای آقای خود روان سازد مهابت جنگ  
 بمنابده جانبازی و جلادت اورا بشناخت و جدا و قلی دارد غم تو پخانه  
 حکم کرد که زود در یابد و اور قلی مقابل او شده کلوله تفنگ بر سینه اش  
 بجیسکه بزخم جان گز ابر زمین افتاد ظالم سنگه سپر نه ساله اش بشناخت  
 جبلی که خاصه قوم راجپوت است تیغ از نیام کشید حمت حفاظت  
 بد را ایستاده از اطراف و جوانب او دایره وار قرار گرفتند و اب مهابت  
 جنگ از مشاهده جرات آن طفل آفرینها گفته مردم را از کشتنش

زده زده بقلب گاه رسیدند قریب بود که اقواج مهابت جنگ از صدمات  
آن شیر عرصه و غامتزلزل شود درین اشاعه غوث عاشق کرم کاری از کلوله تفنگچیان  
چمدن هزاری بر کینه خورده از کار باز ماند و قطب و میر بر دو سپاهان او که شیر  
پیشه شجاعت بودند در درنگ گاه شیر و ببر را بشیر میزدند شیر باخته جمعی  
غیر از افغانه و بملیه را مقتول ساختند نشد بر تنی تا پنداختش  
نزد بر کشته تا اینداختش با میر تن که زد خنجر سخت کوشش در آمد سرش با پای کوبان  
زد و کشت با چمدن هزاری هم از دست اینها زخم شمشیر برداشت بعد کشتش  
و کوشش بسید و ضرب کلوله ای تفنگ همای پدر بگلکشت ارغوان زار  
شهادت شتافتند بر کشف الدین با شصت سوار جبار بمقابله مهابت جنگ  
رسیده بجلادت تمام تیرو چکر دوز بر سینا کشت زد و قضا را بر کمان مهابت جنگ  
خورده و در گذشت بر پهلوی کشت رسید تیرو دیگر زاده بود که درین وقت شیخ  
جبار یار و محمد ذوالفقار جماعه داران مهابت جنگ که با میر معزالدر و ابوط  
دو دستیار داشتند پیش آمده گفتند که انواب کسر فراز بخان بقتل رسید  
حالا از مقابلہ الیثا چه میخیزد و جان دادن بهر حیثیت میر موصوف در جواب  
گفت قبل ازین پیاس نمک و حق رفاقت و اکنون برای ننگ و ناموس

جنگ میکردند بجزد معاینه این حال راه فرار سرگردند و میر حیدر شاه  
 و خواجه بست هر دو در دایف یکدیگر سواری رسته پرده نشین شده نظر بر لاش  
 خداوند لغت نکرده گریخته خود را بکنج سلامت رسانیدند و نماز در رفیقان  
 او سچاکس که باشد نگاهبان یک نفس غوث خان و میر شرف الدین که  
 بمغالطه نموداری نشاء و فیل در سیاهی شب غول نندالال جماعه دار را متعاقب  
 خود دیدند و راه بابت جنگ تصور کرده تک و تاز نمودند و مجله های رستمانه و تردا  
 دلیرانه نندالال را مقتول نموده افواجش را طعمه تیغ خون آشام ساختند و  
 بقینه السیف را منظم ساخته علم و نقاره و فیل و اشتران و اسپان و اسلحه  
 فراریان بخارت گرفته منظر و منصور باراده خبر گیری سرفراز خان جلوریز شتافته  
 چون تارکین این سرفراز خان کوکس رحلت بعالم بقا نداشت بود و مهابت  
 جنگ بعد فتح بملاحظه این دد سردار شجاع نامی از میدان حرکت  
 نمیکرد و با جمعیت افزون تر از موثر ملخ در محرکه ایستاده بود اینها که از  
 کشته شدن سرفراز خان هنوز اهلای نداشتند یکباره با جمعی قلیل از جوا  
 نان کار آمدنی که پسران و برادران و خویش و رفیقان باشند بجات تمام  
 اسباب را بکنجه بر فوج مخالف زدند و مجله های دلیرانه و مردانه صفهای در

سیل بر گردش زده فرمود که زنجیر در پای فیل انداز که من از پیش این سگان  
 رو نخواهم یافت تاگزیر فیلبان فیل را پیش راند بر قنداران و مبله های لشکر  
 حریف که از پیشتر سپهر من ضمیمه اش حلقه میداشتند حلقه کشد از هر چهار طرف  
 گلوله بندوق بر فیل اوست انداختند و بان گلوله توب و تیر و تفنگ که از لشکر  
 مخالف متواتر میرسد علاوه آن میرکدائی که در خواصی نشست بود بر خیمه بان بکارد  
 میرکامل برادر میر محمد باقر المستنیر باقر علیخان خواهرزاده شجاع الدوله و خلف  
 مراد محمد ابرج خان بخش که هنوز نوک خدا بود و غیره رفقا و سپهسالار و دیگر چله  
 که از میدان جنگ غنا نمانده بودند پیش فیل سرفراز خان بضربان  
 گلوله و تفنگ ساغر موت احرار سپیدند و میرزا ابرج خان نیز جراحتهای  
 کاری برداشت میر دلیر علی بدلیری تمام در صف افتاده حمله برده داد  
 شجاعیت و دلاوری داده بر خیم شمشیر با جمعی از رفقای خود غار شهادت  
 بر رخ مالید و در همان حالت سرفراز خان گلوله بندوق از دست نمکحرام لشکر  
 خویش بر پیشانی خورده بر میگردد بر افتاد و طایر و حشر بگلتان علیین  
 پرواز نمود میر حبیب در رش قلیخان و شمشیر خان قریشی خود را تسلیم و راجه  
 گنند رب سنگه که با جمیعت خود با از حدال و قتال یکسو شده از دور تماشا می  
 جند



خود مرکب حرب شده شروع به تیراندازی نمود سرداران افغانه فوج  
 نهایت جنگ افواج بر قزاقان بهسلیمه اسپیش کرده مقابل شدند ملوفه  
 چنانچه دوسو فوج صف بر کشید؛ گو گفتی که شد زور محشر دید؛ ز غریب تو  
 بندوق و بان؛ بجنبش در آمد زمین و زمان؛ ترنگ کمان و فشا فاش  
 رسانید شورش چرخ اسیر؛ سنان چون اجل دست کرده دراز؛ بجان برون  
 از سینه زه کرده باز؛ زد دست یلان تیغ پولاد تیز؛ بخون ریز اعدا شده گرم  
 یلان گرم جان گیری و جان دهی؛ جهان گشته از پهلوان تهی؛ درین جفتش  
 که صرصر اجل جسدای کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا میریخت  
 و سیلاب خون از هر طرف مینوج گردید مردان علی خا بخشه شجاع خوانی که  
 سالار فوج و مقدمه الجیش کسفر از خا بود تا بچنگ نیاورده زو بهزیمت  
 نهاد از معاینه اینحال فوج کسفر از خا بشکست و گریز گریز در لشکر افتاده  
 بجان برد خود هر کس کشت شاد؛ کس از کشتن کس نیاورد یاد؛ غیاز  
 غلامان گرجی و حبشه و معدودی چند از رفقای قدیمی اصدی حجام  
 لاف زبان پیش فل سواران خم اند فیلبان غلبه مخالف بخاطر آورده عرض  
 نمودند اگر حکم شود در بر بهوم پیش بدیع الزمان زمیندار رسانم کسفر از خا

خود مرکب حرب شده شروع به تیراندازی نمود سرداران افغانه فوج  
 مهات جنگ افواج بر قندازان بهلیه را پیش کرده مقابل شدند و الفه  
 چنانچه دو سو فوج صف بر کشید؛ تو گفتی که شد و بر محشر دید؛ ز غریب تو  
 بند و تی دیان؛ بخنجر در آمد زین و زمان؛ ترنگ کمان و فشا فاش  
 رسانید شورش بچرخ اسیر؛ سنان چون اجل دست کرده دراز؛ بجان بر  
 از سینه زه کرده باز؛ زد دست یلان تیغ پولاد تیز؛ بخون ریز اعدا شده گرم  
 اگر گرم جان گیری و جان دهی؛ جهان گشته از پهلوان تهری؛ درین جفتش  
 رمای کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا میرخت  
 مستوح گردید مردان علی خا بنحش شجاع خوانی که  
 تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت  
 گر نبردش کار افتاده

ماد یغراز

ی. صدی جماعه

به مخالف بخاطر آورده عرض

در بربع الزمان زمیندار رسا نم مسخر از خا

رفت و سپاهش نیز سرشار کیفیت جام صلح شده سر رشته حزم  
و احتیاط را از دست دادند ای سر بر تواضع های دشمن تکیه کردن  
ابلیس است پای بوس کس کسل از پا افکند دیوار را مهابت جنات بعد  
معادت فرستاده ما سر داران سپاه را بانعام طلب دو ماه بعد حصول فتح  
و معافی غنائیم راضی و کیدل ساخته بجنک تحریص و ترغیب داده سرب  
و باروت و آلات حرب تقسیم کرد سر داران سپاه کسفر از خاک از سابق  
متفق بودند همه ما در نمکحرامی و خاوند کشی مستعجب شدیم مگر محمد غوث  
خان و میر شرف الدین بر ادل فوج کسفر از خاک بعبور زاله کریم مقام داشتند  
کیفیت دغا از منهبیان و جاسوسان دریافته هر دو سر دار نیم شب  
سفر از خاک رسید آتش خش پوشش اطلاق دادند و خواستند که لوازم  
حزم مرعیه داشته او را شب بخیم خود برده بحفاظت کوشند و صبح در کاب  
او جانفش نموده مصدر ترددات نمایان شوند از اینجا که در امور تقدیر  
سمی همیشه غیر دو گره مقدر با خن تدبیر نمیکشاید مشیت اینزدی سپاه  
تغافل در گلوکش کسفر از خاک انداخت حرف خیر خواهی را و فعلی نه نهاد  
با آن دو سر دار بر جیره و تو بیخ همیشه آمد و از روی عتاب آغاز نهاد که شما  
دکان



موند که هزار شاه مرتضی اندی است تا چگاه بکشد و ایر سار بچند  
 روز چهارم چون حسرت زین کلاه خورشید از خیمه شرق با خنجر خطوط شامی  
 در میان فلک خرامید و هند و ماه با هزاران افواج خود را حریف <sup>لگام</sup>  
 زار ان کیده از ندیده در گویا مغرب خرید کسفر از خا تباعث سعید  
 اهل تنجیم بمقابل حریف شتافت افواج مهابت جنگ ان غایت  
 هم اکس حساب شدند و قریب بود که بیک زد و خورد پس مای میشوند رای  
 رایان چون دید که کار از دست میرود عرض نمود که آفتاب بسمت الراس رسید  
 اسب و جوانا در بنوقت از گرمی آفتاب غلیظا عطش عداک خواهد شد  
 اگر امر در جنگ موقوف باشد فردا علی الصبح بهمین آتش ضیا  
 مذاق ان ملحمه کار کرده خواهد شد ملول و غمزدی تو این زهره دارد کجای  
 که بهشت تار و پوی جنگ پای بفیروزی بخت و اقبال تو باشد و فرق بد  
 خواه با مال تو بهر چند اهل تنجیم بر سعادت ساعت جنگ استلال  
 فیروزی اخراق و مبالغه می نمودند در ساله داران بر جنگ اصرار  
 داشتند و میکردند و ترنیتاد و نیر جبر و عتاب مانع شده و بر رودخانه  
 کربم مقام کرد درین اثنا مهابت جنگ متضمن بر رسوخ عبودیت  
 دادن

منزلزل گردید که فرزند خاندان ریاست این خبر متوجه شد حاجی را محبوس  
 کرد هر چند رای را باین آمدن او را باراده ملازمست ظاهر کردند و منتر نیفتاد  
 و غوث خان و میر شمس الدین را که نوکران قدیم بودند بسراول نامزد ساخته  
 حفیظ الدین عرف زانما خلف خود را بایستین خان فوجدار بختاطت طلوع و شهر  
 گذاشته خود با غضنفر حسین خان و پسر محمد تقی خان که برود داد بودند و میر محمد باقر خان  
 و میر احمد ایرج خان و میر کامل و میر گدای و میر صیدر شاه و میر دلیر شاه و نجیب کنه دراج  
 که سربسکنه و شمشیر قریش فوجدار سلسله و شجاع قلی خان فوجدار بندر  
 بهو کلی و میر حبیب رشید قلی خان فوجدار و مردان علی خان بخش شجاع خوانی و غیره  
 سرداران سپاه باج و بسیار توپخانه اشبار و منصفداران و زمینداران ننگاله  
 از شهر نهضت کرده بهمینه را که دو گروهی مرشد آباد است مخیم ساخت و کبوج  
 دویم در سرای دیوان و روز سوم در کمره نزول نموده عرض لشکر و موجودات  
 سپاه گرفت از آنجا که نوکران شجاع خانی یا حاجی احمد کیل بودند در تو  
 بخانه بجای کوره خشت و کلوخ از توپها جنس برآمد که اکثر بارخان برادر حاجی را که  
 داروغه جنس بود معزول کرده حواله حبسه نام نمود و بجای او با پنج پسر استوار فرنگی  
 داروغه جنس توپخانه مقرر ساخت و اقوال معایت جنگ از او زند آباد موانه

از تفرع طاه الدخان داماد حاجی احمد بمیر شرف الدین بخشی و بجای رای ایالت  
 جسونت رای منی را نمود اما بنور این معنی از قوه بفعل نیامده بود که اگرگاه  
 نلش با نهار خدمت قدیمی و باقیات ز رمای خلیفه الواجب بادشاهی و  
 زیرباری آنها تا ایام مجمل که سه ماه باقی بود عزل و نصب آنها را در حیرت وقف  
 و تاخیر داشتند که سرافراز خان که از خام عقلی خود فریفتن خورده باز خود را از دست  
 داد علی وردیخان فرصت را غنیمت دانست مصطفی خان و شمشیر خان  
 و سردار خان و عمر خان و رحیم خان و کرم خان و سید از خان و شیخ معصوم و شیخ جبار خان و محمد  
 الفقار خان و حمید هزاری بخشی بعلیه و بختاد و سکنه و غیره که در آن و رساله از آن  
 فوج را با خود متفق ساخته به بهانه ملاقات که سرافراز خان کمیت غریب را بجای  
 بنگاله هم میر کرد و کوچ بکوچ یلغری ساخته از دره تیلیا گذشت و سائر کمریگی عبور  
 نموده در سرحد بنگاله رسید از آنجا که عطا الله خان قوجدار از اکبر نگر بایکامی حاج  
 راه آمد و شد قاصد و جاسوس و اخبار و مراسلات عظیم آباد و بنگاله بدو  
 تسلیم کرد پس و سائر کمریگی مسدود ساخته بود تا عبور علی وردیخان از آن  
 هر و دره مذکور هیچ خبری و اثری بفرافراز خان نرسید و چون فوج هر اولی  
 و علی وردیخان در اکبر نگر رسید یک ناله از رسیدن او بفرافراز خان فرستاد و شش

وبعد مراجعت نادر شاه غازی رواج سک و خطبه نادر شاه بنو ابی قمر الدین  
 خان و نظام الملک نوشته انواع اتهام بر سر فرزند خاستند و بکار سازی ارکان  
 سلطنت فرمان استمالت و نظامت بنگاله و قتل سر فرزند خاستند و جرم توطئه  
 سک و خطبه نادر شاه بنیام خود طلبیدند چون تیر تدبیر آنها به دفع مراد رسید  
 قتل داخل و کثرت مخارج خاطر شاه سر فرزند خاسته نموده مصالحت تخفیف  
 سپاه زیاده دادند و در باب نگاهداشتن فوج و تیاری آلات حرب برای  
 مهم بنگاله حقیقه بجای وردیخان تاکید تمام نوشتند و از فوج سر فرزند خاسته هر که  
 بر طرف می شد حاجی احمد مخفی نوکر علی وردیخان نموده بخییم آباد میفرستاد  
 تا آنکه نیمی از فوج سر فرزند خاسته بر طرف شد و علی وردیخان ساز و سامان  
 جنگ ساخته افواج بجماعه از افغانه و روپسیده و بهلیه فراهم نموده عازم  
 بنگاله گردید و حاجی احمد زردماند و خسته خود و پسران خود لکدار و پیه برای صرف سپاه  
 فرستاد و چون سر فرزند خاسته نوشته و کلای دربار معلی و اخبار جو اکیس حقیقت  
 حریف و علی مطلع شده علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته در صدد انهدام  
 بنای شرارت پشنگان گردید و تجویز نیابت عظیم آباد از بغیر علی وردیخان  
 بسید محمد حسن دایند و نیابت فوج داری اکبر نگر و ضبط سائلی گل و تلیسا گزی



و اینها پیشتر از پیشتر داخلست در امورات بهم رسانیده نوکران قدیم  
 سرفراز خارا که امیدوار خدمات و ترقیات و مناصب بودند مایه کس و دانند  
 در صد دولت و خواری آنها سعی کشند هر چند ذاب سرفراز خان و بیگمات  
 خوانان شرقی نوران قدیم بودند اما اندست ارکان نلته پیش غیرت و رای هم دیگر  
 بعهد و مواثیق متفق شده قرار برین یافت که علی در دینخان را به بهانه <sup>میت</sup>  
 با افواج عظیم آباد طلبید و سرفراز خان را از میا برداشته بر سندان نظامت  
 متمکن سازند و در فکر این تدبیر شبها بر وز و روز باللب رسانیدند و نقش  
 بکر که نمی نشست چون در آنوقت مادر شاه والی ایران بر محمد شاه ظفر یافته  
 نظام الملک و برهان الملک و قمر الدین خان و محمد غیاثیکش و ضمره ارکان سلطنت  
 را دستگیر کرده با افواج قزلباش داخل شاهجهان آباد شد و خانه بادشاه و امر  
 را بجا رب غارت رفته بود و از زلزله در تمامی قلمرو هند و گستا واقع شد  
 ارکان نلته سرفراز خان را مصاحبت داده مکر و خطبه مادر شاه در بنگاله مروج  
 کردند و اموال ضبطی شجاع الدوله و خزانه سپرکش بنگاله مصحوب مرید خان  
 که از قتل قمر الدینجا پیر از حکامه مادر شاه بی در اینجا آمده بود مرسله داشت  
 حاجی احمد و علی در دینخان با مرید خان در ساخته با او یکجان دو قالب شدند

بملازمست نواب شجاع الدوله سرفراز شده بعفو جرایم و خلع حیایات  
 مخفی گردید و سه لک روپیه مال واجب سرکار قبول نموده کشید و مال گذاری و  
 فرماندیری اختیار کرده بکفالت کیرت چند زمین را بر دوش رخصت شد  
 بملاک خود رفت و در زمانیکه در دارالخلافهت بهنگام نادرشاهی رویداد  
 و مصمّم الدوله خان دورا خان بچنگ نادرشاه مقتول شد در او اواخر سنه ۱۱۵۱  
 بجزی نواب شجاع الدوله صاحب فراکش شده بچینی خان و در دانه بیگم  
 پسر و بر مرشد قلچخان رخصت بسمت اودیک کرد و سرفراز خان  
 را و لای عمر خود نمود و در باب تعظیم و تکریم حاجی احمد و رایان و  
 حکمت سیه و خاثر آنها وصیت بمبالغه تمام نموده عمل نظامت باو  
 تفویض ساخته سیزدهم ذی الحجه یکصد و هشت بستانه بر بست سرفراز  
 خان لغش او را در مقبره که یک سال پیشتر در ده پاره محاذی قلعه دارالامارت  
 مرشد آباد در مسجد ساخته بود مدفون نموده بر سنده نظامت بجای پدر  
 متمکن گشت نظامت نواب سرفراز خان چون نواب سرفراز خان متکی  
 و ساده نظامت ملاک بکماله گردید بموجب وصیت پدر بزرگوار حاجی احمد  
 و رایان و حکمت سیه را در امور مالی و ملکی مشیر کار و مختار داشت

راه آمدند افواج بادشاهی و عبور و مرور و جواسس و سپاهیان و دست  
 جنگ و گویستار را امین آباد پنداشتند احدی بد پروا نگشت و داخل آن ملک  
 نماند و اعظم خان و علی قلی خان برادر و خلف او که مشهور و شجاع بودند بنظم  
 نسق امور زمینداری و سپه لاری پیروا شدند و نوبت خاندان مرصع  
 و مدار علی جمیع امورات او بود بدیع الزمان بذات خود هیچ کار نبردند  
 اوقات دیناری نوش میگذرانید نواب شجاع الدوله بمشورت ارکان ثلاثه تنبیه  
 و تادیب او را مهم دانسته کسر از خا را بران مهم برگاشت خامشوار نامه شتمن  
 انواع و حده و تحریر و ترغیب بر اطاعت نواب شجاع الدوله و تسدید و عید  
 در صورت نافرمانی و عدم امتثال مثال نوشت متعاقب آن میر شرف الدین  
 بخشنه دوم و خواجہ بخت محرم خاص را با عساکر حیرار پیکار طلب براه دوا  
 کسل کرد بدیع الزمان مال اندیش نموده از خواب بخت بیدار شد و رقبه تسلیم  
 و انکسار را ببقعه امتثال مقید ساخته آنکشت قبول بر دیده جان نهاد و میر  
 و خواجہ مذکور را مرئی و دستگیر خود ساخته عرضی متضمن بر اطاعت و انقیاد  
 مصحوب خواجہ مسطور فرستاد و متعاقب خود بهم همراه میر شرف الدین راه را  
 مرند آباد گودید و با سر فر از خا حصول ملازمت نموده بواسطت خا مذکور  
 بملازمت

حاجی احمد که به نیابت سرفراز خان بفوجداری جنگله کموڑه کماث و رنگپور  
 و کوچ بهار اختصاص داشت محالات رنگپور را از عواطف جور و جفا بیچاره  
 کرد و زرمای منطوقا فراهم آورده صاحب جمعیت گردید و افواج از حضور  
 طلب داشتند بر راجه کوچ بهار و دینا چور که بغرور جمعیت موافق و انبوهی جنگل  
 ورود خانه با از نظم اعتنا نکرده تن با طاعت غیبت ادلش کر کشید و بتدبیر  
 و تدویر جنگل بدل به بتخیر آنممالک پرداخته خزاین و دوفاین و جواهر اموال  
 و امتو راجه های سلف و حال را بتصرف خود آورد و از بسیاری دولت که مال  
 قارونی بدست بترقی کمال رسید و بدین فتنه کوچ بهار و پاکساطر حاجی احمد  
 بتجویر نواب شیخ الدوله و سرفراز خان بخطاب خانی و بهادری ذخیره  
 مباحات اندوخت و چون بدیع الزمان زمیندار سر بهوم که بحماییت  
 و جنگل و هجوم افغانه کسر با طاعت و فرمان ناظم فرود نمی آورد و غیر از  
 پیشکش مقرری بادای مالواجب تن نداده خزان چهارده لک زمین  
 مرزوم جریب را تصرف فقرا و طلبه و اصراف رقص و تماشا نمود  
 بعینش و عشرت مشغول میبود و کنگا کیرا کونڈی و لکرا کونڈه و کریوه باو  
 اشعاب مضیق جبال و اطوار دراه فرلقه خا درایزک های مستحکم نشاند

و شهر امینه هلمی بمنش جسونت رای متعلق گشت از اینجا که منصف  
 تربیت کرده نواب جعفر خان بود بدایت و امانت و خبر رسی و کار دانی تمام  
 کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بعمل آورد و بنای رسم سودای خاص  
 و دیگر ظلم و بخت عمر مرشد قلیخان که بانی آن سربسبب بود یک قلم مندم  
 دستا صل ساخت و در ارانی غلامی جمیده بکار برده در وازه مغربی  
 قلعه را که نواب امیرالامرا شایسته خان طلاق نوشته بزند کرده بود که کسیکه  
 نریغ غله را بدستور سابق فی درم یک انار از بازار ارزان نماید بکشاید از آن  
 وقت احدی توفیق ارزانی نریغ غله نیافته بود از آن غله بجا دستور کرده و از  
 را وانمود و آن ملکات باب باری احسان و عدل و انتقام مانند بوستان  
 ارم آراست و سرفراز خان نیکنام زمره خواص و حوام گردید اما چون بدخواست  
 نصیب بیکم مراد علیخان دادا و سرفراز خانست و بجای غالب علیخان بنیابت  
 جلالگیر نقره مقرر گشت راج بلیک که مخزن نواره ما بود به پیشکاری نواره  
 مقرر کرد و دست متعدی و ظلم و راز کرد منش جسونت رای که نیکنام زمره  
 انام بود و ملاحت بدنامی استغناء خدمت دیوانی نمود و آن ملک بسخت  
 گیری حاکم ظالم دوست جفا پیشه و بوبرانی نهاد و میرزا محمد سعید <sup>اوسط</sup>

و او بفقون و تدابیرش میان و تردوات نمایان به تنبیه و تادیب زمینداران  
 سرکش پرداخته به تنظیم و تسبیح انکلاک دقیقه فروغذاشته کفایت بطور  
 رسانید و جگر ناتمه معبود مهنودان که راجه پرسو نم در هنگامه محمد تقیخان از حد  
 صوبه او دیر عبور رودخانه چکله بالای کوه نگاهداشته بودند لک رویه  
 محصول بادشاهی که هر سال از جاتریان وصول میشد نقضاً پذیرفته راجه دند<sup>دلو</sup>  
 با حبیب الدین خان سلوک انقیاد مرعیدارشته و مبالغه نذرانه بس کار  
 ناطم وقت داده باز در سرتیم طلبید از ان باز پرستش حکمرانته در سرتیم  
 روان یافت و کیفیت پرستش حکمرانته در صدر کتاب مذکور شد است  
 و چون نیابت او دیت بر سر قلیخان رستم جناب مقرر شد نیابت چکله  
 همانا گیرند بر فراز خان تقویض یافت و او غالب علیخانرا که از نسل<sup>سل</sup>  
 طین ممالک ایران بود به نیابت خود بجکله مذکور فرستاد و جونت  
 راسی منزه صفر خانی را که انا لبق او بود دیوان مدار الممام آنجا سافیه<sup>وقت</sup> برافرا  
 غالب علیخان کسل کرد و با سخا طر نفسه بگیریم که خواهر بود خدمت دار و علی  
 نواره بمراد علیخان رسید رضی خان مقرر کرد و امورات مالی و دی  
 و بند و بست خالصه و جالیرات و نواره و تو نچانه و خاص نویسی

بتصرف میر حبیب آمد و قلعه چندی گدازه مسکن راجه که حصانت  
 و ستانت داشت بجنک و جدل مفتوح ساخت و غنائم خارج  
 از عدد و حصر بدست آورده ملک داخل ممالک محروسه ساخت و بند  
 بست که این بنی نموده اقا صادق را بقوجاری و برادر زاده راجه را که رفیق  
 او بود پراچکی معین کرده با خزاین و اموال و حلقه های اقبال بجا نگر ترا  
 نمود مرشد قلیخان فتحنامه تیره با امتعه و اقش نفیسه غنائم آن ملک  
 بحضور نواب شجاع الدوله فرستاد نواب آن شهر را روکش آباد گماشت  
 مرشد قلیخان را بخطاب بهادری و میر حبیب را بجانجانی مخاطب ساخت  
 القمه چون نیابت صوبه اودیسه بر مرشد قلیخان تفویض یافت بتجویز  
 شجاع الدوله بخطاب رستم جنگی از حضور والا کسر فرار شا بملاحظه کسالی  
 پدر باندیش آنکه مبادا بعد وفات شجاع الدوله رستم جنگ بروی لشکر  
 کشد نماید بحیثی خاصر و در دانه بیگم روده اش را بطریق یرغمال در  
 مرشد آباد نگاه داشت و این معنی کوختگی خاهر مرشد قلیخان گردید اما  
 جز سلوک چاره ندیده بر کیف رستم جنگ با جمعیت خود بصوبه اودیسه  
 رسید میر حبیب اله خان را بدستور جبا نگر نیابت آنجا ممتاز ساخت  
 و او

ثب و تنیب مال داشتند نور الدین میندار برگشته جلال پور را که عمده میندار  
 آن دیگر در کچری نشاندند بجاکت عملی یکیک گذاشته تنها او را نگاه داشت  
 در دل شب حواله مغلیه های کابلی بمکانش رخصت کرد آنها با شارت میر  
 حبیب در کوه تنک و تاریک کارش تمام کردند علی الصباح میر حبیب شهرت گنجین  
 او داده جوکی بخانه او فرستاد از نقود و جواهرات و استود و اقمشه و اموال لکوک  
 او را حتی غلامان و کنیزان و خواصا را بضبط در آورده متصرف شد و دستگاه  
 امرایانه بهم رسانید پس از آن اقا صادق زیندار با شپار را که در فنون و  
 تدبیر نظیر و عدیل او بود رفیق خود ساخته بر هم ملک تیره گماشت قضا را  
 برادر زاده را به تیره که از دست عمنش اخراج شده آورده از وطن بوده در  
 حدود ملک بادشاهی میبود باو در خورده اقامه و صف رفاقت او را معتنم  
 دانسته بوعده قایم کردن بر زمینداری همراه گرفت و او بمقتضای آنکه  
 که خرگوس آن ملک را نمی شلقت سگ آن ولایت تواند گرفت  
 از گذرهای دره کوه و بندهای آب باسانی راه نموده در ملک تیره رسانید  
 تیره که غافل و بیخبر از دخل افواج بادشاهی بود بیک ناگاه از آمدن افواج  
 دست و پا کم کرده تاب جنگ ندیده بالای کوه گریخت و ملک تیره در



سرافراز خان تقصیر معاف فرموده بصوبه اودلیسه رخصت داد اما بعد  
 رسید در صوبه اودلیسه در آنجا بهجری بسحر و جادو مدعی مرحله پیمای عدم گردید و بعد  
 از آن مرشد قلیخان المتخلص بمجنور داماد شجاع الدوله نائب نظامت جهانگیر نگر که  
 تاجرزاده بندر سورت بود و در اطلاع و انشا و شاعری و خوشنویسی امتداد کامل  
 داشت به نیابت صوبه اودلیسه اختصاص یافت چون در عهد نواب جعفر خان  
 در حین اقامت مرشد قلیخان در مرشد آباد شخصی میر حبیب نام که مولودش  
 شیراز بود با وجود از خط سواد بهره نداشت اما زبان فارسی افصح مکلفیت از  
 اتفاق وقت در بندر هوگلی وارد شد بدست فروشی اموال تاجران مغلیه  
 اوقات گذاری میکرد بمقتضای جنسیت تاجری و خوش زبان با میسر شد  
 قلیخان الفتنه بهم رسانیده بخدمتش میبوسد و در هنگامیکه نواب جعفر خان نیابت  
 جهانگیر نگر بر مرشد قلیخان تفویض نمود میر حبیب رفیق او شده بمجا نگیر نگر رفت  
 و بکار نیابت آنجا مقرر گردید و او بجزرسی و کفایت تمام اخراجات نوازه  
 و تیغی نزد قدریان باز یافت نموده مجرای نیکو خدمتی بنظور رسانید و در  
 خدمت قرمست کارش بالا گرفت بلکه پنجاه و یک هزاره حاصل و لایق تجارت  
 و میر میسر شد عظیم الشان رسم سودای خاص مقرر کرد و بانواع ظلم

و چون ریشه سوء مزاجی در زمین دلمای سپرد پدر و هر دو برادر جا گرفت و  
 قریب شد که کل کند محمد تقی خان مال را در یافته بعزم ملا رست پدر و  
 برادر را و دیسه به بنگاله آمدار کان شجاع الدوله قالیوی وقت برابر دیده در  
 میان هر دو برادر بفار تقاض مرتفع ساختند و نوبت بان رسید که طرفین  
 مستعد جنگ شدند محمد تقی خان با افواج خود مصلح و مهمل مکمل سوار شده آنظر  
 رودخانه بهالیرته محاذی قلعه بر ریگستان صف اراشته بملاحظه پدر بر تاخت  
 و تاراج و انشهر پوشش نمیکرد و افواج سرفراز خان از نکلتا کمانی تاشاه نگر بر پسته  
 مستعد شتعال نائره حرب و قتال بودند و نیز محقق بطبع انعامات سواران  
 و جماعداران فوج محمد تقی را از خود ساخته پیغام اسیر و دستگیر کردن اودا  
 از حریف انتظار داشت که چون عا کر طرفین بمقابل هم صف اراشتند  
 اسیر نمود بسیارند محمد تقی خان که در شجاعت رستم وقت بود از حریف  
 اغتنانکرده سوال و جواب مصلح و جنگ از طرفین میرفت نواب  
 شجاع الدوله چو دید که کار از دست گزشت در میان آمده مصالحه کرد  
 طرفین را از جنگستان داشت واپس خاطر سرفراز خان دیگلمات چندگاه  
 بر محمد تقی خان اعتراضی فرموده مجرا و سلام خود منع کرد آخر بشفاعت والدّه

قوت و عظمت پیش از پیش گشت چون عبدالکریم خاک در تاس اموال  
 مداخلت داشت تسلط تمام پیدا کرده محمد علی وردیخان را موجود نمیدانست  
 لذا از وی مشکلی نبود بدو و حاصل در مکان خود آورده او را مقتول ساخته اعلام  
 قتل بر افراشت و بواسطه محمد اسحق خاندیوان خالص بادشاهی باقر<sup>الدین</sup>  
 خان وزیر و ارکان سلطنت را و اوکلان رسم دوستی پیدا کرده بی تجویز  
 نواب شیخ الدوله خطاب مهابت جنگی و بهادری بنام خود از حضور والا  
 گرفت و شیخ الدوله که اطمینان کلی بر حاجی احمد و علی وردیخان داشت  
 ازین زیاده سر حسابی نگرفت اما سر فراز خان ازین معنی بد منظمه ملید  
 و بهمین سبب در میان پسر پسر شکر رنجی میرفت و محمد تقی خا<sup>ن</sup> پسر دیگر شیخ  
 الدوله که از طرف دیگر بود و نیابت او دیده داشت مردی شیخ و جوانمرد و سپاه  
 دوست بود حاجی احمد و علی وردیخان از وجود او حسابی گرفته منجمد گشتند  
 که بطور<sup>ه</sup> در هر دو برادر جنگ واقع شود که از احد الحسین خالی نخواهد بود  
 چون نقش مراد بعد عاشقت باره رایان عالم چند و جکت کسبه  
 فتح چند در ساخته هر که در صدد مطلب شده منتظر وقت نشستند  
 شیخ الدوله بمشورت ارکان قلعه اختیار هیچ کار بر سر فراز<sup>ن</sup> نمیداد

محمد علی وردیخان از فتح پنجاب و بلند نام یافت و به تقویت افاضه بر ملک  
 راجه های بیتا و بهواژه که سرکش و باغی و زور طلب بودند و جوایز قبول ناظران  
 سلف گاهی در آن مرز بوم نرفته و سرکشکار آنها با طاعت از صوبداران  
 فرود نیامد تن بادای باج و خراج سلطانی نمیدادند لشکر کشی نموده بجنکها متواتر  
 و متکاثره مظفر و منصور گردید و ملک آنها تاخت و تاراج نموده اموال لکوک از نقد  
 و جنس غنیمت گرفت و از راجه های آنجا بندوق و سپر و شمشیر و خزان و بوشا  
 نموده زرهای فراوان گرفت و سپاه هم از اموال غنیمت معمول شد و قوت ملک  
 برافزود و بر قوم چکوار که بنجار تگری انگشت نمای عالم شده بودند لشکر کشی نمود  
 مستاصل ساخت و بر ملک زمینداران سرکش و زور طلب بهو چو راجه  
 سندرکنه زمیندار نگاری و نامدار خامشین که بجاییت انبوهی جنگل و کوستان  
 حب از ناظران سلف نگرفته در تقدیم مراسم الطاعت و انقیاد و تقاسل روا  
 میداشتند به جنگ نزد تن بادای زر مالو اجبی نمیدادند تاخته به تنبیه و تادیب  
 هر یکی از آنها پرداخته عمل و دخل کما یبغی و زر کشی بوجه حسن نموده نظم و نسق قرار  
 واقعی کرد و همچنین دیگر نمرود پشگان سرکش انصوبه را کوشمال داده حلقه اطاعت  
 در کوششان انداخت و باندک فرصت مالک خزان و فوج شد

قلیخان خود را مرد میدانستان ندیده به پلوتی کرد و آنها مال خود را برداشته  
 بودند خانم کور بشیخ الدوله نوشته افواج بر انگلریان طلبید و رسید قاسم بازار  
 و کلکته مسدود کرده قافیه آنها تنگ ساخته تا تریه کسر دار کوئی قاسم بازار سه  
 لک روپیه نذرانه بشیخ الدوله قبول کرده صلح نمود کسر دار کلکته نذرانه  
 مهاجنان کلکته بنزد بست کرده بشیخ الدوله رسنید القصه چون بجای  
 خدمت بشیخ الدوله حضور اقدس بادشاهی بوسا حلت خاندوران خان  
 بنظور پیوست نظر بران به نظامت صوبه بهار هم از تغیر فخر الدوله برادر  
 روشن الدوله طره باز خان از حضور والا بنام نواب بشیخ الدوله تفویض  
 نواب موصوف محمد علی وردیخان را صاحب این کار و سلیقه شاعرانست  
 به نیابت آنصوبه مقرر کرده با پنجهزار سوار و پیاده بعظیم آباد روانه فرمود خان  
 مذکور بصوبه رسید عبدالکریم خان جو در و پیاده و کسر دار افغانه در بهنگه را  
 رفیق خود ساخته فوج مشایسته فراهم آورده و زمام اختیار بتکلم و مشیت ملک  
 در قبضه اقتدار خان مسطور سپرده بر مهم بنجاره که قوم عازم و ستاک بودند  
 و بشیوه تجارت و سیاحت ملک و مال بادشاهی را تاراج می نمودند تعیین  
 ساخت عبدالکریم خان بنجاره منظر شده غنیمت فراوان بدست آورده  
 محمد

درینوقت حاجی احمد ندیم خاص و شیر تدبیر رتق و فتق امور نظامت  
گشت و مرا بنزدی بمنصب و خطاب علی وردی خانی و فوجداری جکله اکبر نگر  
سرفراز شده همچنین محمد رضا پسر کلان حاجی بخد مت دار و غلگی بجو تره شد  
آباد و اقا محمد سعید پسر او سطر به نیابت فوجداری رنگپور و مزار محمد هاشم پسر  
کوچک بمنصب و خطاب هاشم علیخان امتیاز یافتند پیر خان که در زبان سکوت  
بر مانپور با شجاع الدوله حقوق خدمت کاری اثبات کرده از هنگام شباب تا شب  
در رفاقتش گذرانید درینوقت بمنصب و خطاب شجاع قلی خانی سرای  
افتخار اندوخت و فوجداری بندر بگلکی از تغیر احسن الدین خان نام او منقوض  
گردیداری سبب نباشد و دخل تحصیل دنیا قابلیت را به موافق <sup>چون</sup> بشود  
ایام هر عیبی هنر گردود و زerkشی و سخت گیری آغاز نهاد بندر بگلکی از تعدادی  
اورو بوبرانی آورد و با نجاران کلاه پوشش کاوش شروع کرده و به بهانه محصول  
بخشند رفوج از حضور طلبیده آشته با انگریز و اولندیز و و انیسفیس خصومت  
بر پانموده نذرانه و باج میکرفت گویند نو بنیست های افریشم و با چه  
انگریز از کشته آمد زیر قلع فرود آورده فرق نمود بر قنار از انگریز که  
با اصطلاح چپو لدار گویند از کلکته تاحمت آورده زیر قلع رسیدند شجاع

عرض کردند شجاع الدوله عملا حفظ اکسب جنیان تالاب اراچانک انپاشه سیر  
و تماشای آن بانه را موقوف نمود و چون عیش دوست و عشرت طلب بود انداز  
کار نظامت برای حاجی احمد درای عالمچند دیوان و جکت کیده فتح چند  
گذاشته تن با سالیس در داد رای راسی عالمچند مختار در عهد نظامت  
او دیس محرر سوماتی شجاع الدوله بود در بنوقت بدیوانی صوبه بنگاله <sup>فصل</sup>  
یافته مدار الهام و مختار کل امور نظامت و دیوانی شده کفایت نمایان <sup>نظم</sup>  
رسید و بمنصب هزاری قات و خطاب رای رایانے مخاطب گردید  
و تا وفات احدی از مستعدان نظامت و دیوانی بنگاله باین خطاب مخاطب  
بود حاجی احمد و مرزا بندی پسران مرزا محمد بکاول اعظم شاه خلف جنت  
اورنگ زیب عالمگیر بودند حاجی احمد بعد وفات پدر بمنصب بکاولی و داروغگی  
جواهر خان سلطان محمد اعظم شاه امتیاز یافت چون اعظم شاه در جنگ  
سلطانی مقتول گردید در هنگام بادشاه گردی هر دو برادر از دار الخلافت  
برآمد سمت دکن رفتند و از انجا با و در افتادند و با شجاع الدوله ملازمت  
کرده بمقتضای دانائی و خودمندی که <sup>ع</sup> یار ما چون آب در هر رنگ شامل میشود  
باز اجس موافقتی میسر آیند چون شجاع الدوله بنظامت بنگاله فائز شد

و توخانه و ترپوله و دیوانخانه و چلستون و خلوتخانه و محل سرادج و خانه و پیکری خالصه  
 و فرمان باری مجدداً تعمیر ساخت و داد عیش و کامرانی داد و بابت بزرگ شایسته سوار  
 میشد و دلکاری فرقه سپاه پیش از پیش میگرد و بادیگران علی بن ابا القیاس و عطای  
 نقد و بکترین ملازمان از هزار و پانصد کم نبود و در عدالت و خداترسی تن داد  
 بنیاد ظلم و بدعت را منهدم ساخت و ناظر احمد و مراد فرانش و جعفر خانی  
 را که بظلم و بدعت مشهوره افاق یو دند مقتول ساخته اموال آنها را ضبط  
 ساخت ناظر احمد در ده باره برکنار رودخانه بهاکرتا طرح مسجد و باغ انداخته  
 بود شجاع الدوله بعد کشتنش تعمیر باغ و مسجد بنام خود کرد و مکانها عالی  
 با احیاض و انهار و قواری بسیار بترتیب و ذریب تمام اراست طرف  
 باغی که بهارستان کشمیر در جنب آن باغ خزان می نمود و گلستان  
 ارم نصارت و نزهت ازان و ام میگرد شجاع الدوله اکثر بگلگشت  
 ان مینوشت میرفت و مجلس عیش و عشرت اراسته داد و عشرت  
 و کامرانی میداد و هر سال ضیافت اهل قلمان لازم میکرد و در آن باغ  
 بهار میکرد و گویند از کمال لطافت آن باغ پریان برای تماشا و گلگشت  
 فرود می آمدند و در تالاب باغ غسل میکردند و نگهبانان از این حال مطلع شده



بهم نمیدانند و فرمودند نذرانه بر نبرد و بستان جعفر خان افروخته رخصت با وطن شد  
 کرد یک کرد و در و پنجاه ملک و پیه سزای جاگیرات و نذرانه و عمارات و کارخانجات  
 بسویت معرفت کوئتهی جلالت کسریه فتح چند داخل خزانه عامه شد و اسباب  
 و گاد و غیره جانوران لاغر و زیبون و فروش و سرآمده مانند اسب اموال جعفر  
 حواله زمینداران نمود و قیمت آن مضاعف گرفته چهل سوید نقد از اموال جعفر  
 سوای فیلان بخصر محمد شاه پادشاه ارسال داشت و بعد مجمل التمام زمره  
 پیشکش نظامت و خزانه عامه پادشاهی بقاعده سابق مرسول دارالخلافه نمود  
 و طبقه ای انبیال و اسپان نامکن و پارچه خاص و توشتیان و دیگر کارخانجات  
 بر وقت ارسال داشت مجرای حسن خدمتی خود بنموده رسانیده بموت مملکت  
 شجاع الدوله شجاع الدین محمد شاه بهادر اسد جنگ محال شد و منصب  
 بهفت هزاری ذات و بهفت هزار سوار و مالکی حباله دار و ماهی مراتب  
 و خلعت کشش پارچه و جواهر و شمشیر مرصع و فیل داشت خاصه و خیر و مبالغات  
 اندوخت و به نظامت مستقل شد اسباب تجمل و چشم سریش از دیگران فراهم  
 آورده پادشاه و قدران جوانی بعیش و کامرانی میگزرا نید و عمارات جعفر خانی  
 را که بقدر جوهر و صوت و فحمت نداشت شکسته دارالامارت عالی و بی

از غور جوانی بار آده انس در راه عازم. بطرف کتوه مشدیم جعفر خان  
که عاقل و دانای وقت بود و او را از جان عزیز میدانست مانع آنده <sup>به</sup> بخت  
نرم و شیرین خاطرنان او میکرد و گفت که پدر شما پیرست بعد از او  
صوبداری و ملک و مال از شماست جنگ باید بر موجب خسران دنیا و آخرت  
و مضحکه عالم است قرین مصلحت آنست که تاحیات پدر بدیوانی  
بنگاله قانع باشی سرفراز خا به استصواب جد کاری نمیکرد املت <sup>اقبال</sup>  
بر دیده نهاد و استقبال نمود شجاع الدین محمد خا بمرشد اباد آورد و <sup>میل</sup> قطعه <sup>نظام</sup>  
باو سپرد در نکته کمال بجوی خود استقامت گرفت و هر روز بجای پدر <sup>حاضر</sup>  
شده اوقات بمرضات پدر صرف می نمود و قارمین و تسبیح خوانان  
و مولو یا جعفر خا را بر قافیت خود نگه داشته بعبادت و ختم قرآن بدستور  
جعفر خان مقرر داشت و بعضی اوقات بذربود دلهما میرداخت و از  
در و <sup>نشین</sup> و گوشه نشین استمداد همت می نمود الفقه شجاع الدین محمد خا که شجاعت  
و همت یگانه عصر بود و در فتوت و مروت و صید و ران مولودش بر بانیور بود  
چون در ایام شب بر سر نه حکومت نظامت بنگاله ممکن شد اول  
بحال زمیندارانیکه از وقت جعفر خا در زندان بوده روی عیال و الحفال <sup>نحو</sup>

از اهلای این سنجو بگفت فلک گشت بر کام من زده سکه ملک بر نام من  
 از یک جه و دولت و نظامت بنگال دولتش جا گرفت مهر پری و محبت  
 بر طاق نیا گذاشته محمد تقی خاں دیگر را که از طرف حرم بود و بشجاعت و  
 عدیل نداشت نظامت صوبه او در برده کنگ بجای خود قائم مقام ختم  
 با فواج منیست سیمند غنیمت را بجانب بنگال هم میر کرد و برای حصول کند  
 نظامت بنگال و هموار کردن مزاج ارکان سلطنت رای بالکشن وکیل نواب  
 جعفر خاں که بخواهد شاه دوزیر از سایر دولا اعتبار و اقتدار و امتیاز تمام  
 داشت تو کشته فرستاد و دیگر دکلای خود نیز نوشت چون محمد شاه بادشا  
 از استماع خبر وفات جعفر خاں صوبداری بنگال با میر الامرا محصام الدوله خان  
 دوران خان بهادر بخش اول که یار وفادار و ندیم خاص در خلا و ملا و رئیس  
 و جلیس و مشیر تدبیر بنم و رزم بود تفویض نموده بود امیر الامرا بکار سازی  
 و کلا کند خلعت نیابت نظامت بنگال بنام شجاع الدین محمد خان  
 فرستاد خان مذکور این طرف سیدنی پور رسیده بود که کند بنام او رسید  
 داین معنی را تفاول پندارنده آن مکان مبارک منزل موسوم ساخت  
 و تعمیر کرده و سرای بخته حکم کرد و چون خبر آمد بدو پسر فراز بخار رسید  
 از غرور

مقبره خود راست تاز و در خراب نشود و به برکت مسجد فاتحه دوام بنام او جاری باشد چون عمرش با خراسید و فرزندی نداشت لهذا سر فر از خان را که نواسله و پرورده او بود وصی و قائم مقام خود ساخته و خزینه و دینیه و غیره اموال و عمله نظامت و بادشاهی با و تفویض نموده در ۱۱۳۹ هجری و بیعت حیات سپرد ازین مصرعه تاریخ وفاتش مستفاد میگردد و زدار الخلفه جدار افتاد چون عدد لفظ جدار از دار الخلافه براندازند تاریخ حاصل آید سه سمند غریمت بعقبه اجهانند و برفت و نیکو نامی از وی بماند و بلی زین نیکوتر چه خواهد که یا که پس از وی نیکوئی پس یا نظامت نواب شجاع الدین محمد خا که ناظم صوبه اودیله بود چون نواب جعفر خان رخت سفر آخرت بر بست سر فر از خان بموجب وصیت او را در مقبره پائین زین مسجد کمره دفن ساخت و خود بر سمند نظامت جانشین او شد عمله نظامت و بنای بادشاهی را استعمال ساخته بدستور جعفر خان با انجام مالی و ملکی پرداخت و سواهی خزانة عامه و اموال بادشاهی نقود و اجناس متروک جعفر خان را از قلمه بجویلی مسکن خود برد و کیفیت کسوف واقعه بحضور محمد شاه بادشاه و قمر الدین حسین شاه بهادر عرض داشت کرد و به پدرش شجاع الدین محمد خا که ناظم اودیله بود نیز نوشت شجاع الدین محمد خا

که قاضی محترم شرف دیوانه شد بند را بن و اناحق بدست خود گشت بادشاه بر  
عرضی شایسته نهاده دستخط کرد که بذا بمقام عظیم قاضی خدا که طرف تا عهده  
سلطنت عالمگیر قاضی شرف بر منصب قضا بحال بود و بعد استقامت  
شد عالمگیر استعفای منصب قضا کرد هر چند جعفر خان تکلیف داد قبول  
نه نمود و در عهد عالمگیر یادش و وفات جعفر خان سوای مردان شراف و طایف  
العلم و عالم و فاضل که با امتحان میرسد منصب قضا بحال وار ذال تفویض  
نمیشد و تغیر و تبدیل قضات متدین و موردی و اخذ خراج یعنی میران قضا  
و احتساب نبود همچنان حسین خان جویدار بندر هوگلی بنبره باقر خان  
کلان که نان باقر خانی از وی مشهور است نواخته نواب جعفر خان و در حضور او  
اعزاز و امتیاز تمام داشت بدو عمل امام الدین نام کو تو ال بندر مذکور اعتبار و اقتدار  
کلی بهم رسانید و دختر مغلی از خانه اکشن بر آورده بود خانم مذکور جانب حق فرو  
گذاشته بر عایت و ضمانت کو تو ال خود برداشت مردم مغلیه با لشکر جعفر خان  
رشدند جعفر خان بموجب حکم کتاب الله او را سنگسار کرد و سفاعت حسین  
بنده شد و نشید در آخر عمر در سواد شرقی شهر کشد آباد بر زمین خاص تعلیق  
تعمید پیچیده و سوره سار و حوض و باولی و چاه نمود و پائین زمین مسجد  
مغیره

رعایت و طرفداری احدی منظور نداشته اعلی و ادنی را بمیزان عدالت  
برابر می سنجد چنانچه مشهور است که برای قصاص مطلوبی لشکر را بقتل رسانیده بدو  
لت گستر نام برآورده بود بچاکم کتاب البه بفتوی قاضی محمد شرف که از حضور او رنگ  
زیب منصب قضا داشت و مرد متدین و عالم بی ریا بود اجرای عدالت  
و نصفت میکرد نقل است که فقیری سایل در چونه کمالی از بند را بن تعلقل  
سوال کرد او را ناخوش آمد از خانه او را بدو خود فقیر بر سر راه او شسته چند جمع کرده بطریق  
بنای دیوار بر یکدیگر حیدر نام مسجد گذارست و بانگ غمار میگفت و هرگاه سواری بند  
بن ازان راه میگذرست باواز بلند اذان میگفت بند را بن از دست او بتنگ آمده  
فخته چند ازان بنیاد بر انداخت و فقیر را دشنام داد از اینجا بدو کرد فقیر محکمه  
لت نواب جعفر خان مستغنی شد قاضی محمد شرف با جتماع فضلا بحکم کشرع  
بقتل بند را بن حکم کرد جعفر بقتل او راضی نشده برای رای او از قاضی پرسید  
که بهیچ وجه این بند را ز جان خلاص میتواند شد قاضی جواب داد که این قدر  
مهلت در کشتن او میتواند شد که اول کسی را که ساعی او باشد بکشند بعد ازان  
او را بقتل رسانند و شانه را ده عظیم الشان هم سفارش بند را بن نوشت  
فایده به بخشید قاضی بزخم تیر از خود دست او را بگشت عظیم الشان بگیر نوشت

دارو و انبه دالے در جگه اکبر نگر متعین میند و انبه درختان خاص را بشمار  
 آورده داخل فرود حساب و مجموع میکرد و نکسبان و حمال و غیره اخراجات  
 از زمینداران سرانجام داده انبه های شیرین و نفیس از مالده و کونوالتی و  
 حسین پور و ضلع اکبر نگر و محالات دیگر ارسال مینمود و زمینداران یا را  
 بریدن درخت انبه خاص نداشتند بلکه انبه تمام باغات چکله مذکور قرق  
 میشد و این رسم در عهد دیگر ناظران بنگاله زیاده ازان معمول شد و اکنون که ممالک  
 بنگاله در عمل نصاری انگلیز است و نام نظامت بر نواب مبارک الله و له پرنواب  
 جعفر علیخان است تا هم در موسم انبه دارو و غه خاص از طرف نواب معز الله  
 در مالده آمده انبه های درختان خاص را قرق نموده ارسال مینماید و زمینداران  
 نزدیک درختان خاص نمیروند اما دارو و غه ارسال خرنه از زمینداران  
 نمی یابد و بطور سابق وقار اعتبار هم ندارد و بنای ظلم در عهد نواب جعفر خان  
 بجای مستاصل شد که وکلای زمینداران از تقارخانه تا چهل ستون به تحسین  
 تلاش مظلومان و مستغنیان میگرددند هر جا که مظلومی و مستغنی می دیدند او را رضامند  
 مینمودند و نمیدانستند که تلاش بجزور کنند و اگر ایاب عدالت پس خاطر ظالم مینمودند  
 و تلاش مظلوم بجزور جعفر خان میرسانید همانوقت بداد خود میرسید در امور عدالت

و مسکین مرغه الحال بودند و از باب جهازات سوای خوراک زیاده بر جهازات  
 کردن نمی توانستند فوجدار بند هوکلی داروغه مانعت و قرق حمل غلات در موسم  
 روانگی جهازات در معبر می گذاشت سوای مقدار ازوقه یکدانه نمیکداشت  
 و اداب بادشاهی بجدی نگاه می داشت که بر کشته های بجر بادشاهی گاه  
 سواری نکرد و در موسم بهشت که نواز بجر بادشاهی از جهازات نگر برای نمودار  
 می آمد استقبال نمود و در بدرگاه والا اداب بجای می آورد و نذر گذرانیده استانه  
 بوسی میکرد و بنا بر تبعیت شرح کرد مسکرات و منشیات و رقص و سرود  
 نمیکرد و فی عمره سوای منکوحه خود زنی دیگر نخواست و اصلا با زن دیگر  
 مایل نشد از کمال حمیت خواجه سرایان و زنان نامحرم را درون حرم سراسر  
 نمیکداشت اگر کنیز که یکبار از محل بیرون میرفت او را باز بخانه باز نمیکد  
 و در جمیع علوم حکمت و فنون مهارت کلی داشت و از اطعمه لذیذ و <sup>خطوط</sup>  
 جسمانی محترز بود سوای آب برف و یخ پرورده نمینخورد و حضرتان نامحرم  
 ناظر احمد چهار ماهه در کوهستان در کوهستان اکبر نگر برای یخ بندی مامور می بودند  
 و ذخیره های برف دوازده ماه مملو میداشت و بکار می برد و دالی های برف  
 را اکبر نگر میرسانید و همچنین در موسم فصل انبه که بهترین میوه بنگال است



با عز از تمام و اکرام تمام در مجلس می نشست و تا فارغ شدن از طعام  
 خود یادب و بانی از استاده بخدمت می پرداخت و در هر شب از آن امام  
 از ماهی تکرر العلیان بر لب دریا رویشنی چراغانی بستمی تمام ترتیب میکرد  
 بر تو چراغان محراب ساجد و منابر و اشجار و آیات قرانی و اشعار این  
 روی آب مردم میخواندند و موجب حیرت تماشاگران میشد گویند که ما به تمام تا  
 ظرا احمد زیاده بر یک لک مزدور چراغان افروزی با مور بودند بعد از شام منگی  
 شک یک توب که برای رویشنی چراغان مقرر بود میشد بلیارگی چراغان  
 سرعت میکردند که گویا چادری از نور بر کشیده و یازمین چون فلک بکوبند  
 و همواره اوقات او برضای خالق و رفاه خلائق مصروف میبود و بداد مظلومان  
 می پرداخت و دستخط بقلم کشگرفی جاری بود و در ازانی غله سعی موفور  
 میداشت و ذخایر مردم مستولی نمیکذاشت و هر هفته نرخ تمام اجناس دریا  
 میکرد از مردم عوام نرخ طلبید اگر بکدام از نرخ افزود میشد بیو باربان و محال  
 دان و کیلان را با انواع محقوبت سیاست میکرد و تشبیر مینمود و در  
 عهد او نرخ برنج فی رو پیه پنج و شش تن از بازار بود و اجناس دیگر همین  
 قیاس چنانچه بخر میگردید در ماه پلا و وقلیه هر روز میخوردند ازین محقر

تا نصف النهار در کتابت مصحف مواظبت داشت و مصحف  
 مکتوب باندور و اوقاف و هدایا هر سال با سر حاج و قافلار باب زیارت بمکه  
 معظمه و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلا معلی و بغداد و خراسان و  
 بصره و دیگر عتبات عالیات و مکان های مبارک مثل اجیر و هندوه و غیره  
 میفرستاد و در هر جانده و اوقاف و قاریان مقرر می نمود فقیر حقیر یک  
 قرآن مجید که هر سپاره او علیحد بود در مزار فاضل الانوار حضرت مخدوم آخی  
 سراج الدین در سعد الدیور بخط نواب جوهر خان که بخط جلی بود مشاهد  
 نموده است دو هزار و پانصد نفر قاری ملازم بودند که هر روز ختم قرآن  
 میکردند و هر قدر که نواب هر روز می نوشت بسمت آن می پرداختند  
 و هر دو وقت طعام برای آنها از باورچی خانه خاص مقرر بود و خوش  
 و طیور انواع ذی روح از خوان نعمت او بهره یاب میشد و بصحبت  
 سادات و مشایخ و علما و فضلا رغبت تمام میداشت و خدمت  
 ایشان اکثر سعادت میداشت و از غرة تا دوازدهم ماه ربیع الاول  
 که ایام وفات حضرة رسول خدا محمد مصطفی صلعم است هر روز ضیافت  
 و دعوت اکابر و مشایخ و علما و فقرا و صلحامی نمود و از اطراف طلبه<sup>ش</sup>

نام راه زنان و شنجونیان و حرامیها از صفی قلمرو بنگاله حک شده بود و دو  
 سکنای کشر و دیهات در امنیت و اسایش بودند تمانه کسوه مرشد  
 گنج بر شاه راه بردوان در اوایل نظامت که خطاب قلیخان داشت  
 بجهت امنیت مسافران و مترددین آباد کرده اوکت برای حفاظت  
 شاه راه تمانه مقر نمود و بنا بر ضبط و ربط محمد خاچیده خاص تفویض کرد  
 چون در اطراف فنا چسور که بر سر راه نذب و هوگلی واقع است در باغچه  
 کلبه بر وز روشن راه زنی میشد لهذا محمد خا در توب تمل تمانه خود بنا  
 صبح کسوه ساخت و دزدان در راه زنان را گرفتار نموده دو پر کاله ساخته برای  
 عبرت بر درختان شاه راه می آویخت چون در سواری او تیر داران پیش  
 پیش می رفتند بنا علیه محمد خا کولماره اشتها ریافت زبیره دزدان  
 و در پنهان از نام او می ترسید نواب جعفر خان در رواج اسلام و آئین  
 دیناری و اشراف پروری و مظلوم نوادی و ظالم گدازی ثانی امیر الامر شاه  
 فتح علی خان هم ملحق و موافق و اثنی داشت نماز پنجگانه قضا نمیشد در روز  
 سه شنبه پشت و ختم قرآن میکرد ایام بیض و شبهای جو صایم و قایم  
 می نمود آخرت بیاید و در دیکته را نید و خواب کمتر میکرد از چاشت تا



بموک الیما پرداخته ابراد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب میکردند  
 و بنظر معرفت خواجه محمد کامل پسر کلان خواجه محمد فاضل را که بسیاری کشته آمد  
 رفت میکرد با اشاره فرانس گرفتار ساخت و تمامی تجارت مغلیه وار منته  
 و غیره در استخلاص او سعی جمیده نمودند و باندای هلاک ساختن او دو  
 سه روز جنگ موقوف داشتند تا آنکه خواجه مذکور مبالغه خطیر قبول  
 کرده با قرار صلح کنانیدن را مائی یافته از قید فرنگ بدر جست و نصاری و  
 فرانسیس هم از تمد بد فوجدار براسان شده از اعانت الیما دست بردار  
 شده میرجعفر مورچال پیش برده بضرب گوله و بان و تیر و تفنگ کار  
 محصوران تنگ ساخت و از خشکی و تری ابواب رسد رسد و کرده  
 چون آتش جوج در ابجان محصوران بالا گرفت نوکران ابن ملک  
 یکبار راه فرار پیمودند و جنرل با سیزده کس الیما در کوشی ماند تا این حال  
 از بارش گوله و حقه بان که بدست خود میکرد و می انداخت فرصت  
 مبر باد کردن بر مردم مورچال نمیداد تا بر آمدن از مورچال و یوریش  
 کوشی چه رسد و چند کاذبه بین و تیر جنگ از طرفین قایم بود و قضا را گوله  
 توپ از مورچال میرجعفر سر کرده بر بازوی راست جنرل خورده بشکست  
 و در شتر

که آب دریا جاری و سلب آب هر چهار طرف دایره سایر باشد ساخت و بخت  
 سباز و زی و اخراجات بسیار به تیاری آن پرداخت و کلاه نخوت بر تارک  
 الکلبان که نماده بر نصاری فرقه دیگر تفاخر میکرد و میکفت لفرلات و محمل و مشجر  
 به نرخ پلاس خواهم فروخت نصاری انگلیز و دکنیزر ملاحظه کنشادی بازار  
 خود در باب برداشتن کوئی او متفق شده بخرش تجاران مغلیه  
 او بذر خود گرفتند و از حسن البدخ فوجدار بندر هوگلی شکایت خونریزی و فتنه  
 او در بلاد فرنگ و عمارت احداث قلعه و برج و خندق در بانگی بازار داز  
 قدیم کردن او تخیل در ملک بادشاهی جعفر خان نویسنده پروانه ممانعت  
 کوئی ایمان بنام فوجدار مذکور طلبیدند از البدخ خان هر چند که ن  
 فرستاده مانع ادا اما الیما باور نموده ممانعت پذیر نشدند تا آنکه فوجدار  
 میر جعفر نایب خود را بر الیما تعین کرد و در الیما که ملقب بجنرل بود  
 توپهای برابرای حصار چیده مستعد جنگ نشست میر و قوم مقابل او  
 مورچال بندی نموده بچنگ توپ و بان و تیرو تفنگ پرداخت اما ک  
 میر مذکور از ضرب گوله و حقه بان پیرامن کوئی رفتن نتوانستند و راه آمد  
 و رفت کشتیهای باجران بدریاسد و دگشت و نصاری و فرانس خفیه

و دیگر امرای حضور در او اضر<sup>۱۳۱</sup> بجزی قدسی سلطان روشن اختر بن جهان شاه  
را متباسب از قلعه شاه جهان آباد بر آورده با کبر باد رسانید و در اوایل<sup>۱۳۲</sup> سنه هجری بر تخت  
سلطنت نشاندند مخاطب به ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه غازی گردید یکی از  
گفته<sup>۱۳۳</sup> روشن اختر بود اکنون ماه شد یوسف از زندان برادر شاه  
نواب جعفر خان خبر جلوس بادشاه استماع کرده بر سریر سلطنت نذر و  
ارسال داشت و بجلعت بحالی بدستور سابق و مجدداً صوبداری او دیسفر  
و ممتاز گردید القصد چون بسبب کمال تصرف در سلطنت سعید حسن علیخان  
از عهد فرخ سیر تا آنوقت امور سلطنت بکمال بی رونقی بود و از بادشاه گردی  
بندوبست و انتظام ممالک از هم ریخته و مردم بنگاله از اوقات بادشا  
گردی مصون و مامون بودند و جعفر خان بکمال استقلال با موظلمات سپردا  
و در زمان او از دست غنیم مرهه اسب بنگاله فرسید لطیفه نصاری  
المان که در بنگاله کوشی نداشتند و معرفت فرانسیس کار بار تجارت میکردند  
باتفاق فرانسیس بقبول نذرانه درخواست مکان کوشی در باگی بازار  
کنند و پسند از جعفر خان حاصل نموده خانه های گلی اراسته طرح اقامت  
اندرخت و بنای احداث کوشی و بروج مشید و خندق عمیق و پهن و  
که از

کوکلتاس خان که میر بخشی بود بجهت نموده امیر الامرا ذوالفقار خان  
 کشته شد و امرای دیگر خصوص امرای مغلیه هر یکی بامرای فرخ کسیر سازش  
 نموده در امور محاربه دیده و دانسته بدادند و رسیدند لهذا خللی عظیم در لشکر  
 مغر الذین جهاندار شاه بوقوع آمد و پادشاه بمشاهده خابنجان بهادر فی القو  
 منترم شده راست بجا اباد در خانه اسد خان اصف الدوله  
 رکن السلطنت رسید و متصل آن امیر الامرا پسر اصف الدوله  
 نیز پیش بدر رسیده برای رفاقت پادشاه پدر را مرغوب و متحرک  
 شد پدر مصاحت وقت در رفاقت جهاندار شاه ندیده شاه را  
 نظر بند گذاشت و سلطان محمد فرخ کسیر بمیزاحمت و منع در اواخر  
 سنه ۱۲۲۷ هجری در اکبر ابادی بر سریر سلطنت جلوس فرمود و ده روز آنجا جلو  
 ر نیز بجا جهاندار آمده جهاندار شاه و امیر الامرا را مقتول ساخت  
 جلوس فرمودن سلطان فرخ کسیر بر سر سلطنت دهلی نواب  
 جعفر خان از استماع خبر جلوس پادشاه فرخ کسیر را کسم اطاعت بجا آورد  
 ندور و پیشکش ارسال داشت و خزان مستمر دام دام بیباق رسانیده اصالاً  
 بخدمت نظامت بنگاله باضمیمه خدمت دیوانی هر که صوبه بدستور



براندند بر دشمنان بارگی با زمین گشت از ستم اسپان مخاک با ز نوب و سنا  
 شد فلک جاک جاک با بشمشیر و خنجر و گرز و سنان افتادند بر لشکر دشمن  
 ز بس ریزش خون بنمیدان جنگ شده جلد روی زمین کال رنگ  
 جهانی براه عدم پانهاد اگر زنده ماند و بقید افتاد بتاراج شد مال و  
 اسباب شان و طغریاب شد خان باغ و شان نواب جعفر خان مظفر  
 و منصور مراجعت کرده شاه دایه فتح نوازان داخل قلعہ شد و حکم کرد که  
 از سرهای کشتگان بر شاہراہ ہند وستان منار ہا سازند تا موجب عبرت  
 مخالفان گردد و اسیران لشکر رشید خان میکفتند کہ از مقابل شدن  
 جعفر خان یکبارگی افواج سبز پوشان با شمشیرهای علم از ہوا رسیدند  
 و بر فوج رشید خان میزد و قاتل از نظر عائب بود سلطان فرخ سیر  
 کہ هنوز از مہم سلطان معزالدین فراغت نیافتہ بود در انشای راہ  
 خبر فتح جعفر خان و کشتن رشید خان شنید و متاسف شد القصہ چون  
 فریب اکبر آباد با سلطان معزالدین المصطفی جہاندار شاہ جنگ  
 سلطانی رویداد سادات باریہ در رکاب محمد فرخ سیر جانفشانی بکا  
 بردہ مصدر ترورات شالیستہ شدند از طرف معزالدین خان جہانباد

رساله بود انتشارت بکومک او نمود و او سرعت برق و باد بمیر بنگالی رسید  
 لوازم کومک بنظرهور رسانید و متعاقب جعفر خا هم از کتابت قرآن تیسر  
 فرایغ یافته فاتحه خیر خوانده سلاح جنگ بر خود راست کرد بر فیل سوار شد  
 با جمعی از سواران و صاحبان و برادران و غلامان ترک و کرجی و حبشه  
 در میدان کریم آباد بیرون شهر بار کشید خا دو چار شد و دعای سیفی  
 آغاز نهاد گویند بر دعای سیفی آنقدر عامل بود که هرگاه شروع بخواندن  
 می نمود سیف او خود بخود نیام بیرون می آمد و بامداد غیب بر اعدا نظر  
 می یافت از رسیدن جعفر خا شجاعت و همت بر بنگالی و سپاه ازبکی  
 ده وازده صد شد بهیئت اجتماعی بر قول حریف حمله آوردند و رشید خان  
 که جعفر خا را مرد میدان خود نمی شمرد با دعوی شمشیر زنی و حریف افگنی  
 بر فیل مست سوار شده و با میر بنگالی که هر اول بود مقابل شد میر ندکو  
 که تیر انداز بی خطا بود لمولفه یکی چوبه تیری بزه بر نهاد و ای کمان را کشید  
 بغل بر کشاد و جو سوار تیر اندش تا بیکوشش را کرد بر دشمن بی کوشش  
 به پیشانیش خورد تیر از قضا گذر کرد پیگان ز سوی قضا به سر پیلوان  
 ز پیگان نخست به افتاد بر فیل آن شیر مست به دران گاه همه قوی بکار

از کثرت زور آزمائی قریب بود که قطرات خون از چپمان تقاطع کردند سلطان  
 آفرین با و حاضرین متعجب شده ندای تحسین و آفرین بر فلک رسانیدند  
 مرزا بهمانوقت بمنصب سه هزارنی و خطاب افراسیاب خان بلند  
 مرتبه گردید چون رشید خان با ساز و سامان شایسته عازم بنگاله شد  
 و دوره تیلیا کدھی و سکر یگی گزشت و داخل ملک بنگاله شد جعفر خان  
 خبر آمدن او شنیده اصلاً اعتنای او نکرده و سوای جمعیت صوبه نکا پادشاه  
 سپاه هم نمی نمود تا آنکه رشید خان بر سر کوهی مرشد آباد رسید صف آرا  
 گردید صبح روز دیگر نواب جعفر خان میر بنگالی و سید انور جوینپوری  
 را با جمعیت دوهزار سوار و پیاده بمقابل او تعیین ساخت و خود بکتابت  
 مصحف مجید بموجب ضابطه هر روزه مشغول ماند چون فستین بمقابل  
 شدند جنگ در میان آمد سید انور در عین گرمی کارزار کثرت مرگ  
 چشید و میر بنگالی با جمعی قلیل پاپی شجاعت افشوده در میدان ماند  
 افواج رشید خان بر امن او محاصره کردند هر چند این ضراب نواب جعفر خان  
 پلیم هم میر رسید اعتنا نکرده بکتابت مصحف مجید مشغول بود تا آنکه خبر پس  
 پای شدن میر بنگالی رسید محمد خان جیله خاص را که فوجدار مرشد آباد و صاحب  
 رساله

فرخ کسیر از طرف خزانة و قوج خاطر جمع نموده حیغه وزارت بردستار رسید  
 حسین علیخان زرد و خطبه سلطنت بنام نامی خود ساخت اذا امر الله <sup>مشیتاً</sup>  
 فمئی اسبابه از آنجا که فرخ کسیر از جعفر خان کوفته ظاهر بود رکشید خان برادر  
 کلان افراکیاب خان عرف مرزا اجمیری را که از نسل امرای قدیم بنگاله  
 و خانة زاد بادشاهی بود و بزور سلوانی مانند رستم و اسفندیار <sup>فیلات</sup> بود  
 مست را بر زمین میزدند از تغیر خائن صوبه داری بنگاله مقرر فرموده  
 گویند و قتیکه سلطان فرخ کسیر از اکبر نگر رایت انستراض بمست <sup>عظیم</sup> آباد  
 افراشت نزدیک ساکنریگلی توپ ملک میدان که یک من کوله منجور  
 و یکصد و پنجاه اسب گاو و دوز بخیر فیل انرا میکشید در زمین نشیب در لای  
 بند شد هر چند گادان و فیلان زور کردند حرکت سلطان فرخ کسیر خود  
 بر سر توپ رسیده از فرنگیان توپخانه حکمت بکار برد مفید نیفتاد مرزا <sup>جی</sup> ابیر  
 اداب بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانة زاد هم زور آزمائی نماید <sup>سلطان</sup>  
 دستوری داد مرزا اجمیری دامن بر مکر زده هر دو دست در زیر هر یکله برده  
 توپ را بار هر یکله با سینه برداشت و عرض کرد هر کجا حکم شود بنهند  
 سلطان بر بلندی اشارت کرد مرزا توپ را از پسته بر بلندی گذار <sup>گشت</sup>

شد و بنحوی توکلت علی الدین سرایا اسید شد با جعی قلیلی از رفیقان قدیم و جدید  
 که همراه داشت بر سلطان مخرالدین خروج کرده ترتیب سرانجام افواج  
 و توپخانه بادشاهی از چنانگیر نگر طلب فرموده سمند غریمیت را بجانب شاهجهان  
 آباد کرم مهمیز ساخت و تار کسین عظیم آباد فوجی گران اختیاری یافت مهاجرت  
 آنجا بطریق بلخ زرنگ گرفته بر صوبه بهار سلطه گردید اسباب سلطنت بهم رسانید  
 بر تخت نشست و چتر شاهی بر سر گردانید از آنجا بتحمل و توزک سلطانی ریت  
 نهضت افراشته ظل امن و امان بر سکنای بنارس انداخت و از کسبه  
 و غیره مهاجرت عمده بنارس یک کرد و در پیه بومعه سلطنت فرض گرفته فوجی  
 شایسته فراهم آورد و کسید عبدالغفار و سید حسین علیخان هر دو برادر سادات  
 باریه که ناظم صوبه اوده و اله آباد بودند و بشجاعت و دلاوری نظیر و عدل  
 نداشتند چون از سلطان مخرالدین بیایه عزل رسیدند و غرضه خاطر  
 داشتند بر فاقه سلطان فرخ کسیر تن داده کمر خدمت و جانفشانی بر میان  
 جان بستند و خزانه بنگاله مرسله نواب جعفر خان که لایق سلطنت  
 شجاع الدین محمد خاں داروغه اله آباد بیایه لشکر را به ای گداخته با جمعیت  
 صد سوار محافظت آن میکرد بدست آورده فوج عظیم نگاهداشتند

دو برادر دیگر هم سخته بکلمه بعزاز و قات بادشاه بعرض مهشت روز یکدم  
 از سلاطین زادگار که از اولاد و احفاد زایده بر کسی کسی بودند بعرض ملک  
 انداخته بعد قتل بسیار حسب بقیه السیف بر آوزنگ سلطنت جلوه افروز  
 جلیگ گردید امیر الامرا که میر بخشی بود بوزارت کل و پدرش اصف الدوله  
 خان را بوکالت مطلق ذخیر اندوز سر فرزندها نمود و بدستور سابق فرمان استیلا  
 و استقلال بنواب جعفر خا فرستاد خان مسطور مراسم اطاعت و انقیاد بجا  
 آورده ندور پیشکش بطریق معمول ارسال حضور و الا داشت چون سلطان  
 فرج سیر پسر دوم عظیم الی که بمقرب نیابت نظامت صو بجات  
 بنگاله درین ملک بود بدعوی وراثت تخت و تاج موروثی اراده جنگ با  
 سلطان مغزالدین مصمم نموده عازم دارالخلافه شاهیجهان آباد گردید از جعفر  
 استدعای خزان و فوج کرد خان موصوف جواب صاف داد که مابنده با و شاه  
 تابع تاج و تخت بادشاهی دارالخلافه ایم سوا ای اطاعت شخصی که از آل  
 تیموریه بر تخت سلطنت شاهجهان آباد جلوس فرماید تن باطاعت دیگری  
 دادن کشیده نمک امری است چون سلطان مغزالدین عم شاهی مالک تاج و تخت است  
 خزان بادشاهی بشی غیر سر القصد سلطان فرج سیر از خزان و فوج بنگاله ناسید

متناصل کرد و احوال را بحضور بادشاه عرض داشت چون بادشاه او را نیک زیب  
 عالمگیر روز جمعه بخت هشتم ذی القعدة ۱۱۱۹ هجری در اقلیم دکن بر حجت حق پیوست  
 محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بر تخت دہلی جلوس فرمود و اب جعفر خان  
 ندو و پیشکش بنگالہ ارسال نمود و بعطای سبب بجالی بدستور و خلعت و  
 پالکی چهاردار از حضور کل افتخار بر سر زد و شاهزاده عظیم الشان  
 از طرف خود سر بلند خان را در عظیم آباد نائب گذاشته روانہ دارالخلافہ  
 گردید و در ہمین سلطان فرزند سیر پیش از جلوس بهادر شاه بر سر سلطنت  
 از جہانگیر نگر میرشد آباد و رونق بخش شد و بالتکاس جعفر خان در اعلیٰ بخش  
 شدند و اب مؤلف اداب شاهزادگی نگاہداشته لوازم خدمت بجا آورد  
 مصارف صرف خاص و کاخا بجات میرسانید و بموجب معمول خزائن  
 و پیشکش بحضور اقدس شاه بهادر شاه فرستاد و بعد سلطنت پنج سال و یک  
 در ۱۱۲۴ هجری از شکنجای جسمانی توسعت آباد و حاتی انتقال فرمود  
 و سلطان مؤلف دین پسکلان او کہ ملقب بجہاندار بود شاه شد و باد و برادر  
 خود متفق شدہ من ہزادہ عظیم الشان را مقتول ساخت و بعد رفع تردد بحسن  
 سعی و اعانت اسد خان وزیر اعظم و امیر الامراؤ و الفقار خان کار

خاصان و مضاحیان به شکار برآمده صید افکنان بسرحد او رسید و پیرنخ  
 همراه نمود زمیندار دریافت این خبر او را پیر تصور کرد بیک ناگاه با جمعی  
 خود از طرف پشت از جنگل برآمده بزوی ریخت هر چند میر ابو تراب بیک  
 بلند از نام خود نشان کوشش نموده بزخم رای بالنس اول از اسب انداختند  
 چون این خبر بحضور جعفر خان رسید از خوف سلطان لریزه برانداشش افتاد  
 و حسن علی خان همزلف خود را که از خاندان عمده بود فوجدار انجمن ساخته بایت  
 شایسته برای دستگیر کردن آن مودی شری تعیین نمود و بنشیند اران نواح  
 پروانجات بتاکید تمام نوشت که سیتارام را فرصت برآوردن بدین و اگر  
 از سر حد که بدر خواهد رفت او از زمینداری خود خارج شده بسر خواهد رسید  
 زمینداران از چهار طرف بمحاصره او پرداختند تا آنکه علیخان رسید او را  
 با زن و بچه و اعوان و انصار دستگیر کرده مسلسل و معلول بحضور خوا  
 جعفر خان فرستاد و اب روی او را در چرم گرفته در سواد شرفی مرشد آباد  
 بر سر راه جهانگیر نگر محمود آباد بردار کشید و زن و فرزند و رفقای او ادیم الحبس  
 ساخت و زمینداری او برام حیون زمیندار تفویض کرده اموال و اثاث  
 البیت آن بدینها و بضبطه درآورده داخل خاص نویسه ساخته بنیاد او را



آنها آنرا بیکسکه نام گذاشته بود زمینداران اما لکنه و عاقلان باقی دار را بعد  
 از عقوبت بسیار در آن حوض غوطه میداد و پشت تمام زربه باقی میگرفت  
 در همان سال خبر طغیان کیتارام زمیندار و کشته شدن میر ابو تراب  
 فوجدار چکله به کسکه سرکار محمود اباد رسید و تفصیل این اجمال آنکه کسکه نام  
 زمیندار برگزیده محمود اباد که بحاجت جنگل ورود خانه پاکلاه باغی گری بر تارک  
 نخوت گذاشته تن با طاعت حاکم نداده بنده های بادشاهی را غنید و ابواب  
 ادغال مردم بادشاهی از ملک خود سد و می داشت و بتاراج و تاخت ملک  
 آن نواح دست دراز کرده با کسان تمانه داران و فوجداران همیشه بیگانه  
 بر دایه میامیزد میر ابو تراب فوجدار چکله به کسکه که از سادات عظام و  
 شاهزاده عظیم الشان و سلاطین تیموریه به سلسله یگایلی داشت و در  
 اقوان و امثال در لیاقت و استعداد ضرب المثل بود با جعفر خان نیز  
 اغماض عین میکرد میر ابو تراب در صد و دستگیر کردن او بوده بدین  
 مبنی و بقیابو نمی آمد آخر الامر میر خان جعدار را با جمعیت دو صد سوار  
 نگاهداشته در فکر تنبیه او بود زمیندار مذکور از دریافت این معنی جمعیت  
 فراهم آورده در کین جعدار مسلح بود روزی میر ابو تراب با چندی از

بود در هوگلی مسکن داشت از دار الخلافه مراجعت کرده بمشرب آباد  
 آمده به محابا جعفر خان ملازمت کرد و بدست چپ سلام نمود یعنی بدست  
 سلام بپادشاه کرده ام سلام کردن بشما سارست نواب جعفر خان در جواب گفت  
 که کنکر در زیر کفش و کنکر بفتح بره و کاف نازی و سکون نون و را و ممله  
 لغت هندی بمعنی سنگ نرودست نواب جعفر خان از بداد نامی سابق  
 و لاحق بد باطن شده بظاہرش نواخت بخدمت عمره داری چکله  
 هوگلی سرفراز کرد و از سال تمام در ایام محمل با خدمت طلبه و باقیات مال  
 و بزرگان کرد و دیگر در شلوار انداخت و اغذیه مهمل بشداید تمام خورند  
 و محصلان کشید بر گاشت و در بابخانه علی الاتصال کرد و باینجا آمد  
 درگذشت در بهمان ایام سید اکرم خان که دیوانی بنام او بود وفات  
 سید رضی خان زوج نصیب خانم دختر شجاع الدین محمد خان ناظم صوبه  
 اودیله داماد جعفر خان از سادات عظام ولایت زاد بود بخدمت دیوانی  
 بنگاله ممتاز گردید و او مردی متعصب و درشت مزاج و در تحصیل  
 زر سخت گیر بود بانواع شداید تحصیل مال واجب میکرد گویند حوض  
 از بنجاست تیار کرده چون بزبان هندی بشت را بسلکته نامند علی الرغم

غافل ساخته وقت صلح دروغ این مصیحت بدلیپ سنگه نوشته بدست  
 وکیل خود داد و تأکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد و مال سرخ برای  
 نمود بر سر وکیل پیچیده روان کرد و کوله انداز فرنگی که نشان را بخط امیزد و  
 برخی کلان که کوله اش از فاصله یک و نیم کرده بر نشان صحیح میشد تیر بند  
 رخ بر لشکرگاه حریف داگذاشت و از در بین نظر بر مال وکیل داشت  
 وکیل در وقتیکه دلپ سنگه باراده غسل سردتن برهنه بمالش روغن مغلول  
 بود رسیده رفته بدستش میداد که کوله انداز بر نشان مال توب را شلک  
 کرد کوله توب بر پهلوی دلپ سنگه نشست و لاش او به هوا پدید آفرین  
 بران سحر کار بخط که اسبیه بوکیل نرسیده خان مذکور کوله انداز را انعام داد  
 بر مورچال حریف یورش نمود و لطفه چو سار مقتول شد بید رنگ یاء  
 مخالف عنان داد بر عزم جنگ یاء بخنبد لشکر چو دریا بموج یاء و برین سو بر  
 افتاد به فوج یاء نه تنها همین لشکر جان برد یاء زمین نیز راه نریمیت  
 سپرد یاء ولی بیگ را بخاکریزان برفت یاء سرا سیم در قلعو مان گرفت یاء  
 ضیاوالدین خا بد جمع تمام روانه دله الحذف شده بعد رسیدن در دهلی خا  
 راه آخرت گشت بعد فوت او کتک رسیدن بنگالی که ماده این همه فساد

از حضور اقدس بندہ خود ویلے بیک را از طرف خود مقرر کرد خانمذکور ولی بیک  
کنکر سین بنگالی را کہ پیکار فوجدار معزول بود برای کاغذ و اصالت زر و شکر  
کو اغذ با اہل دفتر و عہدہ فوجداری طلب کرد خانمذکور بحکم پیتش پر داخت و ولی بیک  
راہ رفتش شد ازین عمر از طرفین مناقشہ و سازعت رویداد خان مذکور  
با جمعیت خود و رسیدان چندن نگرا باین چوچہ و فرزند ائمہ بحایت نصاری  
اولندیز و فرانسیس مورچال بندی نمودہ مستعد جنگ ولی بیک ہم در میدان  
عید گاہ بر تالاب دیہی داکس بفاصله یک نیم کردہ لشکر کشی نمودہ بمقابلہ  
مورچال بندی کرد و کیفیت احوال بحضور نواب جعفر خان التماس نمود و  
و منصوب یکدیگر جنگ مورچال استعلا داشتند و سپاہ لشکر از دور منمودند  
ملا ترسم تورانی نائب ضیاء الدین خان و کنکر سین محفی از اولندیز و  
فرانسیس امداد اعانت سرب و باروت و آلات حرب گرفتہ جنگ میدان  
سبقت میکردند و چیرگیامی نمودند ولی بیک بانتظار کو تاک خود داری  
میکرد درین اثنا دلپ سنگہ ہزاری با جمعیت سوار و پیادہ از نزد نواب  
جعفر خان بلوک ولی بیک رسید و پروانہ تہمدید بنام نصاری رسانید  
و ضیاء الدین خان بمشورت نصاری بادلپ سنگہ پیغام صلح دادہ اورا

دیوانی نواب جعفر خان دستخط بر کاغذ نگرده بود خان معزالیه در  
صد دانتقام میماند از آنجا که خدمت قانون گوئی کسر رشته داری ممالک محروسه  
و کواغذ محاسبه مطالبه صوبداران بدون دستخط قانون گویش دیوانیان حضور  
والا منظور غیشد لذا بجملا خطه بدنامی بهانه جو شده زمام اختیار او در امور معاملات  
دراز نموده در امورات خالصه دخیل و ددار کار ساخت و چون دیوان بهوبت  
که از اردملا همراه نواب معزالیه آمده بود فوت شد و پسرش کلاب رای کما  
پنخی از عمر کار دیوانی نمی توانست برآمد پیشکاری خالصه نیز به درب نراین  
تفویض گردید و تشخیص و تحصیل الواجب و دیگر امورات مالی و ملکی بر رای او سپرده  
مطلق العنان گردانیدیم چند قانون گوئی مذکور بجزرسی تمام طوایر یکس که در پنجاه  
لک روپیه در خالصه درست کرده تحصیل نمود در امور کفایت نمایان  
بنظور آورده زبایه از سابق سرانجام زرمای بادشاهی نمود اما نواب معزالیه بتدریج  
کار از دست او گرفته بدست او نیز مطالبه و محاسبه بجا کس کرد بانواع کشید از بجا  
کشت و قانون گوئی ده آن به پسرش سید نراین و شش آن بهی نراین که در عمل دیوانی  
ومت غیر مت اردوی معطل مسکک مسکوک و دوستی نموده بکاغذ او دستخط  
نموده بود مسلم داشت و ضیاء الدین خان را فوج داری بندر مذکور ضمیمه نظامت

ملاقات نکرد نواب معزالله بر چند درخواست ملاقات کرد منظور نمود  
 هرگاه نواب مهاجرت جنگ بطریق کسیر و شکار با نظرف عازم میشد  
 با فوج خود آمده که راه میشت اما هر وقت که نواب را احتیاج بکومک  
 میکرد با فوج میفرستاد بعد وفات او پسرش خان بهادر سلطه  
 بر ملک پورینه و اطراف آن شد نواب مهاجرت جنگ دختر نواب  
 سعید خان بهادر صولت جنگ برادر زاده خود را با خان بهادر منوب ساخت  
 و در چهارم از تروج اندختر وفات یافت باین تقریب اموال و اسباب  
 خان بهادر را بقبیله در آورده او را نظر میزد ساخت ناچار خان بهادر  
 بر اکیس سوار شد بشاهجهما<sup>ن</sup> الگلور حجت نواب مهاجرت جنگ ملک پورینه  
 را بصولت جنگ تفویض نمود نواب صولت جنگ با جمعیت شایسته  
 در انجا به نظم و نسق پرداخته امرایه بسیر بعد وفات صولت جنگ پسرش  
 شوکت جنگ قایم مقام پدر شد نواب سراج الدوله که پسر عمش بود  
 در عهد نظامت خود او را بجنگ گشت و دیوان موهن لعل را فرستاد  
 ضبط اموال و اسباب نمود و چه میگفتم در چه پرداختم کجا بود  
 اشب کجا تا ختم آدم بر اصل مطلب در بزم این قانگو که در ایام

همراه میرفت و دخل و قایح و سوانح می نمود و ضابطه مدائلی خزانه چنین بود  
 که هرگاه ارباب باخزانه در صوبه دیگر داخل می شد صوبه در آنجا که خود فرستاده ارباب های  
 را در قلعه طلبید آشته تبدیل از ارباب تا و بدرقه کرده ارباب و بدرقه از طرف خود داد  
 روانه می نمود و همچنین صوبداران دیگر عمل می آوردند تا خزان و تحایف و شکش  
 حضور آورنگ زیب میرسد و چون بحای حسن سلیقه او منظور حضور مقدم گردید  
 مورد تفضلات بادشاهی شد و کارکش بالا گرفت و بخطاب موتمن الملک  
 علاءالدوله جعفر خان نصیر ز ناصر جنگ مخاطب شد و بمنصب مفت  
 هزاری ذات و عطای ماهی مراتب سرافراز شده در سلک امرا عظام  
 مندرگشت و تقریر جمیع خدمات بنگاله به تجویز او پذیرای می شد و منصب  
 ران حضور ملک بنگاله را گلستان به خارشنبه تعییناتی بنگاله در خواست  
 میکردند نواب جعفر خان را که میخواست عرض نموده بتعیناتی خود میطلبید  
 یکی از نهان نواب سیف خان است که خانم سطور در خواست تعییناتی او را  
 از حضور و الا نمود و متعینه خود ساخت شمره از احوال او در صدر کتاب  
 مطبوز شد است نواب سیف خان تا عهد نظامت نواب مهابت جنگ  
 در حین حیات بود از یک خاندان عمده و نوکاهی بانواب مهابت جنگ

زمیندار چکله راجشاهی که مردهندستان زاد و قابل دستبرد بود و تحصیل  
 و کچه خالصه تعلق باو داشت غلام محمد و کالیا جمودار با جمعیت دوصد  
 سوار رفیق او بودند با خند مطالبه بیایه اعتراض آمده مستعبد چنگ کشید  
 مرشد قلینخان محمد جان چیله را با فوجی به تنبیه او کسب کرد و متصل راجشاهی  
 تقارب فستین و ویداد و جنگ در میان غلام محمد جمودار مقتول شد و او دی  
 نراین از ترس غضب خانم سطور خود را خود کشت و زمینداری او برام صون و کالو  
 کنور زمیندار آن روی گنگ که عمده زمینداران مالکذرا این بنگاله بودند تفویض یافت چون آن  
 سال با تمام رسید در آغاز سر سال در ماه فیروزی پوینده کرده یک کرد در یک روپیه  
 خزانة بادشاهی بمحل دوصد ارباب با جمعیت ششصد سوار و پانصد پیاده بر قندهار  
 روانه حضور مقدس نمود و کفایت جائیزات و خاص نویسی علاوه آن ارسال  
 و حلقهای اخیال و اسپانگن و جاموشان ارنه و اهو خانه و طیور شکاری  
 و بلوکس خاص جهانگیر و کسپرمای گرو و کستلبائی زرباف و سدری گنگا  
 جلی سمٹ که مار بران یارای غور نبود و دیگر نفایس چون عیاج و کوننه و نازدهای  
 مشک و مسریانگ و دیگر تحایف و فرنگ و هدایای کله پوشان نصار و غیره موسوم  
 ارسال حضور و الا ساخت و هنگام ارسال خزانة خود با رباب دخل سوار شده با جهنما



از کسی خلاف قاعده بعمل می آید معاتب میگردد و در هفته دو روز دیوان  
 نظام نمودی و بداد مستغنیان و ارسیدی یکی از اوصاف معدلتش  
 آنکه بقصاص مطلوبی بحکم شریعت پس خود را گشت در امور عدالت  
 و نظم و نسق امور مملکت و اداب سلطنت رعایت احدی منظور  
 نداشته و اعتماد کلی بر متصدیان نداشته افراد جمع خرج و واصل باقی  
 هر روز ملاحظه کرده بدستخط خود مزین ساخته و در آخر ماه اقاله خالصه و جاگیر  
 بیانی میگرفت و تاز اقاله داخل خزانه نمیشد متصدیان و عاقلان و پیرا  
 ران و قانون گوین و دیگر عمده و فعله را در کچری و دیوان خانه چهل کتون نشانی  
 محصلان شنیدند کاشته فرصت اکل و شرب بلکه بول و غایط ندادی و  
 و هر کار را در پی محصلان تعیین کردی نامیاد احدی بطبع خام رشوت گرفته  
 قهر و آب بخلق آن لشکر گامان رساند هفته هفته بآب و دانه برانها میگذاشت  
 تا این همه زمینداران را بر سر پا بر معکوس و معلق آویخته و کف پای از سنگهای  
 خراشیدی و تازیانه میزد و بضرب شلاق دقیقه تا مرغی نگذاشته و عمال  
 زمینداران را که مال واجب سرکار متصرف شده بضرب و شلاق هم ادا  
 زیرا باقی نمیکردند باز و فرزند مسلمانان میبافت از انچه اودی نر ازین  
 زمیندار

دانک در بهاء و کوچین و مروضه طادس و قطا کس و غیره ندور و  
 پیشکش داده بالاعت و انقیاد پیش آمده همچنان راجه کوچ بهار نیز لوازم  
 ندور و پیشکش با تقدیم رسیده خان مذکور خلعت برای آنها فرستاد  
 و این معنی سالها بجل می آید خان مذکور نوعی ضیط و ربط محالات بنگاله  
 نموده بحکمت عملی در انتظام امور ممالک پرداخت که در عمل او غنیم  
 بوقع نیامد و خرج که بندی و نگاهداشت سپاه یلقلم نبود بگلی دوزار  
 سوار و چهار هزار پیاده نوکر مدای داشته ملک گیری کرد از ناظر احمد که پیاده بود و  
 وزیر کشی بنگاله میشد و او آنقدر ضابطه حکم ناطق داشت که پیاده او بفسط و سق  
 ملکی و تنبیه کر کشی کافی بود و عب و هر اس خان مشهور آنقدر در دل ادانی و اعالی  
 نقشبست که زهره کش مردان از حضور شدن او اب میشد و زمینداران خود را با بر در  
 مجلس نمیداد و متصدیان و عالان و زمینداران عمده محال نشستن در حضور  
 نداشتند بلکه چون بیکر تصویر نقشبست کم کرده می ایستادند و زمینداران  
 و هندو از سواری پالکی ممنوع بود بر حواله اسوار میشدند و متصدیان هم در  
 سواری او بر اسپان سوار میشدند و منصبداران با ساز و سیراف سپا  
 هیسانه بجز امیر فتنه و روبروی او کسی سلام نمیتوانست کرد و اگر

به تکثیر زراعت سعی فراوان بکار برده در هر محال اضافه و توقیر نظیر پور رسانیده  
و کائنات هست بود و قرار واقعی در بست ساخته آمدنی خام فصل به فصل تحصیل  
کرده از تو فی مال و سایر افزونی محصول زراعت و کفایت اخراجات  
زربای مضاعف و اصل خزانه س خستند مگر زمینداران بر سهوم و بشن پور  
که بحایت انبوهی جنگل و کوه و گریوه خود بملازمت حاضر نشد و کلامی  
آنها رجوع و حاضر بود سوال و جواب معاملات می پرداختند و وجه شکش  
مقرر می دهند و فرمایش های حضور میرا بنده می شد قلیخان بسبب آنکه  
اسدالدین زمیندار بر سهوم مرد آزاد مشرب و فقیر وضع بود و نصفی از ملک  
خود در وجه مدد معاش بعلما و صلحا و دیویشان داده و یومیه سکنان  
و محتاجان مقرر داشت از استیصال و انقراض عین نموده بتدارک  
شوفی زمیندار این بشن پور در حین کثرت اخراجات مهم قیلت داد  
آن ملک باعث شد و راجه با سره و کوچ بهار و اشام که خود را چتر داری  
و والی ملک قرار داده کسر اطاعت بیادشایان هندوستان فردنیا و  
طلا و نقره بنام خود مسکوک میکردند با کسب و ادا و تسلط خانموصوف  
راجا اشام کرسی و پالکی و دندان قیل و نافع های مشک و سرانگ و لام  
دانه

و از حضور والا بنیابت شاهزاده بنظامت صوبه بنگاله و اودیه بنظام  
 خدمت دیوانی و خطاب مرشد قلینجان و عطای خلعت فاخره و علم و تقار  
 و اضافه منصب ذخیره مقامات اندوخت مقرر شدن نظامت بنگاله  
 بنواب جعفر خان نیابتاً از طرف شاهزاده عظیم الشان چون مرشد قلینجان  
 از حضور والا با عطای خلعت نظامت بنگاله تیا بتا و دیوانی صوبه بنگاله  
 و اودیه اصالتاً بدستور سابق مخصوص و مرخص شده در صوبه رسید  
 دیوانی بنگاله بسید اکرم خان و نیابت اودیه بشیخ الدین محمد خان داد خود  
 مسلم داشت و بعد رسیدن مخصوص آباد آبادی شهر بنام خود کرده موسوم بمرشد آباد نمود  
 و دار الضرب مقرر ساخت و جکله میدانی پور را از صوبه اودیه خارج کرده  
 باینگاله منضم ساخت و زمینداران صوبه را با نقل مقید و اسیر کرده و عمال و <sup>تفکار</sup>  
 و دیانت شکار بر محالات تعیین نموده آید و مفصل را قرق و مالگذاری  
 بحضور مقرر داشت و دست تصرف زمینداران از دخل و خرج مالوایب  
 یلقلم کوتاه گردانیده وجه معیشت آنها را نگار گذاشت و عاقلان بموجب  
 حکم او شقار و این دیه بدیه هر برگه فرستاده اراضی مرز و افتاده  
 را حریب نموده فردا فردا بر رعایا و ارسیده رعایای نادار را تقاوی داد

حکم بادشاهی عالگیرشهر عظیم آباد بنام خود آباد ساخت و قلعه و شهر شاه کنگام  
 و متانت تمام احداث کرد و کار طبخان درخصوص آبادی بعد انقضای سال  
 مجمل نموده عازم اردوی معلی گردید و کاغذات تشخیص و طوابع و اصل با  
 و داخل و مخارج صوبه درست ساخته از دربار این قانون کوئی صوبه بنگاله  
 درخواست دستخط کرد از انجا دران ایام کو اخذ مالی و ملکی بدون دستخط قانونگو  
 در دیوان کل بادشاهی منظور نیست ان عاقبت و ضمیمه بطبع خام ناعاقبت اندیشی  
 نموده در دستخط ایستادگی بکار برده خوانان شد لک روپیه در وجه رسم  
 قانونگوئی و اگر گردید چند خان مذکور عند الضرورت وعده دادن یک  
 روپیه بعد مراجعت از حضور کرد تا هم قبول نکرده در دستخط مضایقه داشت  
 اباجی نراین قانونگوئی که شریک و سهم دربار این بود مال اندیشی نمود و دستخط  
 خود ثبت کرد و خان مذکور با وجود مخالفت شاهزاده پروای دستخط دربار نراین نکرد  
 عازم حضور اقدس گردید و تحالیف و مکشهای بنگاله بحضور بادشاهی و وزیر دار  
 سلطنت گذرانید و وزیرهای توفیر و کفایت نامی جاگیر بجناب عالگیر رسانید  
 و کاغذات صوبه بمستوفی و دیوان کل سپرده مجرای حسن خدمت و در  
 و امانت بطور رسانید مورد تفضلات و عنایات شاهنشاهی

و چکله جسر و پوسنه و شرقی و شمالی چکله جهانگیر نگر که در آنوقت دارالامان  
 این صوبه بود ملحق به تهمانجات سرحدی مثل تهمان اسلام آباد و عزف حاکم  
 و سلهٹ و رنگامٹ و چکله گهورا کهات و رنگپور و کوچ بهار در وسط اما کن پتھر  
 صوبه واقع است قرار یافت خاندن کور بجا اجازت شاهزاد مع عمل زینداران قانون گویان  
 و ارباب دفاتر دیوانی خالصه شریفه مخصوص آباد آید مکن گزید اما چون اخبار  
 فتنه پردازی نقدیان از روی وقایع و سوانح و عرضی کار طلب خان متضمن شکایت  
 شاهزاده در دکن بحضور اقدس گذشت فرمان عتایب امیر بنام شاهزاده بدین  
 مضمون که کار طلب خان نوکر بادشاهی است اگر سرسوی ضرر جانی یا مالی با خوا  
 رسید انتقام آن ازان بایا گرفته خواهد شد و نیز حکم گذاشتن صوبه بنگاله  
 و اقامت نمودن در صوبه بهار بتاکید تمام صدور یافت شاهزاده سبزند  
 خان را با سلطان فرخ پسر نائب مناب گذاشته خود با سلطان کریم الدین و خدمه  
 محل و تتمه افواج همراهی از آنجا علم نهضت افراخته بموگیر رسید و عمارات  
 مکلف تعمیرات شاه شجاع که از سنگ مرمر و سنگ موسی بود و دیگر  
 دیده در تعمیر و مرمت آن صرف مسایح فطیر تصور نموده بودن آنجا خوش  
 نکرد و آب هوای پخته که لب کنک است پسند کرده رفت اقامت انگند و بنحو

کنید و در اینک جان باباجان شماس هزاره قافیه را نئی تنک دیده  
 و از بیجان خشم بادشاهی چون بید لرزید و عبدالواحد را با جماعه او طلب  
 فرموده از فتنه و فساد مانع شد و بر تقوی و ملاطفت بدالجوئی خان مذکور  
 پرداخت خان مسطور از شر اعدایمین شده بدلیوان عام آورده حساب طلب  
 آن جماعه کرده بر زمینداران تنخواه داده انهارا یک قلم بر طرف نمود و کیفیت  
 شرارت و بداندازی آنها داخل وقایع و سوانح کرده ارسال حضور والا  
 نمود و دیداد بمو اهرار باب دخل درست کرده مع عرض خود نیز روانه حضور  
 ساخت و از سوء مزاجی شماس هزاره اندیشه نمود خیال بجنبش خدمت  
 شماس هزاره و اقامت بجای دور دست در دل بست بعد تجویز و کیکاش  
 بسیار سرزمین دلچسپ مخصوص آباد که خبر چار حدود بنگاله از انجا توان  
 گرفت و مسل بر یک چشم جانب شمال و مغرب و جکله اکبر بگرد و  
 سائرنیکلی و تلیا که همی دروازه بنگاله و مغرب و جنوب رودیه بر  
 بختش پیر راه چهار کنند و جنگل و کوهستان در پای آمد و شد غنیم و  
 انجی دکن در بند وستان و جنوب و شرقی چکله بر دوان و راه او دیه  
 دینیک و غیره بنا در آمدنی چهار ای تجاران نصاری و غیره و  
 جکله

نمیشد آخر الامر مقتداان ملازمان قدیم بادشاهی را که بغرور کثرت الک و جمعیت  
 و فساد در جهانگیر نگر بناظم و دیوان اسیر فرمود نمی آوردند تا بدیگر چه رسد و بلا  
 شمشیر زنی دیگری را سیم خود ندانسته در شور پشته و سلجوری مشهور السنه  
 خاص و عام بودند بوعده انعامات و اضافات از خود سخته عبد الواحد کسر دار  
 آنها را با خود متفق نموده و ترغیب داد که به بهانه طلب و تنخواه هر جا که قابو یابند  
 بروی ریخته کارکش با تمام رسانند آن گروه کثرت پزده با بشارت  
 شاهزاده در صد و قتل خانم موصوف شده انتظار و وقت فرصت میکنند  
 از آنجا که خان مذکور لوازم حرم و احتیاط مرعیه داشته همیشه خود سپهر بار فقاری  
 او مسلح و مکمل سوار میشد و هنگام آمد و رفت در بار بهوشیاری تمام می بود  
 روزی علی الصباح سوار شده عازم ملازمت شاهزاده گردید جماعه تقدیر  
 در انشای راه بینهانه طلب و تنخواه شورش نموده یکباره بهجوم عام ریختند خان  
 مذکور بجزات تمام مقابل شده آنها را از پیش راند و تصور این فتنه از جانب  
 شاهزاده تصدیق نموده جویشان و خرد نشان محضور شاهزاده رسیده سر رشته  
 ادب کینه حریفانه دست بجهت بر کرده زانو برانوشت شاهزاده مقابل نشست  
 و گفت این همه غوغا از اشارات شماست دست ازین حرکت کوتاه



نازی آب و هوای بنگاله که از عهد پادشاهان هندو خود قبول خدمات  
این ملک نمیکرد و این باغ سبز را دیوالاخ و مملکت انشا پنداشته  
دیوانیان عظام بجاگیر منصبداران تقسیم و تنخواه میدادند لهذا خالصه  
کمتر بود حتی که مواجب سپاه متعینه رکاب شاهزاده و نقدهای از  
مال واجب محالات صوبه کفایت نمیکرد و از صوبجات دیگر تنخواه میرسد  
خانمذکور در باب تجویز جاگیرات منصبداران بنگاله بصوبه اودییه عرض  
نمود و بدستخط پذیرائی مزین شد خانمذکور تمامی جاگیرات کسیر حاصل سوای  
نظامت و دیوانی از بنگاله خارج نموده بصوبه اودییه که محال خراب کم  
حاصل بود و زور طلب و مواسسات بود تنخواه داده کفایت بنگاله از شکم منیا  
ران و جاگیرداران برآورده و توفیر خزان عامه نمود و مجزریسی تمام کفایت نمایان  
بنظهور رسانیده سال بسال جمع صوبه میافزود و مورد تفضلات پادشاه  
میشد از آنجا که ساهزاده دست تصوف خود از خزانه کوتاه دیده همواره سوخته  
می بود بحرای خدمتی خانمذکور که بحضور پادشاه ظهور یافت علاوه خارجه  
در دل شاهزاده شکست و آتش عناد پنهانی مشتعل میخواست بطوریکه نظایر  
موجب بدنامی نشود او را ازین عالم نلذادند و این مطلب کرسی نشین  
غیرند

مخاطب ساخته بخدمت دیوانی ممالک بنگاله سرفراز نمود چون دران ایام  
سر رشته انتظام مهمات مالی و ملکی در تق و فتق تشخیص و تحصیل و بداخل و  
مخارج خزانه عامه در قبضه اختیار دیوان صوبه می بود و ناظم بنسق و نظم امور  
سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان و متمردان انهدام اینیه باغیان و روطلبان  
می پرداخت و سوای جاگیر نشو و نظا ممت و منصب ذات و انتعاضات  
دست انداز بر مال بادشاهی نمیشد و ناظم و دیوانی مدار اجرای کار و بار  
صوبه بر دستور العمل که سال بسال از پیشگاه سلطنت اصداب میا  
میداشتند و سرسوی تفاوت و تجاوز بعمل نمی آوردند خان مذکور از پیشگاه  
خلافت مختار کار صوبه بنگاله شده بجاگیر نگر رسیده بعد حصول ملازمت  
ش هزاره یا اجرای امورات ملکی پرداخت و بداخل و مخارج خزانه تعلق  
بخان مذکور گرفته دست تصرف ش هزاره از دخل خرج خزانه کوتاه گردید  
خان موصوف ملک بنجار و سرسبز و زرخیز دیده شروع تشخیص نمود  
و عمال دانا و کفایت شعار در پرکنه و چکله و سرکار برکداشت و تشخیص  
مال و سایر کمای منبغی نموده نیک کر و رویه را طومار کلی محالات خالصه  
و جاگیر را درست ساخته ارسال حضور کرد چون در سوالف امام بسبب

بر مزاج بادشاه گران آمد شقه خاص به تمديد تمام باین عبارت که حیره عفر  
 وحله ارغوانی در بردن شریف چهل کشتش افرین برین ریش و فتن و در با  
 امتنای سودای خاص باین مضمون بزود واقعه دست خط خاص فرموده است  
 که ظلم عام را سودای خاص نام نهادن چه سزاوار و سودای خاص را با  
 سودای عام چه کار سه آنانکه خرید می فروشند یا ما خود بخیم و نفروشیم  
 و از راه عتاب برای عبرت منصب یا نقدی کم گردید و ترجمه سودای عام  
 چنین است که مال تجارت چهارم می آید بی بندر جا کلام و غیره کلمه سرکار شاه  
 خرید شده سودای خاص نام میگردد پس از آن بدست سوداگران این  
 می فروشند آنوقت سودای عام نام می نهادند اما چون فرد قایع مزین بدست  
 خاص بادشاهی بمطالعہ می پردازد درآمد از آن سودا دست پرداز شده باشد  
 عالمگیر مرزا محمدی را که مرد سلیقه شعار و عامل پیشه یادیانت و امانت بود  
 بخدمت دیوانی صوبه اودیله اختصاص داشت و در اکثر محالات متعلقه بود  
 کفایت نمایان بنظر آورده در زمره اهل خدمات تام آور شده در دواست  
 و درستی نظیر و عدیل نداشت و در ایام محاصره و محاربه دکن خدمات  
 شایسته تقدیم رسانیده منظور نظر عالمگیر شده بود بجهت کار لطف  
 خاطر

بتعظیم و تسلیم اقدام نمود و بادب استاده بعد گذارش ایام  
 بدر کرد درویش از طرز ادب فرج کسیر راضی شده دست او را گرفته گفت  
 بنشینید شما پادشاه هندوستان هستید و همت بحال او مبذول داشت تیر  
 دعای درویش مبدف اجابت رسید و از نتیجه حسن آنچه بدر میخواست  
 به پسر عطا گردید چون درویش ملاقات عظیم الشان رسید شاه استقبال  
 نمود و بعد از خواهی قدم برداشته در باب انجام مطلب دلی خود استدعای  
 همت کرد درویش فرمود که آنچه شما میخواهید بیشتر بفرج کسیر داده شد اکنون  
 تیر از شست بسته را قابلیت عود نیست و خیر بادی در حق شاهزاده گفته مراجعت  
 بجای خود کرد القصه شاهزاده از نظم و نسق امورات اطراف جکله بردوان و جو  
 و بجای و میدانی پور و غیره دلجمی نموده بسواری نواری بادی شاه سپه  
 شاه شجاع بسمت جهانگیر نگر علم نهضت افراشت و بعد وصول بضبط  
 و در بط مہمات آن نواح پرداخت چون بعضی حرکات نا ملائمت شاهزاده  
 مثل رسم سودای خاص و سودای عام و جشن ایام ہولی بدستور نہود و  
 پوشیدن لباس زعفرانی و مرغوانی در موسم بسنت کہ نوروز راجہای ہند  
 بہ خلاف شرح از روی عرایض سنہیان و واقعہ نویں بعض عالمگیر رسید

باضافه منصب و خطاب شمشیر خانی و بهادری و خدمت فوجداری سلطنت  
 و براساس از حضور الایامیه گردید و دیگر فدیایان خاص که مصدر ترددات نمایان  
 شده بودند در خور خدمات هر یکی علی قدر در جاتریم مناصب و مراتب امتیاز یافتند  
 شاهزاده در قلعه بردوان که حاکم نشین آنجا بود مسکن ساخته طریقه اتقا عمارات  
 انداخت و مسجد جامع تعمیر نمود و در بهوگلی شاه کعبه عرف عظیم کعبه بنام نام خود  
 آباد ساخت و حاصلات سایر راسوای امتعه واقفیه که در آنوقت ممنوع  
 بود مروج نمود و محصول بخشند در بطریق تمنا از مال مسلمین چهل و یک هزار هندو  
 و نصاری چهل و دو مقرر فرمود علما و صلحا و شرفا را معزز و موقر میداشت و در  
 مجلس شریف و نجیب علوم فقه و اصول و احادیث و متنوی مولانا در دم رحمة الله  
 علیه و توابع مذکور میشد و نصیحت و ایشان و خداپرستان میل تمام داشت  
 داشت و استعدای همت در باب حصول سلطنت می نمود روزی سلطان  
 کریم الدین و محمد فرخ سیر را بخدمت صوفی بازید که از جمله انقیات وقت  
 در برد و آن سرخوش داشت فرستاده استعدای قدم رنجبه نمود بعد رسیدن  
 ایشان آن درویش صفا کیش سلام سنت الاسلام ادا نمود سلطان کریم الدین  
 شکوه سازادگی را کا فرمود اغما نکرد و فرخ سیر زیاده پای پیش رفته به

نصرت و فیروزی بلند آوازه گردید و گلبانگ از زمین بفلک رسید غایان  
 عساکر نصرت ماثر یا خیمگاه منزهان بتعاقب پرداخته هر چه از نفیر و  
 قلمیر پیش آمد طعمه نمناس تیغ خون انتقام بهادران گردید بقیه السیف  
 خسته و مجروح راه گریز میپویند عنایم بسیار و اسیران بیشمار بدست  
 لشکریان افتادند هزاره بلند اقبال همچنان فتح و نصرت داخل  
 بردوان شد و زیارت فرار فایض الانوار حضرت شاه ابراهیم شقاو  
 ادای نذورات نموده بقلعه درآمد تمنیت نامه این اعوان و انصار افغانه  
 و ضیم العاقبت بر سوگماشت بر جا که از نام و نشان آنها سراج سیاه  
 اسیر و قتل مینمود تا در اندک فرصت ضلع بردوان و هوگلی و سرزلوٹ و جوادخانه  
 پاک گشت و خرابیها که از ظلم غنیمت بوقوع آمده بود رو بادی نهاد جلالت رای پسر  
 کشن رام رسیدار مقتول بردوان بخلعت زمینداری ورثه ابایی خود سر فراز گردید  
 همچنین دیگر زمینداران آن نواح که از دست افغانه متنازی جلائی وطن شده بودند  
 هر یکی باستمالک تمامه مستهلکی شد بجای و مقام موردی خود را قایم نشدند و بنده و بست  
 محالات خالصه و جایگرات مجدداً نمود و شروع تحصیل کردند و ارباب بتول دایمه  
 و التماس بر محالات معینه خود را دخیل شدند حمید خان قریشی در جلدوی جان ناریها

سواری رسانیده رخ بسته مات نهاد و سواران و پناذگان و کاتب ظفر انتساب  
 تاج حملهای آن خیره سران نیامورده شاه را بحالت رنج بمقابل حریف بل بند  
 گذاشته رسیدند فرزند بند انتظام افواج از هم گشت رحیم شاه و خوار بند میگردد  
 دین را بریده و بخت نیز خیر رسانیده درین انعام حیدر خان فرستاده که باندک مفصل  
 استاده بود بمحبت به این حال جرات اسپ چلان داده و چون تیر مکه آن  
 بر جهر از کان به حمله آورده بار رحیم شاه مقابل شد و گفت ای پادشاه عظیم الشان  
 منم و ترخار اشکاف از ترکش بر کشید و پهلویش زد و مولف کان را بر آورد  
 از سم لنگ به ترکش بر آورد و تیر خدنگ به پیوست و سوار بر چرم گوز  
 نظر و خست بر سوی آن پیل زد و دریا را شد و سوار تیرش شست  
 به پهلوی آن دیو جنگی شست و بگذارد از پهلوی به پهلوی شد و از سنج گویا  
 تر از و کشید و متواتر تیری دیگر برگردان اسپ زد و سر گردن بینفشاند و رحیم  
 شاه از دوزخ پهلوی بیستانه بر زمین افتاد و خان مذکور بجسته تمام از اسپ  
 بر جسته و بر کینه اش شست و سرش از تن جدا کرده بر نیزه گردانید و محرم  
 این حال افولج افغانه خدلان بشمار و بقرار نماده و اعلام شقاوت آن  
 با خن تر و دمان نگوس افتاد و بیم فتح و ظفر بر پرچم اعلام نشاهی و زید و شایر

سلاح از سلاحدار کرده طلب یا ببر کرد و جوشن بسیم مغفرش یا سر  
 شده آهین بپیکرش یا حمایل یکی تیغ الحاس دار یا یکی خنجرش در کمر  
 استوار یا یکی افتاب سپر برکتش یا یکی نیزه آگونش بکف یا بر آویخته  
 ترکشی از کمر یا کمانی کمانی فلکند بهر یا کمندی بفتراک هودج به بست  
 یکی گرز آهن گرفته بدست یا فرمود تا سواران سپاه یا شتابند یکسر <sup>شاه</sup> <sup>درگاه</sup>  
 بفرمان اول شکر جنگ جو یا نهادند در حضرت شاه رو یا چون شاد زاد بر فیض  
 کشته سوار یا نموده چو خورشید بر کوپنار یا بزد طبل جنگ بخنجر خون یا  
 بدان شک که دریا در آید موج یا بمیدان رسید و علم بر فراشت یا بترتیب  
 افواج همت کماشت یا برار است قلب جناحین حولش یا عین و  
 یار و بس انگشت پیش یا ز بسیاری فوج و رعب شمشیر یا زمین  
 کرد از بیم مملوئی یا سواره ستاده بمیدان جنگ یا همیکو در پیش  
 درنگ یا چون بساط نبرد آراسته شد و افواج سوار و پیاده مانند برآ  
 شطرنج هر یکی محل لایق تعبیه گردید رحیم شاه به کج بازی حریفان دست برد  
 نمایان بظهور رسانیده با جماعه افغانه جوشن پوشش حنجره گزارد ای مردان  
 صفها دریده بقلب رسیده شاه جوان و عظیم الشان گویان اسب بر فیض



با چندی از فوئدان و یاران سوار شده مخاذهی معسکر رحیم شاه ایستاد  
 خبر فرستاد و خود سوار رحیم شاه ماند رحیم شاه که افواج افغانه را مسلح ساخته  
 در خیر خود بنهاداشته در صدد غالب و با فرستاده ابواب تملق و لبق مغلوب  
 داشته درخواست آمدن خواجه مسطور بیکان خود کرد خواجه مذکور باندیش آنکه مباد  
 از آنش خیرش دودی بخیزد در رفتن خود تعلل نموده بعد و بپیمان رحیم شاه را  
 میطلبید و چون درخواست طرفین تکرار یافت و مطلب کرسی نشین نشد  
 ناگاه رحیم شاه با افواج مسلح از مورچال برآمده هرزه گویان بمقابله خان موصوف  
 شتافت و از جراحت النان کار بجراحت النان کشید خواجه انور آب  
 زیرگاه را دریافته از آمدن خود نادانم گشته خواست به حصول گوهر مقصود علف  
 عنان نماید رحیم شاه بیعت نموده بجنک مبادرت نمود ناگزیر خواجه انور آب  
 شده مردانه و دلیرانه بکار زار پیوست و نردوات نمایان نموده زخمهای  
 چهره افروز بر داشته با جمعی از رفقای خود بروضه رضوان شتافت افغانه میدان  
 خالی دیده بشیر عالم کرده بر اردوی معلائی شاهزاده تاخت و توفیق چو آن  
 ربه خاندان کشی با ازان ضال نگریست آن کمرهای با هم از حالت خواب  
 افروزش یا خبر شد که از تن جدا شدند سرش با چو کلان شدند چهره آنش از غف  
 سلاح

و صل افواج نظر امتزاج سامع اشوب آن بر کشته بخت شد میکبار مضطربانه  
افواج افغانه را که در دور و نزدیک پراکنده بودند فراهم آورده مستعد جنگ  
گشت آن شهباز اوج سلطنت از خم غیر آن عصا خیز بر و انکوده سابل تامل و  
توزک و تحمل روان در سواد بردوان بخیم خایم ساخت و گوش حال ان ضال  
نکبت نال را بد بر شانه نصایح گرانبار ساخت و در صورت اقبال و انکار  
حکم آن والا کو هر وعده و وعید فرمود آن باطل پزده گوهر ابد را احکام و لای ش هزاره را  
بنگاهر گوهر گوش و به باطن سنگریزه چشم خود ساخت یعنی در صورت تن قبال  
داده انگشت قبول بر دیده گذاشت و معنی خار غدر و مکر در مزاج دل گاشت خواب  
النور برادر کلان خواب عاصم را که در عمره و صاحب الیوس و انیس جلیس سمنیت مانوس  
شاهزاده بود و در خلا و ملا پایه وزارت داشت بدستگیری خود استعدا نمود تا اگر  
خواب مذکور آید بعهد میثاق و حلف خاطر نشان نماید فردا صبح همراه او به  
حضور آید استغفای جرایم کند شاهزاده راست کرد از غافل از خراج ان غدار  
التامس او را بدرجه احابت مقرون ساخته بخواجه موصوف امر فرمود که علی الصبح  
بخیمه کش رفته سمتال ساخته بوقت دربار بحضور آورده ملازمت کند و روز  
دیگر خواب مزبور امتثال امر خداوندی را کار بند شد و به احتیاط کوازم حرم

بجملت هر چه تمام تر داخل راج محل گردید و بجزیم قبیله غنیمت مسند عزم را گرم مهر  
 ساخته افواج بحر احوال پدیدوان کشید و زیر دست خان را بدو کلمه تحسین دافرن و  
 استملات و دلاری هم کسر از نفرمودند و خانم صوف از یزد التهاقی شاهزاده بدل شد  
 و اینقدر محنتهای شاقه را لا حاصل انگاشته عازم استیلام عتبه سینه خلافت گشت  
 و از شکوه شاهزاده گئی اعتبار نگرفته طبل کوچ لواخته جاده پیمای مسکات دکن گردید  
 و حیم شاه که از هیبت صولت آن کثیر میبش و خاماندر و باده و شغال در سوراخ  
 موش و مار پنجه فرصت وقت یافته بادر دیگر آب رفته در جوی آورد و خالبان  
 در اطراف بردوان و هوگلی و ندیا دست تقدی دراز کرده و سکنه آن ممالک را شایع  
 داده یک قسم با چراغ بلکه کهنم سپاه و انشیان بوم و ران ساخت شاهزاده بعد  
 رفتن زیر دست بخانه لجنی تمام بر لینه و نشاسته و تسلی استملات میزدان  
 و فوجداران بجایگزین فرستاده خود نیز آمده است همه از اکبر نگر رایت آنها حاضر  
 فرستگ بفرستگ با کسوی سپاه راه پیمانش و عمال و فوجداران و زمینداران هر یکی  
 با جمعیت لایق از محالات خود بیاورد و پیشکش شرف اندوز استان بپوشید  
 همراه رکاب سعادت انساب راه گیرا گشتند و حیم شاه عاقبت ساه آمد آمد  
 شاهزاده را فساد شمرده مانند خجست در خواب غفلت می غنود چون خبر قرب

گوهر محمد عظیم الشان و قتل ابراهیم خان چنانچه سابقا مذکور شد چون شاهزاده و ولا  
 گهر محمد عظیم الشان خلف محمد معظم سبادر شاه از پیشگاه خلافت باعطای خلعت خاصه  
 جواهر و شمشیر مرصع و اضافه منصب و مایه مراتب تنبیه فیه باغبیه بصوبداری بنگاله و مهار  
 مخصوص و مرصوص شد بامر و پس از آن خود سلطان کریم الدین محمد فتح کسیر باشد از  
 ولایت دکن متوجه آن ممالک شد بر خراج استعجال از راه صوبه اوده و وال آباد بصوب  
 مهار رونق افرا گردید و برین قضا تبلیغ با حضار رسیداران و عمال و جاگیر داران و غیره  
 اهدای یافت و آنها با پیشکشها و نذر در باریاب مجرا شده علی قدر مراتب هم هر یکی  
 بخلافه فاخره شرف امتیاز یافت و به نظم و نسق امور سلطنت پرداخته باج و خراج  
 بخزانه عامه داخل کردند و امورات مالی و ملکی بدیوانیان بادیانت و کارکنان  
 با کفایت مقرر و مفوض گردید و تحصیل از آن بر املک و محالات تعیین شدند  
 بیک ناگاه خبر فتح زبردست خان و هنریمت رحیم شاه از وی اخبار دریافت  
 شد شاهزاده بلند حوصله و نجیال آنکه ماهی فتح و ظفر کشتن باین شکار مایه و  
 باشد صید دام دیگری شود و قرعه مجرای حسن خدمتی بنام غیری افتد باین  
 است که این دو سبحان که بشیر و ثواب علیمردان خان است در جلد وی چنین خدمتی  
 نمایان بصوبداری بنگاله کلاه میامات بر هوا خواهد انداخت از صوبه مهار بلیغ کرده

اسیر و قتل نمود و اموال و اسباب و اسلحه و اسبها را غارت داد و مشایخ و بزرگان  
 نوازان را رجعت نمود و بر خیرند و اسباب مغرور و بسپاه خنجره لوازم دجلوئی مسران  
 لشکر علی حرب را هم قصور نکرد و هر روز مقام گردید و قمار و خیمه پرداخت و در باب اسناد  
 راه و رسیدنیم پروا نداشت بنام زمینداران دگنده بانان بتمهید تمام روان نمودند و مجروحان  
 لشکر را با نفایس استود غنیمت بجا گیرند و کسب کرده و جو اسبهای نجس خیر فرار  
 بهر سواد گشت اما رحیم شاه بحالت تنه کسر اسبها بمرشد آباد رسید و با جمیع سپاه  
 چهارم بلیغ نمود و قلیله ازان منتهان به مساز و دیگر جمعیتی دیگر از کرسنگان بی  
 جو کس و ترک فراهم آورده و مزارین و قفل صنایع بر داشت و بدادن اسب  
 و سلاح و دیرش زربکمال استیصال لشکر آراسته مستعد جنگ نشست و ببرد  
 خان روز چهارم از جنگگاه بقاره کوچ خواسته بسراج حریف راه نور در مرشد آباد  
 گشت درین اثنا زمینداران نواز نیز آمده بملازمت کسر فرار شدند و همراه لشکر شدند  
 بعد طلع منازل سمت شرقی در زمین قاع همواره مضرب خیم ساخت  
 رحیم شاه کثرت جمعیت حریف بخاطر آورده خود را مرد میدان آن صف شکنان  
 ندیده به بدله تمام جانب بردوان گرفت و آن زبردست بزرگ دستی تمام  
 لوازم تعاقب بجا آورده فرصت بیک مقام نمیداد حکومت سن هزاره والا  
 کوهر

فرار اختیار کردند و حسیمت شاه روی از میدان بر تافت زبردست خان  
 زبردست و چالاک استیلا یافته زده زده آن بهایم کسیرتان را به بنگاله  
 رسانید و تاسه پاپس کامل آتش حشر متعل بود آخر در از شدت حرارت هوا  
 و ترزد و تلاکش به انتهماراکه این کار و مرکوب از رفتار متعذر شده دست از  
 اشتغال نایره حرب کوتاه ساخت در همان روز نبردگاه فروده کش شدند  
 بکفن و دفن مقتولان و تیمار هم مجروحان پرداختند و شب بهوشیاری و بیداری  
 و طلایه و نگهبانی بسر بردند چون روز دیگر خسرو خاوری بر نیله خنک سوار  
 و خنجر زنگار آهسته در میدان سپهر تافت سپاهی افواج شب و سپاه انجم یک  
 حمله آتش ناپدید بل معدوم گردید دیگر مابین تصور و مقصور به تسویه صفوف و تمییز  
 مصاف پرداختند و بعد تقارب فتنین به نیزه و شمشیر و جهر به جیتلش در آمدند  
 نمکخواران بادشاهی کمر فرویت و جان شاری بر میان جان بسته بجانستانی  
 فتنه باغیه پرداخته از کشته لشته ساختند و پس از دو بدل دو پاشش مای ثابت  
 افاغنه منزلزل گردید و حسیمت شاه عارفراز را اختیار نموده پشت ضبک  
 بجال نباه راه مرشد آباد گرفت زبردست خان مقدار یک فرسخ راه پاشنه  
 کوب آن شور بختان زد و برد کرده جمعی کثیر را از آن مخدولان اسیر

معکرو صیف مور جال بندی کرده باراده صف جنگ صف کشید و اضراب  
 در ابر چون رسد سندر بر ابر مور جال آن یا جمع صفقان قایم ساخت و فرد دیگر از مور  
 بر آند و بتسویه صفوف پرداخته میمند و میسر و قلب جناح بر اول و چند اول از پهلو و اما  
 مسلح و مکمل و کند و در آن زره پوشش و خنجر گذار بر آراست و در ابر با راس پیش  
 آن حصار آهنی چیده مانده و مع دریا متحرک گشته که کوس جنگ چون صدای  
 طبل حربی بگوشش رسید و حشمه خور و سرا سیر شده با افواج افغانه عنقریب  
 عفرت کردار باستقتال افواج بادشاهی رخ بمیدان نهاده یورش کردند  
 ازین طرف خان دیشان بشکاک تو نجانده انشافشان و اشتعال  
 بنندوق و بان اشارت کرد تو چپا و بر قنداران و مابنداران در لوازیم  
 آتشباری قاصر نشد و متعاقب مبارزان پیگار پیرو بر سر مقاسیر  
 و خرمن حیات آن حاکم را وقف برق شمشیر ساختند مولفه نروپین و  
 شمشیر آویختند بپای خون دران در نگاه ریختند و زد و در ابر و گرد سپاه  
 زمین تا فلک گشته یکسر سپاه زلزل بر رخسار خون دران دشت جنگ  
 یکی بحر موج کشد سرخ رنگ یا سر پهلو انان شده چون حباب یا تن  
 نشان چو ماهی شناور در آب یا بوخونری بسیار افغانه خذلان شعار  
 فرار

مردم طرفین ریخته شود چون از روی وقایع و اخبار کیفیت این سواج  
بعض والادردکن رسید فرمان بادشاهی بنام زبردست خان خلیف ابراهیم  
خان متصرف تفویض خدمت فوجداری چکله بردوان و میدانی پور و غیره و تا  
کیدات در باب تنبیه غنیم عافیت و خیم شرف اصدار یافت و بنز بنام ناظمیان  
و فوجداران صوبه اوده و اله آباد و مبار حکم حکم صادر گردید که او طان و اماکن  
رفقای غنیم هر جا که سر راه بیابند زن و بچه آهمنان را اسیر و دستگیر نمایند یا هر  
از رفاقت غنیم اجتناب کنند الا آن چنانچه و هر که تن بر فاقتش داده نیل بدنامی  
بر چهره حال خود کشد ناموسش بر باد دهنزد این معنی بعمل آید و متعاقب  
صوبداری بنگاله و مبار بنام نتیجہ دودمان سلطنت شاهزاده عظیم الشان  
مفوض گشته حکم کند که با جمعی از بندگان بادشاهی عازم ممالک بنگاله شود  
اما خاندیشان زبردست خان بجز دور و دمنشور لامع النور نوار با جنگی  
و تو بخانه سلطانی از جماعه نگر ترتیب داده با فوج دریای موج سواری گشته سمند  
عزم رزم را گرم مهنر سخت رحیم شاه بسنوج خبر آید عساکر قاهره محبت پر  
تمام تر با لشکر بیشمار از پیاده و سوار بر لب آب کتک رسیده پای اقامت  
قایم کرد زبردست خان گشته با بساحل رسانیده بجایا کتی تمام مقابل



کردند تا شربت شهادت چشید و رفقای او نیز یکیک پیرامن لاکش او بر بستر فنا  
 استراحت کردند و نعمت خان از وقوع این سانحه زره و سلاح بجایه یکتپی شیر  
 حامل نموده برانداپ سوار شده افواج مخالف را از میمنه و میسر دریده خود را بقلب  
 رسانیده زخمی بر کمر رحیم شاه زد و قضا را تیغ ضرب بر موعدهش خورده بشکست و از  
 بیجان خشم قبضه را بر رویش پرتاب کرده قبضه دست بر کمر بند حریف زده بقوت  
 بازو او را از زمین در روبرو بر خاک انداخت و بچپته تمام از اسب حسته بر فراز  
 مسینه اش نشست و مجدداً از کمر کشید و بر کلوشش را انداخت تا در حلقه زره ان بد  
 کو هر گره میزد بجاقش نرسید درین اثنا میاوران رحیم شاه رسید و بزخم شمشیر  
 محو چشش خفتند تا دستش از کار ماند او را از بالا لیش کشید و بخاک انداختند رحیم  
 حیات دوباره یافته صحیح و سالم ماند و آن محو را با دمق جان در حالت غش نیمه مرده  
 از غلیان عطش چشم بطلب آب کشاد چون کان رحیم شاه شرب آب آوردند  
 خوردن آب بر طبیعت خود کور و نکرده بالبت نشد جام شهادت چشید و بیند از آن نواح  
 و منتهی متواتر این خبر موخش کصو نواب ابراهیم خان در جباگیر نگر عرض داشت  
 نمودند خان مذکور از آنجا که سه اگر چه با قوت شیر بود بکین خواستن نرم شیر بود  
 از غایت کشت دلی بر زبان راند که ما فخر نریزنی خلق خدا است چه ضرور که خونهای

فجور بیا لایق قمار باشد آن سنگ شربت خواست که آن اهو می بین را صد کند  
 و باغواهی شیطان بروی تظاول کرد آن کثیر زن بکار تیز چون غمزد چشم خون ریز کرد  
 بهر چنین روز را خود پنهان داشت از زیر ناف تا شکمش بر درید و بهمان کز لک حال  
 کز رشته حیات خود نیز برید چون آن آتش خانمان سوز منشی گشت متعلد دیگر  
 یعنی بلا رهی آن بد بخت که همت سنگ نام داشت بخانه سوزی خدایک کمر کشید با صیبت  
 سابق و لاحق دلت بخارت و نمیدانک بادشاهی دراز کرد و رحیم را بقوت فوج و قوم  
 خود را رحیم شاه مخاطب ساخته کوه نخوت بر نازک استنکبار کج نهاد و جمعی کثیر از لرزان  
 و او باش و جوی بد معاش فراهم آورد آتش شزارت را دو باد سافت تا آنکه از برود  
 تا کبر تر آن روی آب کنک نفسی از مو ایک بنگاله را بجمله تصرف خود در آورد و از  
 نمک لوزان بادشاهی هر کس را با حاجت لوند کرد گرفتار شکنجه عقوبت گشت از انجمله در نو  
 گشته آباد شخصی نعمت خانم از دیویان بادشاهی با چندی از خویش و رفیقان خود  
 سکونت داشت چون پهلوان زفاقت رحیم شاهی کرد رحیم شاهی ده گشته خون  
 او نزد مرش طلبید داشت او نیز پیچانه عمر خود را بریزدیده مستعد جام شهادت  
 گردیده بمیدان خراسید تمورش نام خواهر زاده او که اسم با سمی بود بهت را بجولان  
 آورده حمله آورد آخرش افواج غنیمت گردش گرفتند و از هر طرف آتش حرب

و از صولت آمد حریف جرات مقابلہ نیافته در قلعه ہوگلی تحصن جست و از نصاری  
 اولیذ که در چوچه بودند کشتند و خود حریف دریافت خبر شیردلی آن طایر زرین پست و چالا  
 تمام مجامع قلم برداشته مجاز و مقابلہ قاقیه محصور آنگاه سخت دکان خانه بر انداز  
 شجاعیت یقول شریع سودا رحمة الله علیه که سه چونتوان عدد و ابقوت شکست بنعت  
 بیاید در فتنه بست دست از مال و کسباب لکوک برداشته خلاصی جان خود منتقم <sup>شد</sup>  
 یکی بینی در کوشش لنگوٹ بند از قلعه بر آید و قلعه ہوگلی مع تمامی کسباب و چشم بست  
 حریف آید از وقوع این صحنه عالمی متزلزل گردید عیاش و اشرف شهر و اطراف و تجار و روسا  
 اکثاف مع ننگت موس خود را در چوچه لاکه ایمین آباد بود پناه چله سردار و لندیر و منزلی  
 جهاز مملو چوله را ان و آلات حرب پایی قلعه رسانید و بضر گوشت و توب عمارات  
 قلعه را منهدم ساخت و از بارش کوله را خرمن حیات اکثری وقف سیل فغا گردید و سوماو  
 عمد بر انداخت بطرف سنگام که متصل ہوگلی بود منهدم شد و انجا هم بحال اقامت ننید  
 بست بر و اجمع القمقری نموده بسر گردگی رحیم شاه مسکور سمت ندیا و مرشد آباد که در آن  
 وقت مخصوص آباد نام داشت لشکر کشی نموده نسوا و عیال کشن رام نقول  
 که اسیر پنج قبر سوماو سنگه بودند از انجمله دختر کشن رام بعلیه حسن جمال اراکسته و پیرایه  
 عفت و عصمت پیراکسته بودند ان بد نهادنا پاک کیش میخواست که دامن عصمتش را بلوٹ

رسید به تنظیم و تسبیح ملک پرداخته ابواب نصفت و عدالت و ترجم  
 بر ضعفا مفتوح ساخته مجوز آزدن موری نشد و در هنگامیکه بادشاه  
 اوزنگ زیب عالمگیر در ملک دکن بجنگ ابوالحسن عرفانه شاه  
 والی آن ملک و سواد کسبها مرسته زمینداران کساره گده و غیره سرکش  
 آن ممالک تا دوازده سال مشغول بودند بسبب ابتداء ایام در اکثر ممالک  
 بادشاهی تخلل رویداد در صوبه بنگاله ضلع بردوان سومبا گنده زمیندار  
 جیتوه برده مصدر هنگامه پرداز نیاشت و رحیم خان بنی بریده که کسر کرده  
 افغانه بود با جمعی از افغانان با او رفیق گشته کشتن رام زمیندار بردوان  
 که از سابق بسبب اندامی بمی او کوفته و گرفته خاطر بود با جمعیت خود  
 بجنگ او مبادرت نموده مقتول گردید و زمان و عیال او مع تمامی اسباب  
 و مال اسیر جبال نکال و وبال شدند و پسرش جلالت رای تن تنها  
 راه فرار پیموده سمت جبالگیر نگر که دارالنظامت بود گریخت نورالد  
 خان قنوج دار چکله جسر گلگی بردوان و میدنی پور که مرد مستمول و  
 تجارت پیشه و منصب سهزاری داشت بملاحظه این حال کام  
 ناکام بعزم تنبیه و استیصال آن گروه شقاوت پزوه از جر حرکت کرد

و بدو مایگانزادیهات و زمین با معاف کرده مالک املاک راجست  
 غمازان اشرف خزان اصلی نداشت باز بخلعت محال ممتاز شده به بنگال آمد  
 اما چون خانمذکور راضی به بودن این ملک نبود همیشه علیض متضمن السیخه  
 بحضور الامرا سال می نمود که غلام اراده قدسوس ملازمان حضور دارد امیدوار است  
 که خدمت این صوبه بنام دیگری مقرر شود از حضور منظور نمیشد آخر بعد از  
 بسیار از تجویز تمام نظامت نواب ابراهیم خان خلف بار وفادار علیردان  
 خان تفویض یافت و انار خبر نواب امیرالامرا در بنگاله بلکه در تمام قلمرو هندوستان  
 معروف و مشهور است یکی این است که در عهد نظامت او از زانی غلبه بجای بود که  
 پیشتر یعنی دهری را غلبه ملک انار از بار از فروخت میشد در وقت مراجعت  
 بدار الخلافت شاهجهان آباد بر دوازده مغرب قلع جهاگیر نگر طلاق نوشت  
 که کسیک نرنج غلبه را بهمین دستور از زان نماید این در را بکشد از آن وقت  
 تا عهد شجاع الدین محمد خان آن دوازده بند بود در عهد نیابت سرفراز خان  
 کشاده شد چنانچه مذکور خواهد شد و تعمیر کسره و عمارات امیرالامرا تا حال در  
 جهاگیر نگر موجود است نظامت نواب ابراهیم خان بخلعت چون نواب  
 ابراهیم خان بخلعت نظامت صوبه بنگاله قامت مباحات ارادت در جهاگیر

کشید و کلاهی معتبر با تحفه و هدایای نزد خانخانان فرستاد و پیشکش بادشاهی  
قبول کرد و دختر خود را مع امت و اقمش نفی و فیلان و غیره نفالیس آن دیار  
مع بدله بپوکن برای پیشکش عالمگیر بادشاه روانه کرد و بپوکن مذکور با بی  
پیشکشها در سوادکشر رسیده داخل خیمه شد و در تیمه روانه شدن بدار خلافت  
بود از آنجا که جادو و سحر استامیامشهور افاق است خانخانان را سحر کارگر  
شد از مدتی در در کرده و جگر داشت روز بروز زیاده میشد تا کار بمالکت  
کشید و چند بد او پرداخت مفید نیفتاد و علاج میر مرتضی و غیره در آن را  
گذاشته در هر جای تمانه نشانیده جریده بکوه رسیده و از آنجا از استیدی مرض  
بسواری گشته عازم جبالگیر گشت و بر دو کوهی خضر پور بتایخ دوم شهر رمضان  
المبارک ۱۰۳۰ هجری و سال پنجم جلوس والا بر گشته و بوقت حیات نموده  
متعاقب مردمان تهاجمات نیز برخاسته آمدند و دختر را به پیشکشها بخا ماند  
اما راجه دختر خود را در خانه گرفت حکومت نواب امیرالامراشایسته خان  
بس از فوت خانخانان صوبداری ممالک بنگاله بنام امیرالامراشایسته خان  
مقرر شده خانموصوف در بنگاله رسید چند سال بعبط و ربط قرا و اقصی  
پرداخته داد سخاوت و عدالت و رعیت پروری داد و بیوای مشرف و نجبا

ممالک اشام یورش نمودند و آن ایام حکم پادشاهی صدور یافت  
 که عازم ملک بزننگ شده و فرزندان و اهل محرم شاه شجاع را از دبال  
 نکال مکان فرزندان بزننگ نجات داده بحضور والار واده سازد خان  
 موصوف در جواب فرمان عرض داشت نمود که عساگر فیر دزی که به شیر  
 ملک کوچ بهار و ولایت اشام سرگرم جنگ و پیکار است معاندان هر دو جا  
 را نامفروق گذاشته عازم بزننگ شدن مقصدای مصلحت نیست  
 این دو ملتخواه هم بزننگ را بال آینه انداخته امسال ادر استخلاص  
 ممالک کوچ بهار و ولایت اشام می پردازد بعد از آن بخت و منعم  
 جمادی الثانی سه مذکور از گواهی می گوید و چید داخل ملک اشام گردید و  
 بمحاربات تری و خشکی زده جنگل و گوهستان و نهرای پای جرات و جلاد  
 طی نموده و در هر جائی که تهاذ حکم کشانیده قلع و جوی را به آن ملک محاصره نمود  
 بحرب و ضرب بسیار مفتوح ساخت و غنیمت پیشمار بدست آورد  
 و جنگهای متواتره و متکاثره اشامیاشوم و مغلوب گردید و بهلواز جنگ  
 تسی کرده بالای کوه بهوشنت گریختند و تمامی آن ملک بحوزه تصرف  
 درآمد آخر الامر راجه انجا غاکنیه اطاعت بر دوش و حلقه انقیاد در کوش

فخرای العود احمد را کار بند شد و بمملکت خود رجوع القری نمود و اشامیابی متنازه  
 ملک کامروب را متصرف شد و بجاروب غارت رفتند و نفیر و قطمیر و صامت  
 و مناطق آندیار را جبراً و کراً بمملکت خود برده و مردم اینیه و تخریب امکان پذیر داشت  
 آثار عمرانات نگذاشته و همه المملکت را قاعاً و صفصفاً سخت چون سلطان  
 شجاع بحال خود گرفتار بود کفره اشام فرصت یافت حوالی موضع گدی باری  
 که پنج منزل جبالگیر نگر است متصرف آورده در موضع تبس که قریب گدی باری  
 ستانه ساخته علم حسارت و شرارت افراشتند لکن چون خانخان بجبالگیر  
 نگر رسید چیزی در نظم و نسق امورات ملکی پرداخته نگاره های جنگی و توپخانه  
 و غیره آلات رزم مهیاساخته احتشام خان را بجا است جبالگیر نگر و انواع  
 آن گذاشته و رای میگونه داکس شجاعت را بمحاملات مالی و ملکی مقرر فرمود  
 سال چهارم از جلوس او رنگ رب بهادر مطابق گفته بهجری توپخانه و غیره  
 را براه دریا و خود با جمعیت دوازده هزار سوار هزار و پیاوه بشمار بر راه خشکی  
 از طرف کوپی که تهمانه سردی ملک بادشاهی بود روانه شدند و بعزم تسخیر ممالک  
 کوچ بهار و اشام سمنند غنیمت را گرم همپس سخت و در اندک فرصت بر  
 ملک کوچ بهار استیلا یافته تا کواهیسی مسخر نمود پس از آن افواج قاهره بانتراع



نعلقان و معتقدان خود بر نواری باده شاهی که از جهانگیر نگر طلبیده بود  
 برشته گشته نریمیت بجایانگیر نگر متغیر انداختن آن هم از راه خشکی  
 بتعاقب شتافت سلطان شجاع در آنجا هم مجال اقامت نیافته مابعد  
 چند راه ملک اشام پیش گرفت و از آنجا بولایت بر خنک رسید  
 بمرزبان آنجا که از نسل سادات بود پناه آورده و در همان نزدیکی در آن  
 ملک بخدا و مرزبان آن مرزبوم با جل طبیعی در گذشت چون در ایام  
 مرج سلطان شجاع پیم نراین راجه کوچ سوار است نموده با محبت انبوه بر  
 کلمات نواخت نموده جمعی کثیر از ذکور و اناث مومن سکنه آنجا را با سیری  
 برد و بقصد تسخیر ملک کامرواب که با وجود کوه استوابع آن است و داخل  
 ممالک محروسه بادشاهی بود سهوانا ته نام وزیر خود را بهم غفیر کیل کرد و از  
 دریافت این چیرگی و خبرگی راجه اشام نیز کوه اندیشی نموده با جمعی عظیم همراه  
 فرستاد و تری بسمت کامرواب روانه نمود میر لطف الدین شیرازی که فوجدار ملک  
 کامرواب بود از دو طرف کیل بلا بر خود متوجه دیده بسبب یاس از امداد و تنفیج  
 عدم کمک از حضور سوار گشته خود را بر ضیاع استعجال بجایانگیر نگر رساند  
 از در طاعت نجات یافت و سهوا ته نیز خود را در میدان گروه اشام نه  
 فحوی

جنگ خان برگشته با سوار شده عبیره نموده و متعاقب فوج دیگر هم سوار  
شد ازین طرف مردمان سلطان شیخ به مجبور رسیدن شریف خان مقابل  
شد نزدیک بمقتاد کسی که بر خشک فرو داده بودند کشته و خسته گردیدند دیگر  
کشته با از میان آب رجع القهری نمودند سلطان شیخ حکم بکشتن مجروحان  
کردن نعمت الدفیر و پوری مانع آمدند سلطان شیخ که بخدمت ایشان  
اعتقاد کمال داشت شریف خان راجع تمامی مجروحان حواله ایشان کرد ایشان  
بیمارخانه داری نموده بعد از مال جراحتها رخصت بکنشراستما نمودند اما سلطان  
محمد تقی با عجم خود ساخته جریده بملاقات آمد و انواع شفقت بزرگان از عجم  
خود دیده اقامت نمود سلطان شیخ دختر خود را باز دوای او در آورد سلطان  
محمد از طرف سلطان شیخ با عساکر بادشاهی که خانخانان و دلیرخان و غیره  
با کشتن جنونیت جنگها کرد آخر چون مزاج سلطان شیخ را غافل و کم نند  
یافت باز مراجعت کرده بکنشراستما بدوای او را بجا آورد  
بملازمینت پدر رفته محبوس گردید و حکم تعاقب سلطان شیخ بنام خانخانان  
بناکیر تمام ورود یافت القصه روزیکه دلیرخان و غیره از بسکه کما عبیره نمودند  
بسر دلیرخان با جمعی از مردم کاری غریق بحر فنا گشت اما سلطان شیخ مع

عالم گیر باز فراهم شد و محله نمودند شاه شجاع چون دید که بازی از دست رفت  
 ناکزیر عارف را را اختیار نموده خود را به بنگاله رسانید و دره تسلیم گدین و ساکنریگی  
 را استحکام در آن گرفت و شاه عالم گیر پادشاه نواب معظم خان حاکم آن سپهسالار را  
 بصوبداری بنگاله مامور و متعین ساخت و بخت و بدست و دو کس امرای نامدار مثل آقا  
 اسلام خان و دلیر خان و داؤد خان و فتح جنگ خان و احتشام خان و غیره  
 را بکردی سلطان محمد متعاقب شجاع برگشته خود بدولت مظفر  
 و منصور بدار خلافت مراجعت فرمود حکومت نواب معظم خان حاکم آن  
 چون نواب معظم خان خانجانش سپهسالار خلعت صوبداری ممالک بنگاله را  
 زیب قامت افتخار گردانیده با فوج دریا موج راه نور و بخت بنگاله شد  
 از آنجا که شاه شجاع در تسلیم گدین و ساکنریگی را استحکام داده بود عبور از آن  
 هر دو دره دشوار و گداز محال دانسته با جمعیت دوازده هزار سوار و اسب  
 برآه چهار کوزه کوهستان خود را در بنگاله رسانید چون افواج نزدیک رسید سلطان  
 شجاع در آن گیر و گرفتار استقامت خود ندیده علی و ورد بخان را که مایه فتنه و فساد بود  
 بقتل آورده خود در مانده آید مورجال بسته بخود داری کوشید چون افواج  
 مقابل شدند و آب کنک در میان حایل بود و روزی که شریف خان مایه فتنه فتح  
 جنگ

خواست که گشت رسانده مات کنند از آنجا که حقتعا جوهر عقل سلاطین را  
 فوق عقول جمہور خلاصی افزیده است و در تدابیر جنگ منصوب دارند آن والا  
 فطرت اسلاح فطنت بمقتضای الحرب خدعتہ خان مذکور را بطمع  
 وزارت فریب داده فرمود کہ اگر محمد شجاع را از قیل فرود آورده بر  
 اسب سوار نمائی بازی ما قایم میماند خان مذکور بطمع خام با خدا نعمت قدیم  
 شرطی که باختہ کشیوہ دغا بازی بکار برده بحضور محمد شجاع عرض کرد کہ فتح نصرت  
 نصیب اولیاء دولت و بیل بند قوج حریف شکست خورد ککن چون کوله  
 و بان و تیر و تفنگ از ہر طرف می آید سبادا در سواری قیل چشم زخمی رسد  
 صلاح دولت آنکہ بر اسب ارشوند باقبال خداوندی بادشاہ عالمگیر ازین خستہ  
 بطرفۃ العین در گوشہ کمان دستگیر کردہ می ارم ہمین کہ شجاع بر اسب سوار شد  
 خان مذکور خبر بجا ملگیر فرستاد آنحضرت فوراً بحکمت عملی شد دایہ فتح نواخت  
 و چون مردم سپاہ شجاع را بر قیل ندیدند یکبارگی غلغلہ فتح عالمگیر  
 و مقتول شدن شاہ شجاع در تمامی لشکر افتاد سپاہ تصدیق کشیدن  
 شاہ شجاع نمودہ یکبارگی راہ فرار پیمودند نہ ہر چند جد کرد سودی نہ بخشید  
 از آنجا مثل مشہور است شجاع بحیت بازی ماری اپنے مات مارا قوج

هندوستان گردید چون پست از رسیدن معامله انجام فرود شد و اورنگ  
 عالمگیر بر تخت نشست بود از دریافت این خبر عالمگیر با تمامی افواج هیندوستان  
 برای استیصال منفعت فرمود و در مقام کچوهه فتنین مقابل شده داد و مقابل  
 دادند و ملوغم شده قایم از هر دو سو فوجها چوکوهی بمیدان فشرده پا  
 سپاه از دو جانب چون زد یک شد رگد سپاه دهر تار یک شد  
 چو از هر دو سو کوفتن طبل جنگ کشادند شیران به پر خاش چنگ  
 ز کور کور که براند فروشن جانرا ز بشور گشت گوش ز نوب ز بند و  
 و زبان و تیر سلامت ز گیتی شد و گونگیر زده دارا که نشد بر هوا بهوشید  
 بر چشم عالم سما شد گرم در جاستانی سنا پیام اجل گفت در کوش جان  
 چنان برق شمشیر آتش فروخت کز نو خرم زندگی با بوخت ز بس آتش  
 حرب شد متعل بر افلاک بهرام را سوخت دل بعد از کشتش  
 و کوشش بسیار دست برد بشمار افواج عالمگیر مغلوب و منزم شد و بادشاه  
 عالمگیر با معدودی چند از امرا و خواص و جمعی پیاده های تفنگچی با پی ثبات  
 در میدان افشده فرزین بند تمور را در بساطه نبرد قایم ساخت علی  
 وردی خامیر بخش شجاع شاه بعزم دستگیر کردن آنحضرت رخ آورده  
 خواست

ضد محافظت آن مکان شده چندی متوقف شد مردم سیمان شکوه  
 بغارت و تاراج و قتل و اسیر برداشته متعاقب محمد شجاع مستنقظه  
 بمونگیر رسیدند محمد شجاع در انجایم مجال توقف ندیده بعزت یرق و باد راه  
 نوردند یکدیگر داخل اکبر نگر گردید افواج بادشاهی تا حدود صوبه پشته و بهار  
 و دخل خود آوردند اما چون اورنگ زیب عالمگیر مبادر به بازودی از دکن غریمت  
 منصور نموده در حدود دریدا با فوجهای انبوه مقابله نموده بعد مقابله بسیار  
 و خونریزی بیشمار شکست فاش یافته بش بهیم آباد شتافت و عالمگیر داخل  
 شهر شد سلطان محمد پسر کلان را بملازمت شاه بهیم فرستاده بادشاه  
 را نظر بند ساخت و داراشکوه را بعد محاربات بسیار بقتل در آورده در  
 ماه مبارک رمضان ۹۶۹ هجری بر سر سلطنت دارالخلافه بش بهیم  
 آباد جلوس فرمود و سلیمان شکوه هم از دی یافت خبر غریمت داراشکوه تعاقب  
 شاه شجاع گذاشته بش بهیم آباد مراجعت نمود محمد شجاع مناقشه داراشکوه  
 و اورنگ زیب طولانی تصور نموده میدان خالی دیده باغواهی علی وردی خان  
 و مرزا جان بیگ و غیره ارکان دولت بار دیگر آب رفته را در جوی شمسیر  
 بداعیه وراثت سلطنت بنگاله بالک کر درار خونخوار متوجه دارالخلافه

سنه مذکور از دار الخلافه کوجیده بدان مهم روگیرا گردیدند و بعد قطع منازل از  
 بلد بنارکس گذشتند در موضع بهار کوچه بمفاصله دو نیم کرده از بلد مرقوم برکنار آب  
 کنک واقع است بمفاصله یک نیم کرده از لشکرگاه محمد شجاع مضرب خیام ساختند  
 و طرفین بهوشیاری و خبرداری پرداخته در صد فرصت بوده از طرفی پیوسته  
 بنظرورغی آمد تا آنکه است و یکم جمادی الاول به سانه تبدیل مکان اواره  
 کوچ انداخته صباح آن باراده جنک مسلح و مکمل شده کوس جنگ نواخته بانگ  
 حلی الیورکش در دادند و بیکسر محمد شجاع که از خیردیر و ز غافل شده به  
 سیه صفوف قتال و ارایش آلات حرب و جدال پرداخته سرست  
 باده غفلت و بی خبری و محذور خواب شیرینی سحر کا بود بیک ناگاه مانند  
 بلای ناگهانی حمله برده از هر طرف ریختند محمد شجاع سراسیمه از خواب بیدار  
 گشته بر باد فیل سوار شده حرکت مذبحی کرد چون کاد از کار گذشته بود  
 و راجه جیست که دلیرانه از جانب میسر نزدیک رسید لا علاج عنان تاب  
 شده خود را بر نوازا که از بنگاله همراه رفته رسیده گشته هر بیت تند  
 براند و خزان و تو بجان و دو آب و کار خانجات را با تمامی اردو وقف  
 و تاراج ساخته بسرعت هر چه تمام تر از پشته گذشته بموگیر رسیده در

قاضی الانوارش محرم بودند تخیل عظیم در انتظام امور سلطنت رویداد  
 چون از شاهزادگان غیرداراشکوه که در حضور حاضر نبودند اعیان اختیار کی  
 بدست او داد و او خود را ولی عمر تصور نموده زمام حل و عقد امور سلطنت  
 بقبضه اقتدار خود مستحکم در آورده ازین جهت شاهزاده مراد بخش در کجرات  
 خطبه بنام خود خوانده و محمد شجاع در بنگاله اسم سلطنت بر خود اطلاق کرده لشکر  
 کشیده نموده به پٹنه و بهار رفت و از آنجا غریمت پشتر نموده متصل به بنارس  
 رسید داراشکوه از دریافت این اخبار در عین اشتداد مرض اعلیٰ حضرت  
 را تکلیف غریمت داد تا آنکه بستم محرم<sup>۱۳۶۰</sup> مطابق سی و یکم از جاکوس  
 رایت عظمی و صلاب از دار الخلافت شاهجهان آباد بسمت مستقر الخلافت  
 اکبر آباد منضت فرما شدند نوزدهم صفر مستقر الخلافت مخیم سردقات  
 عز و جلال گردید از آنجا داراشکوه راجه بستم که بجواری که عمره راجه با عظام  
 در کن رکن سلطنت بود یا چیزی از امرای کبار مثل لیرخان و صلابت خان  
 و ابنزکند و غیره امرای پنجهاری و چهارپزاری و غیره افواج پیشمار بادشاه<sup>۱۳۶۰</sup>  
 و لشکری فراوان از نوکران خود بآب توبخانه و سایر آلات حرب ببرداری سلیمان  
 شکوه مهین حلف خویش بجاک محمد شجاع تعیین نمود چنانچه چهارم ربیع الاول<sup>۱۳۶۰</sup>



عرف راج محل تخت اقامت انداخته هما بجا طرح عمارات عالیہ نمود  
مکانات دلنشین اوقات فرموده و نواب اعظم خان را که نایب و سر  
نشا هزاره بود بجا نیکو نظر فرستاد امورات منظم و نسق ملک که از رفتن اسلام  
خان برہم خورده بود مجدداً در ونسق تازه گرفت مدت ہشت سال منظم  
ونسق آن ملک پرداخت سال ہشتم از جلو کسٹ ہزارہ محمد شجاع  
بہ حضور طلب شد و نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت صوبہ  
آن ملک کو کسٹ نوبت بخور و تخت نظامت نواب اعتقاد خان بخلعت  
نظامت بنگالہ از حضور مخلص شد و درین ملک رسید و سال ششم  
نسق پرداختہ در سال بت دوم از جلو کسٹ ہجہا معزول شد و سلطان  
نشین بدلا کرت دوم نظامت این ممالک مسلم شد کیفیت حکومت  
شہنشاہی دیدیم و مال و حال او چون کرت ثانی ہزارہ محمد شجاع  
در بنگالہ رسید و بہ تخت سال ما کست قبول تمام در ضبط و ربط ملک  
سید احمد شہید و کسٹ و کامران و داد و مال کسی ام از  
شہنشاہی رسید و بہ تخت ہجہا معزول شد و بدنی  
سید احمد شہید و کسٹ و کامران و داد و مال کسی ام از

چون نواب اسلام خان ب حکومت صوبه بنگاله مسرتفا فرافراخت از انجا که  
 مردگاردان و سلیقه شعاربود بدو رسیدن در صوبه از رتق و فتق مهمات <sup>نظامت</sup>  
 کما ینفعی پرداخته اراده تنبیه اشامیان بد نهاد و تسخیر ملک کوچ مبار و اشام  
 پیش نهاد فاطمه نموده عنان غریمت بدان صوبه معطوف ساخت و ب جنگ  
 متواتره و قتال متکاثره تنبیه آن کرده شقاوت پزوه نموده محالات بادشاهی  
 از حیطه تصرف آن سنگ طینان بر آورده بر ملک کوچ مبار رفت و آن  
 ملک را ب جنگهای صعب مفتوح ساخته اکثر قلعات اشام را نیز منسخر <sup>ساخت</sup>  
 و در استیصال اشام شوم گریز جنگ و پیگار بود درین ضمن بحضرت <sup>وزارت</sup>  
 طلب اسلام خان از حضورش بهجت فرمان بنام نواب سیف خان اصد  
 یافت که نظامت بنگالیش هزاره محمد شجاع مقرر شد تا رسیدن شاهزاده  
 لوازم نیابت بجا آورده از امور مرجوعه آن ملک خبردار باشد اما چون اسلام <sup>خان</sup>  
 در عین گرمی گارزار عازم ملازمت حضور شد مهم اشام ماتمام مانند بلکه باعث  
 مزید شورش و فساد اشامیان بد نهاد گردید و این معنی در او آخر سال پانزدهم  
 از جلوسش بهجت رویداد حکومت شاهزاده محمد شجاع در سال دوازدهم  
 از جلوسش بهجتانی شاهزاده محمد شجاع داخل ممالک بنگاله شده در اکثر

بقاسم خان مفوض گشت نظامت نواب قاسم خان چون قاسم خان بخند  
نظامت صوبه بنگاله گل افتخار و اعزاز را زین دستار عزت و منقارت  
بدستور ناظمین ناحیه منظم و نسق امور نظامت پرداخته در تنبیه و اخراج  
فسد و ماسخی جمیله بتقدیم رسانید سال ششم از جلوس شاهجهان بر فرقه نصاری  
و پرتگیزی که در بندر هوگلی مسلط شده بودند قوی گشته نموده بعد جنگ فتحیاب  
گردید در جلد وی این فتح مورد تحسین و عنایات شاهنشاهی شد اما در همان  
زودی داعی حق را بیک اجابت گفت نظامت نواب اعظم خان  
بعد از آن نواب اعظم خان بخلعت نظامت صوبه بنگاله و خیریهات  
اندوخت و او از عمره ملکداری کما حقہ نتوانست برآمد و نظم و نسق برهم خورد  
تا آنکه اسماعیل سریشور کش بر داشته اکثر محلات و پرکناات متعلقه ممالک محلی و  
راتافت و تاراج نمودند و عبدالسلام را که با جمعیت هزاره سوار و پیاده بسیار در  
نواح کوآشینی رفته بود مع اموال و اجناس بیقیاس اسیر کرده بردند چون مساف  
مختصیه بر بندر حضرت خدیو گیهان شاهجهان معروض گردید اعظم خان مغرور  
شد و اسلام خان که در امور نظم و نسق ملکی مهارت تمام داشت و از امرای کبار  
چشمه تنبیه و خلعت صوبداری بنگاله مخلص شد حکومت نواب اسلام خان

کشته تا نماز گذارده متوجه مطلب شود ملازمان خواستند که کشته  
 گردانند و بساحل آرند مقدارن این حال بادی تند وزید کشته بجانب  
 دیگر بلرید بطوفان تند و تلاطم امواج کشته را غرق ساخت مگر مخان با  
 رفقای و مصاحبان خود استنای دریای فنا گشت و احدی از آن گرداب  
 هلاک کسر بساحل نجات نکشید نظاست نواب فدای خان چون  
 ست نخ غرق شدن مگر مخان بعرض والار رسید سال بست و دوم از جلوس  
<sup>۳۴</sup> سکه اسیری نواب فدای خان بحکومت بنگاله جیوه میا بات بر کلاه  
 افتخار زد و چون در آن ایام سوای اقامت نفی این ملک و خیل و عود  
 و غیره و قهره تحف و هدایا و زرقدار سال حضور نمیشد درین وقت برخلاف  
 مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه پیشکش نور جهان بیگم که مجموع  
 ده لک روپیه باشد داخل خزانه عامه میگردد باشند چون بست و نهم صفر  
<sup>۳۵</sup> سکه اسیری بادشاه نورالدین محمد جهانگیر در هنگام مراجعت از کشمیر در قصبه جاور  
 رحلت سفر آخرت نمود و ابوالمظفر شهاب الدین شاه جهان که در آن زمان  
 در حدود دکن بود خروج نموده تحسین تدبیر اصف جاه اصف خان بوقلع  
 و قلع برادران بر تخت سلطنت دہلی جلوس فرمود صوبه بنگاله از غیر فدای

در قلعه مشهد متحصن گشته با استحکام پرداخت. زندگانی شاهجهانی عازم سمت  
وکن شدند و نهایتاً بعد رسیدن آنجا مکرراً عرض بخدمت شاهجهانی فرستادند  
آنکه از رسوخ عقیدت نمود و از انظر فستمال گشته بخدمت شاهزاده عالی  
مرفق اندوخت. لهذا صوبه بنگاله از تغیر خانه زاد خان بکرامت خان  
بمکرّم خان و لد معظّم خان مقرر گردید و ولایت پشته بمبرز ارستم صفوی تفویض گشت  
گویند و در یک روز نظامت بنگاله از تغیر خانه زاد خان بنام نواب مکرّم خان  
در شاهجهان آباد نوشته شاه نعمت اللہ فیروز پوری قصیدہ در مدح خانہ زاد خان تو  
فرستاد و در قصیدہ یک بیت کہ مشہور معرّضی او بود داخل کرد و آن این است  
من در ہوایت ای گل خندان چو عنبر لیب سرو تو نو بہار و  
تماشای دیگران خانہ زاد خان چون این بیت مطالعہ کرد بر تعیری خود مطلع شد  
کہ در عالمی خود نمود و بعد یک ماہ فرمان تغیری با در رسید نظامت نواب مکرّم خان  
بکرامت خان و یکم از جلوس مطابق فرستاد مکرّم خان بنظامت صوبہ بنگالہ  
فرستاد و فرستاد چند ماہ ہمیشہ نگذشتہ بود کہ بحسب اتفاق فرمان بادشاہ  
فرستاد کہ در وقت خانم صوفی سواری گشتہ با استقبال فرمان  
شدت چہ وقت شد عشرت زد یک شد بلا زمان فرمود کہ گشتہ را بر کنار  
کشند

سنیه مشغور گردید و پیش نهاد خاطر کش اینک اگر حرف بزناموس و  
 مال و جان او آید هرگاه کار بجان و کار دباستخوان رسد حتی الامکان پسر  
 عزت ناموس خود داشته با اهل و عیال نثار شود و چون خبر رسیدن او  
 معروض حضور اقدس گردید اول حکم شد که تا او مطالب کسر بادین  
 را بدیوانیان اعلیٰ مفروض نازد و مدعیان خود را بر طبق عدالت  
 راضی نماید راه کورنش و ملازمت سرودست بعد از آن بر خود ار  
 پخواست نقشبندی را بحکم شاهنشاهی خان مذکور دخت خود را با وی  
 منسوب کرده بود بحضور طلب فرموده بخواری و معزتی تمام تا زمانه با  
 زده دست کردن بسته کسر برهنه بزنند آن کسر دندمهاست خا هنگام  
 صبح با جمعیت خود سوار شده مراتب عبودیت و بندگی را ترک کرده  
 گستاخانه و بے باکانه دروازه گلاب باری را در پی شکسته با چار و پانصد  
 راجپوت بدرون رفته مراکم کورنش و زمین بوس تقدیم رسانید  
 بلاکسیر و شکار سمیت منزل خود مراجعت نموده القصره چون موکب  
 شاهجهان بصوب سمرقند رفته بود بمهابت خان حکم شد که غریمت بسمت  
 سمرقند نماید و در همان ایام شاهزاده پرویز وفات یافت اما چون شیرخان

مرفص شده به بنگاله شتافت و احکام بنام زمینداران آن ملک صادر شد  
 که دست تعرض از دارالخجالت کو ماه گذشته او را روانه بملازمت سازند و از آنجا  
 بیدمانی آمده به مهابت خان ملازمت نمود اما چون خبر آمدن او نزد خان موصوف  
 بعرض حضرت من هتاشاهی رسید فرمان جماعت مطاع بنام مهابت خان بدین  
 مضمون عزا صادر یافت که در زندگداشتن آن بدفرجام و مصلحت بخاطر  
 آورده میباشد که بمجدد اطلاع بر مضمون فرمان سران سرگردان تیره بلجالت  
 و ضلالت را روانه حضور پر نور سازد و خان معز الیه و الارا کار بندد و سرش  
 برید و بدرگاه جهان پناه ارسال داشت و چون مهابت خان فیصله کرد در صوبه بنگاله  
 و بطوریکه آورده بود بدرگاه آسمانجا به ارسال داشت و نیز مبالغه خطیر از مطالبات  
 سرگرد بدراومی برآمد لهذا فرمان شد که عرب دست غیبت نزد خان مشار  
 رفته فیصله را باز یافت نموده بحضور والا شتابد و بگوید که اگر او را حسابی  
 خرد پسند باشد بدرگاه والا حاضر شده مطالبه بدیوانیان عظام مفروض  
 سازد مهابت خان نخست فیصلان روانه بابرگاه عالم پناه ساخت پس  
 پس از آن بسر خود خاد زاده خانرا بصوبه داری این ممالک بنگاله مقرر داشته  
 خود با جمعیست جاری پنج هزار را چپوسته خوخنوار میگزیند عازم استیلام عتبه

که زمینداران از هر طرف محاصره نموده طرق مسدود نموده اند ازین عمر برآید  
متوکل را ستم از خود و الامتغور هم نشان داده از آمدن او مایوس شده جماعتی  
که مصدر بر دولت توانمند شدند نیز در رکاب نمائند بود و اعلام  
با خاطر پر آشوب یا شفقگی تمام پسر داراب خان را حواله عبداللہ خان  
فرموده با کیز نگر مشتافتند و کار خانات بیوات را که در انجا گذرشته بود بمحرم  
گرفته از پیمان راه که از دکن آمده بودند علم مراجعت افراشتند عبداللہ خان  
از دریافت بے ادای و بد طینتی داراب خان پسر جوان او را مقتول ساخته ابله  
دل شکست هر چند که شاهزاده نشان فرستاده از قتل او مانع شد بود اما موثر نیفتاد  
و چون خبر نهضت شاهجهان از بنگالہ بصوب دکن بعرض بادشاه رسید  
فرمان شد که شاهزاده پرویز که بتعاقب شاهجهان بے بنگالہ رفته است مخلص خان  
بر کبیل استیصال نزد شاهزاده مذکور رفته کسراولی نموده ایشانرا بامرای عظام  
روانہ دکن نماید لکن شاهزاده پرویز صوبہ بنگالہ را بجایگیر نواب خان و پسر  
خانہ زاد خان تنخواہ دادر عیان معاودت بصوب دکن معطوف داشتند مقرر  
شدن صوبہ بنگالہ در جایگیر نواب مہابت خان و پسر و چون صوبہ بنگالہ  
بجایگیر نواب مہابت خان و پسرش خانہ زاد خان مقرر شد از خدمت شاهزاده



شاهزاده بودند و عبداله خان که بجانب دست راست بانگ فاصله  
 استاده بود احدی نماد در بنوقت تیری به اسب سواری خاصه شاهزاده رسید  
 عبداله خان چون دانست که شاهزاده عالیقدر از میدان عنان تاب نخواهد شد  
 جلو گرفته بالبحاج و اقتراح تمام از میدان برآورده اسب سواری خود را  
 پیش کشید بالتماس بسیار سوار ساخت بالجره از زرنگاه تار بهنگس عنان  
 سارعت باز نگشید چون در همان ایام شاهزاده مراد بخش قدم بعالم مشهور نهاد  
 بود و کوچای طولانی متعذری نمود لهذا ایشان را در ظل حمایت ایندوستان  
 سپرده خدمت پرست خان را با چندی از بنده های معتمد خدمت ایشان  
 مقرداشته خود بادگیر شاهزاده ها و پرستاران حرم دولت با کمال استی  
 و وقار بیت پشته و مهار علم نهضت افراشتند در بنوقت عرایض  
 دنیا داران دکن علی الخصوص ملک غبر حبشه متضمن بر التماس توجه  
 بدانصوب مکرر رسید و شاهزاده بعد از آن عطف عنان داراب خان سپر  
 خانخانان را که سوکنه داده بکومت و حراست صوبه بنگاله فرستاده بودند  
 طلب فرمودند که در کوچ خود را بلازمست رسانند داراب خان از ناراستی  
 و درشت خوئی صورت این معنی از خیال دیگر بخاطر آورده عرضداشت نمود  
 که زمینداران

و لے فوج شاہی بسان نجوم یا بر افواج مستزاده کرده هجوم یا گرفتند کزدنش  
 دران داوری یا چو برگرد انگشت انگشتی یا ز افواج شهبان را پی بیم یا بغن  
 شجاعت بے مستقیم یا بدین گونه این چیرگی یا چو دید یا نیارود در دل هر اسیر  
 تنی جز ز انقوم همراه او یا رها کرده بر فوج اعدا جلو یا بر انگشت اسپه چو  
 شیر می جنگ یا بر آهت تیغی بزرگ نمنگ یا بیک حمله در آن  
 صفها درید یا بچستی بقوم مخالف رسید یا کس کوم شدش در راه  
 زان سپاه یا سرش را بر انداخت بر خاک راه یا و لیکن جوانان جنگ  
 از ما یا چو دیدند که ناگه آمد بلا یا ز هر جانب اسپه بر انگشتند یا بران تن  
 بهلوان ریختند یا شش را به شمشیر کردند چاک یا ز مرکب بر انداختند  
 بخاک یا دگر از سران سپاه و خدم یا نیارست بر یارانش زد قدم یا  
 گوله اندازان از معاینه این حال توب یا را گذاشته پس پاشند  
 و تو بخانه بدست مردم بادشاہی اقتاد دریا خا و غیره افغانان و دیگر سر  
 داران سپاه جنگ ناکرده یا بگرز نهادند افواج بادشاہی از اطراف  
 و جوانب چون حلقه سپر کار سربم آورده ش هزاره را چون در میان  
 گرفتند سوای فیلان نشان و طوبخ و فور چیان خاصه شست

چون عساکر پادشاهی قریب چهل هزار و لشکر شاهجهان از ده هزار  
 زیاده نبود لهذا دولتخواهان شاهجهان مصلحت در صف جنگ نمیدیدند  
 راجع بهم پسراناکرن برخلاف دیگر خروایان پای جمالت افشوده  
 بطور راجه پوتان بمبالغه و اغراق تمام اصرار و استبداد نمود که بدون  
 جنگ صف رفاقت من متصور نیست ناگزیر شاهزاده و الاجاه پسران و  
 را اہم دانستہ با وجود قلت سپاہ قرار بجنگ صف داد از طرفین ترتیب  
 صف نموده با بجنگ قائم نمودند ملول و زطر فین افواج بستند  
 ہمہ خیمہ و تہ و نیزہ بکف ۱ بمیدان فشر دند پای قتال ۲ شد آتش  
 حرب در اشتعال ۳ تخت از دو سو توب بندوق دیان ۴ شد  
 بر سر فوج آتش نشان ۵ زد و دارا بہ ازان دو سپاہ ۶ تو گفتی کہ برخاست  
 ابر سپاہ ۷ ہمہ گولہ باران برنگ ترنگ ۸ نمودار گردید طوفان مرگ ۹  
 سرودست پہلوی و پای کسران ۱۰ بروی ہوا بود ہر سو پران ۱۱ ز خون  
 ہر طرف گشت نہری روان ۱۲ چو ماہی تن پہلوانان طیان ۱۳ بہر سورا  
 نیر خارا شکاف ۱۴ بہر تن کہ پیشرفت بگذشت صاف ۱۵ ز تیغ و  
 سنا سید با چاک چاک ۱۶ تن پہلوانان فتادہ بخاک ۱۷

جای خود گذاشته نزد مرزا رسم باله اباد رفت و عبدالجلور نیز در قصبه جویست  
 که آنروی کنک مقابل الہ اباد واقع است رسیده معسکر آراگردید و چون کنک نامی  
 کلان از بنگاله همراه رفته بود بضرب توپ و تفنگ از آب عبور نموده در محوره  
 الہ اباد لشکرگاه خست و موکت اقبال شش هزاره شش ہتھا در جوینور نزول اجدال فرمود  
 جنگ نمودن شش ہتھا با عساکر بادشاہی و رفتن بہ سمت دکن چون خبر غریمیت  
 شش ہتھا بصوب بنگالہ و او دیہ بعض شش ہتھا ہی رسید ہزارہ پرویز و مہابت  
 خان کہ در دکن بودند فرمان کہ از انجا بر جناح استعجال متوجہ صوبہ الہ آباد و بہار شوند تا اگر  
 ناظم بنگالہ را نہ موکت ہتھا نہ تواند شد ایشان با عساکر حضرت مامور بمقابلہ پردازند  
 و مقارن این حال خبر کشتن نواب ابراہیم خان فتح جنگ ناظم بنگالہ سامو  
 اشوب شد لہذا مکرر فرامین تباکید تمام اصدار یافت شش ہزارہ پرویز یا مہابت خان  
 و دیگر اہل صوبہ بنگالہ و بہار عنان معاودت منعطف ساختند چون سران  
 لشکر شش ہتھا کشتہ ہا را بجانب خود کشیدہ گذر نامی آب کنک مستحکم  
 و مضبوط نموده بودند ازین محرضی متوقف شد بہ تردد تمام موازی نمی  
 منزل کشتہ از زمینداران بدست آورده و بر ہمنوئی آنها گذری برای عبور  
 اختیار نموده از آب عبور کردند و زنی چند طرین بمقابلہ ہمدگیر صفر افتادند

سنهوار خان همراه گرفتند و راجه پیهم پسر راجه کرن را با فوج گران برسم  
 منفلا بصوب پٹنه گسیل کردند متعاقب خود با عبداللہ خان و دیگر بندگان  
 رایت عزیمت افراشتند چون صوبہ پٹنه دریتول شاہزادہ پرویز مقرر بود  
 مخلص خان دیوان خود را بحکومت آن ملک مقرر داشته الہ آباد خان پسر افشار خان  
 دکنیہ خان افغان را بفوجداری آنجا گذاشته بودند بجز رسیدن راجہ پیہم پای بہت  
 آنها متزلزل شدہ از جارت و انقدر قوت در دل نیافتند کہ حصار پٹنه را  
 مستحکم نموده تا رسیدن کوہک متحصن شوند از پٹنه برآمدہ بجانب الہ آباد  
 شتافتند راجہ پیہم با تحریک سیف و شمشیر در آمدہ صوبہ بہار را  
 متصرف شد و متعاقب شاہزادہ جانشینش رونق بخش و جاگیرداران  
 آن صوبہ بشرف ملازمت شرف گشتند رسید مبارک کہ قلعہ داری پٹنا  
 بذر او بود قلعہ را بزمیندار سپردہ بشرف استقامت عقبہ سینہ شاہزادہ مشتافت شاہزادہ  
 عبداللہ خان را با فوجی بہ سمت صوبہ الہ آباد و دریا خان را با جمعی بطرف صوبہ اودہ تعیین  
 فرمودند و بعد چندی بیرم بیگ را بحکومت صوبہ بہار گذاشتند خود نیز را بایت  
 عزیمت با نظرف افراشتند و پیش از آنکہ عبداللہ خان گذر جوہر عبور نماید  
 جاگیر قلینچا پسر خان اعظم کوہاکہ بخدمت جوہور اختصاص داشت ہراسان شد

از اطراف هجوم آورده بر خیمهای جان مستان کارش تمام ساختند و فتح  
 نصیب اولیای دولت شد هزاره جوان بخت نشد و جمعی که در حصار  
 مقبره تحصن داشتند از دریافت این واقعه مضطرب شدند درین هنگام نقیبه  
 که از بند کای شد هزاره پشای حصار رسیده بود آتش دادند و جوانان پیکار  
 بر نه گرم گیر از اطراف و جواتب دودیه بحصار درآمدند درین حمله عابد خان  
 دیوان و میر تقی بخش و جماعتی دیگر از مردم روستا کس بر خم تیر و تفنگ  
 جان نثار شدند و حصار نیز مفتوح شد مردم قلعه اکبری سرو پا برهنه گریختند  
 و گروهی که گرفتار عیال رفته رقبه نشان بودند آواره ملازمت کردند چون عیال  
 و اطفال و امت و اموال ابراهیم خان در جبالگیر نگر بود و موکب شد بهجما از راه  
 دریا به انطرف عازم شد احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان که پیشتر بدان جا  
 رسیده بود جز اطاعت چاره ندیده بوسیله مقران درگاه ملازمت نمود و وکلای  
 را که بضبط اموال ابراهیم خان مورشند سوای امت و اقمشه و فیل و عود و عنبر  
 و غیره نفایس حمل یک رویه نقد بضبط درآمدش هزاره بلند اقبال  
 دارانچا پس خراجخانان را که تا حال مقید بود از قید بر آورده سوگند گرفتند  
 حکومت بنگاله با و نفول بض کردند و زن او را با یک دختر و یک پسر

پششت و عبداللہ بخا بہادر فیروز جنگ بنیر چند کروہ بالا رفتہ بر منوکی  
 زمینداران از آب گذشتہ بدربانچ پیوست بالاتفاق در زمینے کہ  
 یکطرف بدربان متصل و جانب دیگر جنگل عظیم بود پای ہمت افشردہ  
 نبرد آراستند ابراہیم خان از آب کنگ عبور نمودہ متوجہ میدان کارزار  
 گشت سید نور الدین را کہ از منصبدار آن بود یا ہشت صد سوار ہراول و  
 احمد بیگ خان را با مقتصد سوار طرح ساخت و خود با ہزاران سوار پیادہ  
 در غول پای نبات استوار کرد و بعد مقابلہ فستین جنگ عظیم واقع شد  
 نور الدین با قامت نیارودہ از جای خود متحرک شد و جنگ با احمد خان  
 رسیدی مردانہ با جنگ قائم نمودہ زخم های کاری برداشت ابراہیم خان  
 از مشاہدہ ابن حال صبر نمودہ جلو نیز تاخت درین تاختن سر رشتہ افواج  
 از انتظام رفت اکثری از رفقای او عار فرار اختیار نمودند و ابراہیم  
 خان با مدد می چند پای غرت در میدان افشرد ہر چند مردم جلو او را گرفتہ خواستند  
 اران در طم ہلاک بیرون کشند قبول نہ نمودہ گفت وقت من مقتضی این  
 کار نیست قبول نہ نمود گفت وقت من مقتضی این کار نیست چہ بہتر  
 ازین کہ جانتار شدہ در زمرہ نمک حلا لا شمرہ شوم مقارن این حال مردم  
 از اطراف

بود و آنقدر جمعیت که از هر طرف محافظت ضیاعی باید توان نمود با خود داشت  
 لهذا در مقبره پسرش که حصار مختصر داشت تحصن جست درین حال جمعی از بندها که  
 متعینه تمانه جات بودند آمده حصار مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون  
 آتش تیر و تفنگ مشتعل گشت درینوقت احمد بیگ خان هم رسید  
 داخل حصار شد از این اود لهای محصوران فی الجمله تقویت پیدا نمود چون  
 اهل و عیال کثیری در آنطرف آب بودند عبداللہ خان و دریا خان افغان خواستند  
 که از آب گذشتہ بدانطرف لشکر آراستند و ابراهیم خان از دریافت این معنی مضطرب  
 شد و احمد خان را همراه گرفته کسر السیم بدینسوشتافت و دیگر مردم را بجا رست  
 مقبره گذاشت و کشته ها جنگلی پشته از خود گسیل کرد تا کسر راه بران فوج  
 گرفته نگذارد که از آب گذرانیده شود اما پیشانی رسید کشته ها دریا خان  
 دریا گذشتہ بود ابراهیم خان بعد و قوف این معنی احمد بیگ از آب گذرانید  
 بر دریا خان فرستاد چون مقابل هم شدند بر کنار آب بین الفرقین جنک صعب  
 رویداد و جمعی کثیر از ہما میان احمد بیگ مقتول شدند احمد بیگ محال قف  
 و تاب متفاوت نیدہ مراجعت نمود ابراهیم خان جمعی از جوانان خوش اسب  
 بر جناح استیصال بدور رسیدند دریا خان از دریافت این خبر گروہی چند



بود رسید بدرباری حیرت فرود رفت با آنکه افول کوه مکی او در سر حد ملک  
 و دیگر آنکه متفرق بودند در اکبر نگار عرف راج محل مای همت افشوده باستم حکام  
 حصار و فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و اسباب لازم برداشت درین  
 حین نیشا نژاده بنام او صد دریافت مضمون آنکه بحسب پیر آنچه سرشته  
 بود از قوه بفعل آمد اکنون که از کفر و فری با این طرف شد اگر چه در نظر  
 همت ما وسعت این ملک جزو نگاه نگاهی نیست و مطلب اندین  
 عالی تر است لیکن چون این سرزمین پیش ما افتاده کسری هم نمیتوان  
 گذاشت اگر او را رده رفتن بدو رگا باد نهای داشته باشد دست تعرض  
 از جا و مال و ناموس او کشیده میفرمایم که بخاطر جمع روانه دهلی نشود و اگر توقف  
 درین ملک مصلحت داند اندین ملک هر جا که پسند نماید اختیار نموده  
 اسوده مرفه الحال نشسته با ابراهیم خان در جواب نوشت که بندگان حضرت  
 این ملک به پسر غلام خود سپرده اند کسری است و این ملک تا جایی که میگویم  
 خجسته ها نمیگزیند معلوم از حیات بحلول الکلیت چه مانده است اکنون سوای این بزرگ  
 ندارم که حقوق تربیت ادا نموده در راه و فاجان تشار شد بعبادت شهادت  
 فائز شوم انقله ابراهیم خان اول فرست که در قلعه اکبر مگر متحصن نشود اما چون قلعه کلان

شدن ابراهیم خان فتح جنگ چون موکب مشایخمانی در ولایت اودیه  
 رسید احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان ناظم بنگال که از قبل عزم خود نیابت اودیه  
 داشت در آن آوازه بر سر زمینداران تواجزفته بود بیک ناگاه خبر شیر آوری  
 مشایخان در یافته نقد سمیت در بافت و دست ازان هم بازداشته بموضع سلی  
 که جای حاکم نشین آنصوبه بوده است مراجعت نموده نقد و جنایات  
 خود را همراه گرفته یکبارگی از پیله دوازه گروه سمیت بنگال واقعه رفت  
 و در آنجا نیز محال اقامت ننیده به برد و آن نزد صالح بیگ برادرزاده جعفر بیگ  
 رفته کیفیت واقعه ظاهر شد صالح بیگ تصدیق رفتن آیات منصور  
 مشایخان نمیکرد درینوقت نوشته عبداللہ خان بطور استمال نیام  
 صالح بیگ رسید او مشتمل شد قلعہ برد و انرا مستحکم نموده متحصن گشت  
 و چون بردوان مضرب خیام فلک احتشام کشید عبداللہ خان بمحاصره پرداخته  
 قافیه بردی تنگ بست چون کار بدشواری کشید و ابواب کوکام سد و  
 شد لاعلاج عبداللہ خان را دید خاموصوف فوطه در گردنش انداخته بحضور  
 اقدس آمد و چون این خار از راه برداشته شد آیات دولت بطرف  
 راجع محل ارتفاع یافت و چون این خبر بابر ابراهیم خان فتح جنگ ناظم صوبه بنگال

طرفین باشد گوشت پخته با آن دلیجی خود خانخانان را در خدمت فرموده در آب  
 خنک را با فرزندان او در خدمت خود نگاه داشتند و مقرر شد که من و البته منظر  
 آب متوقف شده بمراسلات ترست مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح  
 در خدمت خانخانان انتشار یافت مردمانیکه بر کنار آب تعیین بودند لوازم  
 حزم و احتیاط را گذاشته سر رشته استحکام گذرای آب را از دست دادند و شجبه  
 در حالتیکه اینها در گران خواب غفلت بودند جماعتی از جوانان کارگذار اسپان  
 بآب در زده مردان عبور نمودند و نورش عظیم برخاست مردم از هول دست و  
 پا گم کردند بزم یک دست مذاق کوتاه دیده پای همت نتوانستند افسرد  
 و تا خود را صحیح کنند مردم بسیاری از آب گذشته بودند خانخانان با حرفه سو گزند  
 از لوح خاطر زده و دانه فادر نور دید و نوس میوفای را گرم همیز نموده به  
 مهابت خانبیست بیو یک منفعول و خجل حد را بخد مت شاهزاده عالیقدر رسانید  
 شاهزاده از دریافت بیوفائی خانخانان و عبور لشکر بادهشاهی از آب نرسد توقف  
 در برانپور قرین مصلحت ندانسته در عین شدت برشکال و طغیان آب از دریای  
 بتنه عبور فرموده از راه ولایت قطب الملک بصوب اودریه رایت  
 نهضت افراشت ذکر رسیدن موکب شاهجهانی در بنگاله و کشته  
 شدن

تاقی کنایه می رنده و بفرار آوردندش بهیچا از اطمینان این حال باقی ماند پس خود  
 طلبیده از آب غریب بصورت فرموده گشته بار بار با نظرف کشید و بر سر یک تخت نشسته  
 با جمعی بکران آب گذاشته خود را فاخته و عبد المرحوم و غیره بصوب قلعه اسیر پور  
 رفته محمد تقی بخش نوشته فاخته را که نه تنها نزد مهابت نرفته فرستاده بود گرفته خدمت  
 شاهزاده من بهیچا آورد و درینوا مکتوب این بیت نوشته بود سه صد که بنظر  
 میدارند و در نه پرندی زبانه آرامی شاهزاده او را با آب در آب پاش  
 از خانه طلبیده گشته آن نامه را در جنون بیجا نمود و وی جواب معقول نیازست داد و همراهِ  
 با فرزندانش متصل دولتی فاخته نظر نزدیک داشت و غافل به مضمون دست راست آمد  
 مهابت خا پنهنانی نوشته با فرستاده فاخته از آن را بسنخه مردم فرستاده بود  
 و فاخته با طریق مشورت خدمت من بهیچا التماس نمود که چون زمانه جاری است  
 اگر چیزی بمقتضای آنکه بر زمانه باقی است از دیو بازمانده بزرگ طرح صلح  
 اندازند قرن مصالح و موجب وفاسیت بندای خدایان بود من بهیچا اخذ می شد  
 فخر را و در عظیم بند گشته فاخته از آن راه خلوت بردا و اول بسو گزند مصلحت خاطر خود را  
 از طرف او مطمئن ساختند و او دست معصیت برد و بغلاط و شداد سو گزند خود که بر گزند  
 از انجمن روی اخلاص متباد و طریق بیوفائی نه بیاید و در این قرن صلح و غیره خوانی

بای همت خود را بر جای داشتن نتوانستند از نظر فتنه رفتن عبدالعزیز و ازین  
 طرف آنکه بزرگوار را بکر اجیت افواج را از لطف انداخت و دست دل لشکر را از کار بست  
 اخر روز افواج طرفین بجای خود مانده قرار گرفتند الحاصل میگردید که بنشینای از  
 اکبر آباد بصوب اجیر منصب فرمود و شاهزاده منجه را بجانب ماند و راست را اجیت  
 برافراشت و بسپه و پنجم ماند کورن شاهزاده پرویز را با عساکر پیشی را بقاقتب شاه اجیر فرست  
 نمودند و عنان اختیار شاهزاده و نظم و نسق امور عساکر بصواب دید رای مهتاب <sup>خان</sup>  
 مفوض شد و چون شاهزاده پرویز را عساکر نصرت ماثر از کربوه چاندان عبور نموده بولایت  
 ماند و در آمدن پنجاه یا جمعیت خود از قلعه فرود آمدند و رستم خان را با جمعی بمقابله فرستادند  
 بهاولالدین بر قنداز از مخصوصان رستم خان که در سلک بندگان منسلک بود از دست  
 شاه محمود موافقت گرفته در کاین فرصت نشست و قتی که افواج طرفین برابر هم صف <sup>آرا</sup>  
 کردند رستم خان ایستاد و بکسی خود را بکسر شاهای ملحق شد این رستم  
 خان بدو شرکت را شاهزاده والا قدر از منصب که پیشه بود الامایه پنجهاری و خطاب  
 رستم خان خواسته بصوبیداری کجرات کسر فرار فرموده بودند و اعتماد کمال بر وی داشتند  
 درینوقت که امیر اسرار سپاه ساخته <sup>مقتل</sup> شاهزاده پرویز تعین فرمودند حقوق تربیت  
 چندین ساله را بر طاق <sup>۳</sup> اعتماد از میان برخواست اکثری حاده پیمای شورش

بمقابلہ شتابدا احتمال دارد کہ کار بجای رسد کہ تدارک پذیر نباشد لہذا با خانخانان و  
 بسیاری از بزرگای از راہ راست عطف عنان نموده بہت کردہ جانب جنوب رفتند  
 و ابراہیم بکر باجیت و دربان پسر خانخانان را با جمعی از بندگان بمقابلہ لشکر فیروزی  
 گذاشتند تا اگر فوجی بہتر یک ہیگم متعاقب تعین شود نامبرہ ما سہ راہ آنہا  
 شوند تا وقتیکہ فتنہ اطفا پذیرد و تاریخ بہسم جمادی الاول ۱۰۳۲ خضر معاودست  
 من ہزارہ شاہجہاں معروض حضور گردید ہیگم بہتر یک مہابت خان اصف خان و خواجہ ابوالحسن  
 و عبداللہ خان و لشکر خان و فدای خان و نوارش خان و غیرہ با جمعیت بہت و پنچہ ہزار سوار بمقابلہ  
 بر گماشت از ان طرف ابراہیم بکر باجیت و دربان خان ترتیب افواج نمودہ در برابر آمدند  
 و از طرفین بیک تیر و تفنگ اقدام نمودند چون عبداللہ خان با شاہجہاں یکدل بود  
 داشت کہ ہر گاہ افواج با ہم مقابل شوند بہ وقت فرصت خود را بخدشت من ہزارہ والا بتا  
 رسنم درین وقت قابو یافتہ جلو ریز بلنکرش ہزارہ میوست ابراہیم بکر باجیت کہ  
 ارادہ عبداللہ مطلع بودن دان و فرجاً نزد دراب خانشتافت تا نوید آمدن اور ساند  
 قضا را کلولہ تفنگ بر پیشانی ابراہیم رسید فی الفور بیفتاد ازین ممر سرشتہ انتظام  
 افواج من ہزارہ از ہم گینخت با آنکہ مثل عبداللہ خان در شاہجہاں فوج ہر اول بادشاہی را  
 منہدم ساختہ بلنکرش ہزارہ متفق شدہ بود تا ہم دراب خان و غیرہ در ان لشکر

۱۹۳  
حضور سرایه افتخار اندوخت و بشرف و کلیل شاهزاده پرویز حکم  
شد که بزرگت تمام شتافته شاهزاده پرویز را با لشکر صوبه بهار بحضور آورد  
و چون بیگم از جدائی برادر اضطرار خاطر داشت بهما سال دوم ماه اذر حکم کند که اصف خان  
عطف عنان نموده بدرگاه رسد القصه اینجا از دریافت خبر مقدمات مذکور و  
به اتفاق حضرت شاهنشاهی و نقار خاطر نوحه بیگم مقرر نمود که قاضی عبدالغفر  
متوجه درگاه والا شده مطالب این را بجز بهایون رساند و پیش از فراهم آید  
عسکر از اطراف اقطار ممالک و رسیدن شاهزاده پرویز خود بخود دست بدر بگوید  
مستجاب بکتمیل که خبر فتنه فرو نشیند فی الجمله قاضی موصوف بر کنار آب بود باین در  
لشکر فروری شد از اینجا که خاطر بهایون باغوائی بیگم آشفتنگی تمام داشت قاضی را  
بنده خود خنده بمهابت خفا حکم شد که او را مقید دارد درین نزدیکی شاهنشاهی بیگم با خوا  
قوه بانه بنموده آمد در فتحپور مضرب خیام ساخت و موکب اقبال بادشاهی  
تشریف بآید جمعیت فرموده و سائر اماران و منصبداران محالات جاگیر خود را آمده بهار  
فرستادند و جمعیت تشریف بآید بدار الخلافت دهلوی جمعیت موفور فراهم  
آمد و بیرون رفتند و بیرون رفتند حکم شد که یک گروه پیشتر از اردوی معلی  
فرستاده و بیرون رفتند و بیرون رفتند و بیرون رفتند و بیرون رفتند

بهار بدیوانی شش هزاره امتیاز یافته بود مع عرض داشت روانه حضور شد  
 تا باب یاری ملاحظت و مدارا بهیچان غبار فتنه را تسکین دهد و آرام واد  
 از میان نرود از آنجا بیکم در مزاج بادشاه تصرف تمام داشت او را راه سخن نداده  
 بی حصول مطالب رخصت مراجعت داد و بمقتصدیان درگاه اعلیٰ  
 حکم شد که محالات متعلقه بشهریان را که در سرکار حصار و میان دوا<sup>ست</sup>  
 واقع است بجا گیرند شهر را تنخواه نمایند و بستان هزاره بلند اقبال فرمائند  
 که صوبه دکن و کجرات و مالوه بان فرزند عنایت کش ازین صوبجات  
 در هر جا که خواهند اقامت نموده بقبضه آنحد و پدر دارند و جمعی از بزرگان اجمعت  
 یورش قندهار طلب کرده است بر کسبیل استعجال روانه حضور نمایند و غره  
 خور داد سال هجدهم از جلوس<sup>۱۳۱۳</sup> اصف خان بصاحب صوبگی ممالک  
 بنگاله و اودیسه ستوری یافت چون صبیحه اصف خان در عقد ازدواج شاهی<sup>۱۳۱۳</sup>  
 بود بعضی نکاحین اصف خان را بجانب دارمیش بهیچا متهم داشته بیکم<sup>۱۳۱۳</sup>  
 باین آوردند که مهابت خان را که از قدیم با اصف خان خصومت دارد  
 و باشاه بهیچا به اتفاق است از کابل باید طلبید و فرامین عالم مطاع و نشان  
 های بیکم بطلب او صادر گردید مهابت خان از کابل رسیده بسعادت ملازمت



من اهیجان خرمان باین مضمون رسانید که شاهزاده بر ضیاع استعجال با انور  
 و تو بخانه و اقبال متوجر لازمست حضور گردن شاهزاده از برانپور رخصت فرود  
 در ماند و رسید موعوض داشت که موسم برسات نزدیک است ایام بارش  
 در قلعه ماند و گذرید متوجر درگاه خود بدیند و پرکنه دهلپور را بجا گیر خود التماس  
 نمود و دریاخان افغان را بجا است آنجا تعیین فرموده چون پیش از وفصول  
 عرض داشت در همان ایام حضرت خدیو جهان صبه نور محل را که از شیرین  
 برای شاهزاده کشمیر رخو استگاری فرموده بودند و پرکنه مذکور بالتاس  
 محل بجا گیر کشمیر را تنخواه شد و شریف الملک لازم شاهزاده کشمیر  
 قلعه دهلپور را بتصرف خود داشت مقارن آن دریاخان رسید و خواست  
 بر قلعه دست تصرف دراز کند از طرفین نائره قتال اشتعال یافت  
 قضا را تیر بر صدقه شریف آنملک رسید چشمش را از نور عال محل صاف  
 وقوع این واقعه باعث برهمی مزاج بیگم شد آتش فتنه بالا گرفت و شکر  
 بیگم خدمت قندار بشهر را تعلق یافت و مراستم صفوی باتالیق  
 شاهزاده و سپه سالاری لشکر ممتاز گردید شاهجهان از دریافت اشتعال  
 آتش و افضل خان خلف ابوالفضل سلامی را که بعد غزل از صوبه

بودند همراه پسر پیشنگ خان بحضور پادشاه ارسال داشت و در همان سال  
 که ۱۲۲۰ هجری باشد در بنگاله داعی حق را بیک اجابت گفت و حکومت  
 این ملک بقاسم خان برادر او تفویض یافت نظامت قاسم خان چون حکومت  
 بنگاله بقاسم خان برادر اسلام مقرر گردید پنج سال و چند ماه متکی و ساده نظامت  
 بوده چون اثبات میآورد حدود ممالک محوره سریشور کش برداشته رسید با مکر  
 را از جمهر دستگیر کرده بردند و تدارک این معنی که حقه از خان موصوف  
 مستغذ شد لهذا خان مذکور معزول شده و ابراهیم خان فتح جنگ با انجام امور  
 این ملک مقرر گشت نظامت ابراهیم خان و آمدن شاهجهان در بنگاله  
 ابراهیم خان فتح جنگ در ۱۲۲۰ مطابق سال سیزدهم جلوس و الای حکومت  
 صوبه بنگاله و ولایت او دیه سر بلند گردید و وی احمد بیگ خان برادر  
 زاده خود را حاکم او در نمود خود در جهات دیگر طرح اقامت انداخت در  
 رتق و فتق امور مملکت داری پرداخت چون در زمان حکومت او و واقعات  
 سترگ رویداد لهذا اجمالا بتفصیل آن می پردازد سال هفدهم از جلوس  
 ۱۲۳۱ عرض پادشاهی جهانگیر رسید که دارای ایران عزم انتراج قلع  
 قندار دارد بابران زمین العابدین بخشه احدیان در بریاپوز و شازده

بتعاقب آن گروه متفاوت پرتوه پرداخت و لنینان قافیه بر خود تنگ دیده پیغام  
 کرد که مایه این طغیان عثمان بود نتیجه کردار خودیافت و ما همه تابع فرمان ایم  
 اگر پیمان آمان یا بیم کسر پستان نماده فیلان عثمان را بر سر پیشکش گذرانیم  
 شجاعت خان و معتقد خان و الداری نمود عمود موافقت در میان آوردند روز  
 دیگر و لنینان و میرز خان با جمیع برادران و خویشان بملاقات شجاعت  
 آمدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گذرانیدند شجاعت خان و معتقد خان آنها را  
 همراه گرفته منظر و منصور در جایگزینگر باسلام خان پیوست اسلام  
 عرض داشت متضمن باین فتح در اکبر آباد بحضور بادشاه ارسال داشت  
 شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱ بحضور شاهنشاهی گذشت بمطالعه درآمد و در جلوه  
 چنین خدمت نمایان بمنصب بسزای و شجاعت خان باضا و منصب وزیر  
 زبانی کسر از شد و کسائر بندهای بادشاهی که در استقبال عثمان خان  
 مصدر ترددات نمایان شده بود هر یکی بمناسب از چند ممتاز شدند  
 عثمان خان هشت سال بود و در سال هفتم از جلوس مطابق سنه ۱۰۲۲ هجری  
 استیصال او بوقوع و سال هشتم از جلوس اسلام خان را با مردم مک که در  
 بصورت انان اند جنگ در میان آمد جمعی از مردم مک که در قیام  
 بو

ساخته گریزانیدند و علمدار را سوار ساختند درین وقت که جنگ کوه براق در  
 میانده اکثری شهید و بقیه السیف جریح شده طاقت دست جنبانید  
 نداشتند اقبال باد شاهای بجلوه در آمد کلوله تفنگی بر پیشانی عثمان  
 پدید آمد خورد و او را بر عمارت نگون ساخت اگر چه دانست که جان به  
 نیست با این هم لشکر را ترغیب جنگ میکرد و چون امانت غلیو  
 از اسیه بخت خود مناده نمود عثمان ادبار منعطف ساخته بار متوجش  
 به بنگاله رسید و اقوام منصوره بالشکرگاه متعاقب پرداخته عنان کشیدند  
 عثمان یقینی از شب گذشته بگذشت و به خان برادرش و محرز خان  
 پسرش ضمیمه و لوازم ششم را بهما بجا گذاشته لشکر آن بدعا شش را برداشته  
 بمحکم خود شتافتند شجاع عثمان بدریافت این واقعه آمده تعاقب نمود  
 اما دوا و لشکر او آن عذر گرفتگی و ماندگی لشکر و تجنیز و تکفین مقتولان و تیمار  
 مجروحان در پیش آورده در آن روز مصلحت تعاقب ندادند مقارن اینحال  
 معتقد خان که در آخر خطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبدالسلام  
 خان پسر عبدالعظیم خان و غیره بزمهای بادشاه همراه صد سوار و چهار  
 صد بند و قبیله تازه در رسیدند شجاعت خان این مردم را همراه گرفته

خود بمقابل و مدافع پراخته لوازم شجاعت و تنور بتقدیم رسانیدند اکثری از <sup>رشت</sup> رشت  
 خونیانش را قی شهادت نوشیدند و بسیاری از خیمهای چیده افروز بر داشتند  
 دست از کار کشیدند چون آن فیل لشجاعت خان رسید خان موصوف  
 اسپ جولان داده نیزه بر خرطوم فیل زد و یکا بلی تمام تیغ از مکر کشید  
 دوزخ متواتر بر سگش فرو دآورد و چون بر متصل شد جگر هر کشید و دوزخ  
 دیگر رسانید فیل از غایت مستی پروای این حربه نماند و بغضب تمام  
 پیش آمد و اکب بر کوب را زیر کرد آن شجاع چستی کار برده مسک از  
 آب جدا شد و الت بالستاد درین حالت جلو دار خان مسطور  
 شمشیر دوستی بردست فیل و زخم کاری افتاد و چنانکه فیل برانو  
 درآمد شجاعت خان بمده کاری جلو دار فیل با نش را بر انداخت  
 و بجگر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد و فیل ازین زخم فریاد کنان گریخت و قوی  
 چند رفته بیفتاد اسپ شجاعت خان صحیح و سالم برخاست و خاند کور بر  
 نشست مقدارن این حال فیل دیگر بر علمدار تاخته مع علم زیر کرد شجاعت  
 خان آواز داد که خبر دار مردانه باکش من زنده ام اینک رسیدیم صعبیکه  
 کرد پیش علمدار بودند و دل نده حربهای کاری انداخته فیل را بروج  
 سافه

ز بس و دوازگرتا آسمان : میسر نمیشد زمین و زبان : شد از شور و غوغا  
 هر دو سپاه : همه عرصه حشر آن روزگاه : روان هر طرف کوله و تیر و بان :  
 ز جنگ آوران کرد خالی جهان : تن پهلوانان طپان هر طرف : چو مرغان  
 مذبح در هر دو صف : در عین گرمی هنگام جنگ و بارش تیر و تفنگ  
 عثمان بزلی بکار برده قیل مست جنگی پیش خود گرفته بر فوج هر اول حمله  
 آورد بهادران بر دواز پایی نبات افشده دکت باستغالی سیف و گمان کشاد  
 کارنامه رستم و سام طی کردند کید آدم بار سه و پنج اجه که کسر داران فوج هر اول  
 بودند داد مردی داده جان نثار شدند درین وقت حقیقت از طرفین در صفوف  
 رویداد افتخار خان کسر در صف بران غار و کشور خان کسر در فوج مرا تعار  
 با جمعی کثیر از نمک خواران بساغر شهادت ر حیق و سقا هم ربهم شراباً  
 ظهورا پمودند و از مخالفان نیز جم غفیری بدار الجهنم مشتافتند عثمان چون  
 دید که چندین از سهران و نام داران فوج بادشاهی کسر در جام شهادت شدند  
 و صفوف از مردان کار خالی شد بار دیگر بچه نام قیل مست را پیش رو  
 داشته خود بر قیل عماری دار سوار شد بذات خود بر فوج هر اول تاخته  
 حمله های پیهم نمود ازین طرف مشجاعت خان باخولین و برادران

و رسیدم و شیخ بار به اچه و معتقد خان و پسران معظم خان و غیره میزدند  
 با دهن بی بگویم مقرر گشتند چون بجو و متعلقه عثمان رسیدند نخست  
 میا بجی سخن دانایان بر اصلاح مزاج نکست امتزاج آن مایه طغیان فرستاد  
 لالی شاهوار ضیاح ارجمند را گوشتواره کوشش نشن ساختند از آنجا که آن بدبخت  
 در اصل جوهر ناقابل و کیاقت کسافت این جوهر داشت قدر این شجر را ندانسته  
 پاری افکار لایعنه را در کینه ادبار خود فراموش آورد و در مقابل آن گوهر تابان شجر حرقات  
 خود را در چید و فرستاده را به نیل در مقصود رخصت مراجعت داد و خود  
 آماده قتل گشت و سمنه مباردت مبارزت را کرم همیتر ساخته بر کنار ناله که پیر لای  
 و خلیش جنوب ادبار راست چون خبر این جرات و بدبختی او سامعه اشوب امای  
 جهانگیری کشد سال بیستم از جلوس او و اخر ماه ذیحجه ۱۲۰۳ استبویه صفوف اقبال پرداخته  
 قدم تمور در میدان جلادت و شجاعت افشردند و از آن طرف عثمان نیز  
 ترتیب اقواج متفاوت امتزاج نموده در عرصه ادبار بمقابله اقبال صفوف قتال  
 پیراست بماداران رزم جواز طرفین بمقابله و مجادله پرداخته داد بسالت و شجاعت  
 دادم لمولفه صفوف از دو سو گشت چون روبرو افتادند در یکدیگر سوبو  
 ز قوب و تشنگ و کسان ز تیریه شده گرم هنگامه دار و گیریه  
 ز لبس

و کار بعد از او متمم میگشت و در امور مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت  
 بعد رسیدن در بنگاله هنوز نظم و دربط کما یسبغی نپرداخته بود که لشکر  
 اجل برکشش تاخت حکومت او یکسال و چند ماه بود چون خبر وفات او  
 بحضور رسید اسلام خان و لد شیخ بدرالدین فتحپوری که نظامت صوبه  
 بهار داشت بحکومت این دیار امتیاز یافت و حکومت صوبه بهار  
 و پشته با فضل خان و لد شیخ ابوالفضل علامی مقرر گردید حکومت نواح  
 اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان چون سال سوم از جلوس  
 نظامت صوبه بنگاله با سلام خان تفویض یافت در باب الحقایق  
 نامرئوس و شورش و طغیان عثمانی <sup>نجان</sup> که تا کبر بلیغ کشد خانموصوف بعد رسیدن  
 در جبالیز نگر به تنظیم و تمسکین ممالک پرداخت چون حسن انتظام و دربط  
 و ضبط امور نظامت مروض حضور گردید کم از سال چهارم از جلوس پادشاه  
 حسن خدمت بعناایت منصب پنجهزاری ذات و سوار کسر امتیاز با وج  
 فلک سود خانموصوف اخوان گران بسر کردگی کشنج کبر و شجاعت خان  
 ترتیب نموده باستیقبال آن مایه طغیان یعنی عثمان خان برکاشت  
 و دیگر امرای نامدار مثل کور خان بسر قطب الدین خان کوکر و افتخار خان



زد که روده واجتالیش بیرون افتاده خان مسطور برود دست شکم  
 خود را گرفته آواز برآورد که مگذارید که این حرام خوار بیرون رود آئینه خان نام  
 کشمیر که از بنده اعمه بود او اسب پراگنده شمشیری بفرقتش زد کثیر افکن  
 بهمان حال یکضرب کار او هم با تمام رسانید درینوقت ملازمان قطب  
 الدین خان از اطراف هجوم آورده بر خیمهای پیهم کارکش ساختند این شیر  
 افکن همان است که زن او نوجوان بیگم جهانگیر بادشاه مشهور السه خاص  
 و عام است یکی از شوگلوید سه نوجوان گرم بصورت زن است  
 در صف مردان زن کثیر افکن است بعد کشته شدن قطب الدین  
 خان نظامت صوبه بنگاله بجایانگلیز قلی خان که ناظم صوبه بهار بود تفویض  
 گردید و اسلام خان بجای او حکومت صوبه بهار اختصاص یافت نظامت  
 جهانگیر قلی خان در اواخر آن سال دوم از جلوس جهانگیری بود جهانگیر  
 قلخان که ناظم صوبه بهار بود بکومت بنگاله بلند پایگی یافت و اولاد  
 نام داشت از غلام زاده های مرزا حکیم بود بعد وفات مرزا بخدمت  
 حضرت عرش ایشیانی پیوست و آن حضرت پشاوراده بلبند  
 اقبال نورالدین محمد جهانگیر مرحمت فرمودند صاحب بخش قوی بود

جوئی و بدخوی او معروض حضور شد لهذا قطب الدین خان را در وقت  
 رخصت بنگاله اشارت رفته بود که اگر او را بر جاده صواب راسخ دم و ثبات  
 قدم بیند فیها و الا نه روانه درگاه خلک اشتباه سازد و اگر در آمدن  
 تغل نماید بسزایک نزد چن قطب الدین خان به بنگاله رسید آخر از حرکات  
 و سکناات و طرز معاش او بد کان کشد هر چند حضور خود طلب نمود عذر را  
 نامموم پیش آورده بنیاد قطب الدین خان حقیقت را بدرگاه والا عرض داشت  
 نمود فرمان صادر شد که بنوعیکه در هنگام رخصت حکم کشد بود سزای  
 ناهنجاری در دامن روزگار کشند خان مذکور بجز در و در فرمان بلا توقف  
 جریده بر کبیل بلغاریه متوجه بردوان کشد شیر افکن خان از دریافت خبر رسید  
 خان موصوف جریده باد و کس جلو دار با استقبال مشتافت و در وقت  
 ملاقات مردم قطب الدین خان هجوم آورده چون انگشتی دور او  
 فرا گرفتند او گفت این چه سلوک و کدام روش است خان مغری الیه  
 مردم را از هجوم نافع آورده تنها بهر ایش شده بسخن پرداخت شیر افکن آید  
 دغا از صفی حال مطالعه نمود پیش از آنکه از طرف ثانی حرکت رود و  
 علاج واقعه قبل وقوع واجب دانسته بجهت تمام شمشیری بر شکم قطب الدین خان

رسیده هنوز چند ماه پیش نگذشته بود که از دست علی قلی بیگ اسجلو  
 که مخصوص بخطاب شیر افکن خان بود کشته شد و تفصیل این احوال  
 آنکه علی قلی بیگ اسجلو فرزند شاه اسمعیل پسر شاه طهماسب صفوی بود  
 بعد فوت شاه اسمعیل از راه قزوین میسر رسید و کستان آمده در ملتان <sup>الرحیم</sup> بعد  
 خانانان که متوجه فتح شده و ملک کنند بود ملازمت نمود و خانانان  
 او را غایبانه در سلک بندگان بادشاهی منسلک ساخت و او در آن  
 یورش مصدر ترددات نمایان و خدمات نمایان گردید چون خانانان  
 منظور منصور از آن یورش مراجعت بحضور نمود <sup>لا یق</sup> حسب الامر و محض  
 سرفریزی یافت و در بهمان ایام صبیح مرزا عنایت بیگ ظهیرانی را که سزا  
 مردن نام بود مازندران آوردند و وقتیکه حضرت عرش آرشیا از اکبر آباد متوجه  
 فتح دکن شدند و شاهزاده ولی عهد با سببصال را یاد ستوری یافت علی  
 قلی بیگ بکو یک شاهزاده متعین گشت و آنجناب التفات  
 تمام بجال او مبذول فرموده بخطاب شیر افکن خان اختصاص بخشید  
 و بعد جلوس برادرزنگ جهانبانی جاگیر او در برودان بصوبه بنگال عنایت  
 فرموده او را بدانصوب رخصت کردند بعد از آن چون دناوت طبع و فتنه

بهجی نورالدین محمد جاگیردار شاه در ارگ مستقر الحلافت اکبر آباد برارید  
 سلطنت جلوس فرمود از آنجا که خبر طغیان عثمان خان متواتر از روی وقایع  
 و اخبار و محاربه ایض امر رسید بود هم در روز جلوس راجه مان سنگه را خلعت  
 فاخره با چهار قب و شمشیر مرصع و اسب خاصه عطا فرمود و بنظامت صوبه  
 بنگاله استیاد بخشید و وزیر خان بدیوان و تنقیح این صوبه مباحثات انداخت  
 بعد رسیدن درین ملک عثمان بدگوهر مبادرت به مسازرت نمود و در  
 یکدیگر جنجالها واقع شدند عثمان یحیرگی و خیرگی تمام ملوک غائبان می  
 نمود چون ایام جنگ امتداد کشید و استیصال افغانه میر شد لهذا  
 در همان سال جلوس راجه مان سنگه را ازین خدمت خلع نمودند و قلیب  
 خان کوکلتاش خلعت و کمر مکمل و اسب با زین مرصع چرخه افتخار بر  
 تارک اعتبار و نظامت راجه مان سنگه هشت ماه و چند روز بود نظامت  
 قطب الدین خان چون قطب الدین خان کوکلتاش نیم شهر صفر  
 ۱۰۵۰ هجری خلعت نظامت صوبه بنگاله و منصب پتیماری ذات و سوار  
 و دولک روپیه مدد خرج خانمذکور که لک روپیه مدد خرج گویا  
 سرایه افتخار انداخت بعد رخصت شدن از حضور و الادبتم ملک

در قلع و قمع افغانه بتعمیم رسانید و چون دفعه ماده فساد افغانه بکلی  
 منسبت آمد از سنه ۹۹۹ شهباز خان کنبو بیکه ملک افواج سابق لاجق  
 گشت و با عثمان خان جنگها روداد و افواج قاهره دست از قتل و آ  
 و غارت و منیب آنجامه من کشیدند باجمده در حین حیات اکبر شاه دوست  
 افغانه رو بر دال نهاد اما چون استیصال بکلی نشده بود بعد شتفاز شد  
 اکبر بادشاه که در سنه ۱۰۱۳ هزار و چهارده هجری وقوع یافته بود عثمان خان خرو  
 نموده آب رفته را در جوی شمشیر آورد و قریب بست هزار افغان فراهم  
 آورده و خطبه آن نواح بنام خود خوانده و بغیر جمعیت موفور دست و پا زدن آغاز  
 و امرای بادشاهی را که درین ملک بودند بحساب نه آورده بر ممالک  
 محروسه بادشاهی دست بطاول دراز کرد و اکنون خامه بدایع نگار بتجری  
 حالات ناظران بنگاله که از پیشگاه اسرمان جابه بادشاهان چغهای خلیع  
 نظامت بنگاله محلیه شده لواء حکومت برافراشته اند بار بار از خسر  
 خاشاک وجود اشترار بر داخته اند می پردازد روضه ثالث در ذکر حکومت  
 ناظرانیکه از حضور سلاطین تیموریه دہلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند  
 نظامت راجه مان سنگ چون بناریچ نوزدهم جمادی الثانی ۱۰۱۴

شگافه برآمد و با کالاهای جنگ در داد و قضا در عین گرمی جنگ قبل اداوار  
که قبل جنگی گاله بهار بود بحر طوم اسپ معصوم خان را زیر کرد و او را پیاده  
در آن آتش جوانان تیرانداز ضرب تیر فیل با نش را کشتند و فیل بے فیل با نان  
بحب اتفاق بر فوج خود حمله کرد و بسیار از افغانان را هلاک و پامال ساخت  
ازین سبب است بر افغانان افتاد و کاهیهار کشته شد و فیل او باز گردید  
ولایت اودیله و کتاک و بنارس و تمامی ممالک بنگاله و بهار با تمام  
و سخی خانبهان بالتمام داخل دیوان محمد اکبر بادشاه شد و دولت سلاطین  
بنگاله اختتام و انقراض پذیرفت و دیگر کسی صاحب سکه و خطبه در آن  
ممالک نشد و امرای بزرگ افغانان بطور حسین خان و کالاهای چنانکه  
ذکر شد بلیقاع مستاصل شدند و بعضی با قصبای ممالک بنگاله در  
جنگلهای خزیند در <sup>۹۱</sup> خانبهان ترکمان داعی حق را بیک اجابت گفت  
و افغانانیکه نام و نشان نشان مفقود بودند سر از کوشنها بر آورده مکرر در فکر  
امارت و ایالت شدند از انجند عثمان خان نام سردار عمده بر افغانه با جماع  
افغانان پرداخته کسب و شورش برداشت محمد اکبر بادشاه خان اعظم خان  
مرزا عزیز کوله باد دیگر امرای عمده بر ممالک بنگاله و بهار تعیین نمود و او سماعی حمله

بمیدان قدم استواری نگردید و بر عیت شد و مال و اسباب باخت و دو اسبه  
 بسوی وی ادا باریخت و چون همای فتح و ظفر لشکر اکبر بنه سایه انداخت و  
 داود خان از مکر که فرار نمود بهادران لشکر خانبهان تعاقب از دست نداده و نبال  
 نمودند تا آنکه داود خان را اسیر دستگیر نموده نزد خانبهان آوردند و خانبهان خود  
 را بایه فتنه و فساد استه حکم بقتل او کرد و مولف سرش را بریدند از تیغ  
 کین و شد از خون داود رنگین زمین و شد تختش بپای ریشمان تپی  
 زینگاه نشسته نام شمی و جنید خان پسر داود خان که زخم گران برداشته از مکر که بدرسته  
 بود بعد در روزن مجروح او از روح تپی گردید خانبهان انقدر ممالک که در ضلیه  
 خانبهان بود بقبض در آورده تمامی فسیلان افغانان را بادی غنائیم بخدمت  
 اکبر بادشاه مرسله داشته و مظفر خان نقاره مراجعت نواخته به پیغمبر رفت  
 در ۹۱۴ متوجه تسخیر قلعه و بهتاکشت کیفیت مستاصل شدن بعضی امرای داود  
 خان چون مظفر عازم مراجعت بسمت پیغمبر شد و اثنای راه محمد معصوم خان  
 را بر سر حسین خان که در آن نواح بود کسب و او حسین خان را اگر نیرانیده در  
 هر کج که جاگیر او بود درون قلعه فرود آید و کالاهای باهشت صد هزار بر سر  
 معصوم خان آید محاصره کرد معصوم خان فرجه دیده دیوار عقب قلعه را  
 شکافت

گدپی را مفتوح ساخته قریب یک هزار و پانصد افغانان را بقتل در آورده  
 و متوجه آن موضع که معسکر داؤد خان بود شد چون بعد بقریب مبدل گردید و پانزدهم  
 شهر محرم ۱۲۹۱ روز پنجشنبه طرین صف بار استن سپاه قیام نمودند لمولفه  
 دو پر خاشاک و صف برار استند؛ ستیزه اوران جنگ میخواستند؛ چو شد گرم باز  
 جنگ و ستیز؛ کشیدند بر یکدیگر تیغ پتربا زغردین توپ قهقهه بان؛ بلرزید  
 بر خویشتن آسمان؛ کالاهار که از امرای مادر داؤد خان بود بر خورنهار خنجران  
 تافته بر هم زد و منظور خان بر رانگار داؤد خان رانده از جا برخاست و در آن حالت خاتمه  
 بر خور داؤد خان حمله برد و جنگ صعب گرفت لمولفه ده وزن بر آمد در آن  
 درگاه؛ بے خلق من گشته از دو سپاه؛ ز بس کشته پاشته مانگشته بودند؛  
 شد آثار روز قیامت نمود؛ یل نامور خاتمه در نبرد؛ بر آورد از فوج او داد  
 گرد؛ بر سو که شمشیر افراخته؛ عدو را سرازتن جدا ساخت؛ و زمین سوی داؤد  
 بایق پتربا بر آورد از فوج او رستخیز؛ بر سو که بایق رومی نهاد؛ به پایش خنجر  
 می نهاد؛ اگر بر سواری زدی تیغ کین؛ دوباره شدی تا بفرپوش ترین؛ و گر  
 نیزه بر سینه کس زدی؛ سناش ز پشتش ترا زو کشی؛ به نیروی بازوی آن  
 شیرست؛ بے را بکشت و بے را بجست؛ ولیکن چه اقبال یاری نکرد؛



سابق از عهد محمد بن خستیار خلجی تا زمان کنیز شاه بلده کوربای تخت سلاطین بنگال بود  
 و بواسطه ناسازی آب و هوای آنجا با مردم غیر یومی افغانان خواص پور مانده را احداث  
 نموده لشیرین کاخ حکام ساختند خانخانان ب فکر تعمیر بلده کور شده بدانجا رفت و آن کشر را  
 مجدداً تعمیر فرموده لشیرین نمود کرد و در همان نزدی از عدم موافقت آب و هوای بانجی پیم  
 شده در نوزدهم رجب <sup>۱۱۳۳</sup> و بیعت حیات بقابض ارواح سپرد داود خان از دریافت  
 خبر وفات خانخانان با اتفاق افغانان باز بنگال و بهار را متصرف گشت و فی الفور بفرم  
 استخلاص خواص پور مانده آمد امرای اکبری تاب توقف نیاورده کلمه بیرون رفتند  
 داود خان با استقلال کمال ب حکومت پرداخت حکومت نواب خانجمنان در کمال بنگاله  
 و کیفیت قتل داود خان چون خبر وفات منعم خان خانخانان در دهلی رسید  
 محمد اکبر پادشاه حسین قلبنیان ترکان را بخطاب خانجمنان خانخواسته ب حکومت  
 بنگاله تعیین نمودند و چون خانجمنان در آن نواح رسیدند خواه منظر علی تهرانی که  
 نوکر برام خان بود و خطاب منظر خان یافته نامزد بهار شده بتسخر قلعہ ریتا کس آمده  
 بود بالکشر مبار و تربست و حاجی پور و غیره با وی ملحق شد و جمیع امرای  
 اکبری با آنها متفق شدند عازم تسخر قلعہ تسلیم گدسی و سکر یگی شدند داود خان  
 را بقیامت اغردان محال که نابین گدسی و مانده است بمقابلہ خانجمنان مجدداً  
 گدسی

گداهی را مفتوح ساخته قریب یک هزار پانصد افغانان را بقتل در آورد  
و متوجه آن موضع که معسکر داود خان بود شد چون بعد بقریب مبدل گردید و باز  
شهر محرم ۱۲۹۰ روز پنجشنبه طرفین صف بدار کشتن سپاه قیام نمودند لمولفه  
دو برخاسته که صف برابر استند استیز اوران جنگ میخواستند با چو شد گرم باز  
جنگ و استیز کشیدند بر یکدیگر تیغ میزد زغردین توب قهقار بان با بلزید  
برخاستن آسمان با کالاهار که از امرای غدار داود خان بود بر خورنهار خانجهان  
تافته برهم زد و ظفر خان بزمرا غدار داود خان راند از جابر خاست و در آن حالت خانجهان  
بر قول داود خان حمله برد و جنگ صعب گرفت لمولفه ده وزن برادران  
زرمگاه با خلق میزدند از دو سپاه با زبک کشتهایانته باگشته بودند با  
شد آثار روز قیامت نمود با یل نامور خانجهان در نبرد با بر آورد از فوج او داد  
گردد با بر سو که شمشیر افراشته با عدو را سرازتن جدا ساخت با وزین سوی داود  
بایق تهر با بر آورد از فوج او رستخیز با بر سو که با تیغ رومی نهاد با به پایش خسر عدو  
می نهاد اگر بر سواری زدی تیغ کین دو پاره شدی تا بفروپوش زمین با وگر  
نیزه بر سینه کس زدی با سنانش ز پشتش ترا زو کشی با به نیروی بازوی آن  
شیر مست با به را بکشت و به را بجست با و لیکن چه اقبال یاری نکرد با

سابق از عهد محمد مختیار خلجی تا زمان کنیر شاه بلده کورهای تحت سلاطین بنگاله بود  
و بواسطه ناسازی آب و هوای آنجا با مردم غیر یوبی افغانان خواص پورمانده را احداث  
نموده لشیرین گاه حکام ساختند خانخانان بفکر تعمیر بلده کور شده به آنجا رفت و آن کشور را  
مجدد التعمیر فرموده لشیرین خود کرد و در همان نودی از عدم موافقت آب و هوای بانجی پیا  
منده در نوزدهم رجب <sup>۱۱۳۹</sup> و بدعت حیات بقابض ارواح سپرد و داود خان از دریافت  
خبر وفات خانخانان با اتفاق افغانان باز بنگاله و بهار را متصرف گشت و فی الفور بم  
استیلا صحن خواص پور و مانده آمد امرای اکبری تاب توقف نیاورده کلمه بیرون رفتند  
داود خان با استقلال کمال بحکومت پرداخت حکومت لواب خانجهان در کمالک  
و کیفیت قتل داود خان چون خبر وفات منعم خان خانخانان در دلهی رسید  
محمد اکبر پادشاه حسین قلبنیان ترکان را بمخاطب خانجهان خانخواسته بحکومت  
بنگاله تعیین نمودند و چون خانجهان در آن نواح رسید خواجه مظفر علی ترمین که  
نوکری برام خان بود و خطاب مظفر خان یافته نامزد بهار شده بتیجری قلع رتیا کس آمده  
بود بالشر مبار و ترهت و حاجی پور و غیره با وی ملحق گشت و جمیع امرای  
اکبری با آنها متفق شدند عازم تیجری قلعه تسلیم گدسی و سکر یگی شدند داود خان  
بفرستاد <sup>بفرستاد</sup> بقیامت اگر در آن محال که ما بین گدسی و مانده است بمقابله خانجهان بمجدد اول  
گدسی

به پیش از شش چوین رسید از صفات گذر کرد بیکان ز سوی قضای  
 بر افتاد کبر بمیدان چو کوه ز افتادش گشت بیدل گروه  
 چو دولت ز داود خان رو بتافت ز هر جانب ادبار بردی شتافت  
 گریزان از جنگ داود خان یکه دیگر نبودش ظفر اکمان داود خان  
 فیضان و جمیع اسباب ششم را گذاشته به بیدلی تمام از میدان گریخت  
 همه اسباب بدست افواج منحل آمد و راجه تودرمل و غیره امرای بادشاهی بتوالت او دست  
 شتافتند داود خان چون بنواحی دریای چین رسید دریای قلم که کنار نهر کنگ بود پناه  
 برد و چون راه گریز سرد و بود ناچار اسل و عیال را در قلعه گذاشته خود کفن در  
 کردن انداخته و دل بر مرگ نهاده بغرم جنگ برگشت راجه تودرمل چگونگی  
 حال را بنخا خانان اعلام نمود خا خانان با وجود زخمهای بر خنجر استیصال بانجا  
 شتافتند داود خان بتوسط یکی از امرایان حرف صلح در میان آورد و چون مبنای  
 آشتی استحکام یافت ملاقات منعم خا شرفت خا خانان سلوک مروت  
 و فتوت مرعیه داشته کرد و خبر و شمشیر مرصع بجا قیمت می داد و ولایت او دیه  
 و کنگ بنا بر کس بداد و خان مسلم داشته باقی ممالک را متصرف نند بشوکت و عظمت  
 تمام مراجعت فرموده به بلده مانده آمده امر حکومت پرداخت چون در سنوات

ز خون دلیران هر دو سپاه روان گشته سیل دران روزگاه با جمیع آن رکنش  
 بر سو نمودار شده با کجرات نام افغانی که شجاعت و تهور رستم وقت بود و  
 هر دو فوج داود خان با و تعلق داشت بر هر اول خانخانان که خانالم بود  
 حمله مردانه آورده فوج هر اول را بر هم زد و خانالم را بقتل رسانید پایی ثبات  
 هر اول را مسترزل ساخت و جسی که میاقول و هر اول بودند از صدمه داود خان  
 بر هم خورده پناذ بقول برده باعث تفرقه نیز شد و دو خانخانان با جماعه قلیله روانه  
 بودند با کجرات که بکج اتفاق کجرا و خانخانان بیکدیگر رسیدند لمولف و دشمنش  
 چون بهم شدند و چارای کشیدند تیغ از دو سوار با همی این بران و ان بر  
 زخم زد بدان سان که از جنگ جوانان کسزد و کشید بر زره کالی  
 کارگری دیگر بود در پسر روسان سپری دشمنش کجرا سرانجام کار  
 تن خانخانان شده زخمی دیگر ماوران در میان آمدند میان دو سر  
 حایل کشند خانخانان بان حال جنگ کنان از مو که بیرون  
 رفته به ایستاد و چون لشکر متفرقه بر وجه شد باز متوجه حرب  
 کجرا گردید قضا در عین گرمی حرب شیری بر مقتل کجرا رسید لمولف  
 چون کجرا دگر باره آمد جنگ دشمن قضا شد که ده خدنگ

امرای من جنگ کنند یا یک فیل جنگی نفریستد تا با فیل من جنگ نمایند هر که مظفر  
 شود ملک آنست باشد داؤد خان از استماع این پیام بر اسان شده صرفه راقا  
 پشته ندید وقت شب از دروازه آهسته برآمده بکشته سوار شده و اسباب و ششم  
 بهمانجا گشته بجان بنگاله گریخت قلعه حاجی پور و پشته مفتوح شد و محمد اکبر پادشاه  
 بست و پنج گروه تعاقب منتهان نموده چهارصد زنجیر فیل داؤد خان با دیگر مراتب  
 لوازم حشمت بدست بهادران منعل افتاده هر که گریخت جان بسلامت برد یا بقوه  
 علف تیغ ساخته منعم خان را بضیض آن لواحق واقع داؤد خان مأمور ساخته  
 خود از دریا پور علم مراجعت افراشت چون خانخانان لیساکتری گلی رسید  
 داؤد خان بی طاقت گشته بجانب او در گریخت و بعضی از امرای اکبری مثل  
 راجه تودرمل و غیره که دنبال او با او دیرینه بودند از دست جنید خان داؤد خان  
 دو کورت شکست یافتند و منعم خان بزمین معنی آگاه نشد خود بجانب او در  
 داؤد خان با استقبال برآمده چون مقاربت فستین رویداد هر دو لشکر  
 تعبیه صفوف نمودند و با هم دلیران بمیدان کشیدند صف به هم خیز و تیر  
 نیزه بکشتند و سوفوج قائم شد چون دو کوه یا یک میشکوه و دیگر یا  
 نمودند هر یک همی دست برد یا هم از توب و تیر و گمان زد و خورد

هم متعاقب از دریا گذشتند جلور نیز متوجه به پشته شد و انقلوب را که داود  
خان در وی متحصن گشته بود محاصره کرده طرح جنگ انداخت لمولفه چو بر قلعو  
افتاد شش طره جنگ با ز طرفین غریب توپ تفنگ با زاوا از غریب  
توپ و دود با چو ابر سیاه کاندور و رعد بود با ز باریدن کوره با چون نگر با  
روان شدند در آن فوج اسلیم مرگ با چون این خبر محمد جلال الدین ابرار<sup>شاه</sup>  
رسید دانست که به توجیه و فتح قلعو پشته غیر ممکن است لهذا هیئت ملوگان کار  
بسته چو با جمیع ش هزاره با و امرای در یک هزار گشته گشته در ننگل از گشته  
بر گشته با افانده در عین بارش با آن متوجه شد و چون بحال پشته رسید خیر<sup>افت</sup>  
که عیش خان تیاری که از سرداران معتبران افغان بود از قلعو بر آمده با خان  
نان جنگ کرده گشته گشته مردم قلعو در فکر گریزانده با پشته جان عالم با بر سر  
سوار بفتح قلعو حاجی پور تعین فرمود و او بد آنجا رفته قلعو را از دست  
فتح خان استرجاع کرده بتصرف آورد داود خان از دریافت فتح قلعو حاجی  
پور ایالچیا کار دان بدرگاه اکبری فرستاده استغایا جرمه نمود و کبیر<sup>شاه</sup>  
فرمود بعد از امت عفو تقصیرات خواهد شد و اگر عمل از دست نمی آید از کار  
ملکی اختیار کند یا خود تنها بمقتضا بدین میاید یا یکی از اماران تنها بفرستد تا با

باب تسخیر مملکت بهار مرکز فرمان بخانخانان اصداد فرمود چون در الوقت  
 میاد او دخت و لودی خان فی الحمله ترعتی بهم رسید بود لودی خان کوفته خاخر  
 بخانخانان ابواب ملاحت مفتوح داشته است محمد اکبر بادشاه اظهار علاقت  
 و انقیاد نمود و منلو خان نام کسی که بالودی خان نفاق داشت سلسله عدالت  
 چنانچه بد او دخت شکایت کرد که او برای اکثری سارکش دارد در ناست  
 بگوید یک داستان هست داود خان از اخلاص این معنی بلودی خان کنایت  
 عجز امیر نوشته با خود مستحق ساخته پیش خود برد و خلاف مروت کرده لودی  
 خان را که بحسن رای و تدبیر شجاعت و مردانگی معروف و موصوف بود بقتل  
 آورد و خود با جمیع تمام بکنار آب سون سر راه برکنکر اکبر شاه گرفت  
 و جاسکد آب سون دسر و گنگ الحاق یافته است بر روی دریا جنگ  
 عظیم واقع شد مولف برادر زناورد برنا و پیر شپاشاپ پیکان فشا  
 فاش تیر چکا چاک خنجر بگردون رسید جگر چاک کشد خون بچگون  
 رسید تبر زین بچولان بلاگشته غرق چو تاج خروسان جنگی بفرق  
 عاقبت الامر اقبال اکبری غالب آمده و افغانان منزم شده و دیگر  
 نماده به پشته رفتند و چند کشته ایشان بدست مغلان افتاد و خانخانان



و چشم و افراد آنی اسباب و دولت و افزونی شان و کثرت <sup>چیل</sup> کثیر از سوار و خوش  
 اسبه و که هزار و که صد و پنجاه و یک لک و چیل هزار پیاده از قسمنگچی  
 و برق انداز و پاهانند و کماندار و کشت هزار توپ که از ان جمله اکثر قلعه شکن  
 و بسیار نوار جنگی و دیگر آلات و ادوات و سب که مستعد و موجود داشت  
 نخوت آراشته و حوصله ممالک ستانی و کشور گیری بخاطر آورده خوانش ممالک  
 محمد اکبر پادشاه را مزاحمت رسانیدم چندی و لتخواهان از بن امور مانع  
 آمده و نیز نصایح خواندند بگوشتن پیش نشید منعم خا الخاطب بخان خان که از طرف  
 محمد اکبر پادشاه حاکم جوینور بود و منصب پنجزاری داشت بحکم پادشاه متوجه  
 و قمع داود خان شد و او برخی از امرای مغل را پیشتر از خود کسب کرده و داود خان را  
 این معنی بودی خان افغان را که از امرای عمده او بود بمقابله مغلان تعیین  
 نمود در پیشته مقابله طرفین ر و داده چندی بمحنگ بپرداختند و از الامر <sup>بقین</sup> فرست  
 بصلح راضی شده و دولت و ولایت خود را مراجعت کردند اما جلال الدین  
 محمد اکبر پادشاه قبل صلح نموده را بجهت تو در مل را که بمنصب هزاری فرست  
 کرده صاحب اهتمام بگالم نموده پیش خاتمان فرستاد و امرایان و افواج  
 دیگر را با کس سلیقی خانمذکور بنا بر استقبال داود خان نامزد کرد و در

چون برادرانش را از ابتدای حکومت این ممالک تفویض بود  
و تاج خان بعد از آن آمد لهذا همگی ایام حکومت آنها را بر یک قسم  
کرد و الله اعلم بالصواب فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان  
بعد از وفات سلیمان پسرش بایزید خان اطلاق سلطنت بر خود نمود  
بر مسند فرماندهی بنگاله جلوس نمود هنوز یک ماه پیش نگذاشته بود و بقول  
یک سال و شش ماه سلطنت نموده بود که مانوس نام افغانی که پسر  
عم بایزید و بنه او بود قصد او نموده او را بدیو خان بدغا قتل ساخته  
میخواست که خود متصدی امور سلطنت گردد لودی خاکه سردار عمد و  
معتبر سلیمان خان بود او را نموده بقتلش اقدام نموده بقول بعد و نیم روز  
برادر کوچک که داود خان نام داشت بعوض خون برادر خود با بسور  
گشت بر هر تقدیر بعد از بایزید داود خان برادرش جانشین برادر  
خود شده ذکر سلطنت داود خان بن سلیمان چون داود خان بر  
سریر حکومت بنگاله متمکن شد پرکار و ارمحیط نقطه سلطنت بنگاله  
گردیده خطبه و سکه قلم و بنگاله بنام خود ساخت و بواسطه شرب دام  
و مصاحبت اربال و او باش و کثرت خیول و خدم و وفور استعداد

عازم تسخیر ملک کوچ شد و اطراف و جوانب آنرا بجایه تصرف  
 در آورده هنوز محاصره شهر میداشت که در آن اثنا خبر رسید که گردن  
 اژییه باز علم بغی افراشتند تا گریز از آنجا بخواسته بمانده که دارالملک او بود  
 مراجعت نمود و چندگاه بهمین منوال تزلزل در پند و گستاخ بود و چون  
 محمد سهایون پادشاه از ایران مراجعت بمهندوستان نمود و سلیمان خان  
 مال اندیشی نموده عرضداشت مبنی آنهارا اعتقاد و اخلاص و تحف  
 و هدایا ارسال نمود و از آنطرف بهم بمقتضای صلاح وقت که قلع و قمع <sup>و</sup> خانیان  
 در پیش بود پیشکش و هدایا تشریف پذیرائی یافته فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر  
 دلاسا و تسلی صدور یافت و بخلعت بجالی بدستور کمرایه افتخار افتاد  
 و بعد از آن هر چند سلیمان خان خلیفه و سکه ممالک بنگاله بنام خود کرده بود اما  
 خود را حضرت اعلی میلقبت و بحسب ظاهر با جلال الدین محمد اکبر پادشاه  
 ملاحمت نموده گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد قریب شانزده سال حکومت  
 بنگاله با استقلال تمام نموده در <sup>۹۹۱</sup> بر بستر خاک استراحت فرمود  
 و اول بسیار تنه مزاج و بلند صفا پیشه و سخت گیر بود تا ریخ فرشته حکومت  
 تاج خاگرانی نه نوشته و حکومت سلیمان خان بست و پنج سال منوبید

چون محمد شاه از گوالیار بر سر کرانیان لشکر کشید کنار کنک طرفین مقابل  
 هم کشند همو بقال که کس درار و کس پالار بود یک حلقه فیل همراه گرفته از آب عبره  
 نموده جنگ کرده غالب آمد و چون ابراهیم خان سور که مشهور خواهر عدلی بود در غنچه  
 دهلی را بتصرف آورده مورد فتنه گردید تا جابر عدلی از کرانیان دست بردار  
 شده با نظرف شتافت و کرانیان مستقل شدند و چنانکه گذشت چون تاج  
 خان کشر کور را بتصرف خود در آورده قریب نه سال با مر حکومتان فتح  
 ممالک نموده بطور دیگر آن دخت هست بر بخت فرماندهی سلیمان گراتی  
 در اوایل حال سلیمان خان یکی از امرای کشر شاه بود کشر شاه او را ب حکومت  
 صوبه بهار کسرافراز ساخت و در زمان سلطنت سلیم شاه نیز به دستور معهود  
 بانتظام صوبه بهار میپرداخت و چون سلیم شاه هم مسافر ملک آخرت گردید  
 و در هند و کشته شد و در هر سری سودای سلطنت و در هر دل  
 تمنای مملکت متمکن گشت سلیمان خان بعد وفات تاج خان برادرش با استقلال  
 کمال حاکم بنگاله و بهار شده کشر کور را بسبب ناسازی آب و هوا آنجا  
 ویران ساخته قصد ماندن را آباد ساخت و در ۹۷۰ ولایت او دیه را  
 بتصرف در آورد و نایب مستقر در آن مکان با قوچ معتمد گذاشته خود

بر سر حکومت نشسته که کس نوبت پنجم و نه تو اخص و هنوز از بهشت ماه  
 و نه روز بیش نگذشته بود که غیاث الدین او را بقتل در آورده زمام  
 امور سلطنت بنگاله در قبضه اقتدار خویش کرد سلطنت غیاث الدین  
 چون سلطان غیاث الدین عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشید  
 هنوز بر بستر بی خمی از یک سال و یازده روز بیش استراحت نفرموده بود  
 که تاج خان گرانی زور آورده او را بقتل رسانید بضرب تیغ ابدار انترال  
 سلطنت نمود فرماندهی تاج خان گرانی تاج گرانی از امرای عمده سلیم  
 شاه و حاکم کسبل بود در وقت تخلص محمد شاه عدلی از گوالیار گریخته  
 راه بنگاله پیش گرفت محمد شاه عدلی فوجی گران در پی او کسبل کرد در  
 نواحی چیرا که چهل کرد و بی اکیرا اباد و سی کرد و بی قنوج و سی طرفین یک  
 دیار مقابل شده جنگ نموده تاج خان شکست یافته بجانب چهارموجه  
 رانده به بعضی عمال خالص محمد شاه عدلی را بدست آورده از نقد و جنس  
 و ثمن بیوف نمود و یک حلقه فیصل که یک صد زنجیر باشد از گردن  
 او جدا کرد و تاج خان را یکس خان که حاکم بعضی ولایت کنار  
 حوض بود بدست آورد و علم مخالفت مرتفع ساخت

جنگ بقتل رسید که راکه دولت کند یاوری یا که آرد که باوی  
 کند یاوری به بهادرش منظره منصور شهر کور را تصرف آورده <sup>خطبه</sup> و  
 بنام خود جاری کرد و بعد از آن بر سر محمد شاه عدلی لشکر کشید و مابین سورج <sup>گدّه</sup>  
 و جهانگیر جنگ صعب و عنوده محمد شاه در معرکه زخمها کاری برداشته بقتل  
 رسید و این محمد شاه مبارز خان ولد نظام خان سورست که برادرزاده  
 شیر شاه و محمود و خسرو به سلیم شاه بود بعد از وفات سلیم شاه روز  
 سوم پسرش فیروز شاه که خواهرزاده او میشد کشته خود بر تخت سلطنت  
 دہلی نشسته خود را محمد شاه عادل خطاب داده بود چون لیاقت سلطنت  
 نداشت افغانان او را عدل گفتند و باندک تغیر الله او را اندلی می خوانند  
 و اندلی بلغت هندی بمعنی نابینائی است و بعد از آن بهادر شاه مدت  
 شش سال سلطنت ممالک بنگاله کرده بخوابگاه عدم شتافت  
 سلطنت جلال الدین بن محمد خان بعد از وفات بهادر شاه برادرش  
 جلال الدین بر تخت سلطنت جلوس کرد و پنج سال در شهر کوجکومت  
 بسریده بتسخیر مملکت کوندرضت فرمود فرمان روائی پسر جلال الدین  
 بعد از وفات سلطان جلال الدین پسر او که تا مشغول محالوم نشد

سلطنت دہلی جلو کس فرموده خود را اسلام شاه خطاب داد که السنه  
افواه عوام سلیم شاه معروف است محمد خاں سکر از امرای کبار و خویشان  
سلیم شاه بعد از انصاف و حسن اخلاق معروف بود بجا کی ممالک بنگاله مختار  
گشت و چند سال تا آخر عمر سلطنتش راه یافته بود علم مخالفت افزایست  
متوج تسخیر خیار و جوپور و کالپی محمد شاه عدل بمو بقال را که از امرای کبار  
او بود با فواج عظیم همراه گرفته بر سر خاں رفت و در موضع چیرک که پانزده کوهی  
کالپی است بین الفرقین جنگ صعب اتفاق داد مردم بسیار از طرفین  
شربت فنا چشیدند و محمد خاں نیز جام مہات نوشید امرای بقیۃ السیف  
رو بهیزمت متباد در جہوسی فراہم گردیدہ پیش خضر خان السلطنت  
برداشتہ بہادر شاہ بقصد انتقام خون پدر در صدد جمعیت لشکر شد بسیار  
از ممالک پورب بتصرف آورده ببنگالہ آمد فرماندہی خضر خان الطیب  
بہادر شاہ چون بہادر شاہ با فواج چار بممالک بنگالہ درآمد شہباز خاں  
نام سرداری کہ از طرف محمد شہ عدل در الوقت حکومت کورداشت بجنگ  
پیش آمد امرای شہباز خاں غلبہ از طرف بہادر شاہ دیدہ بہ بہادر شاہ پیوستند  
شہباز خاں با بقیۃ جمعی کہ ہمراہ داشت پا بجنگ قایم نموده در میدان  
جنگ

در نواحی قنوج بر لب آب کنگ طرفین مقابل شدند و اغواچ مغل که  
 اراده فرود آمدن بر منزل داشتند افغانان قریب پنجاه هزار سوار رسیدند  
 لشکر پادشاهی به جنگ بر میخت قورد و شیر شاه تا خوش آب و هوا قنوج  
 مراجعت با کبر آباد کرد حکومت خضر خان در گور چون خضر خان از  
 جانب شیر شاه ب حکومت بنگاله مقرر شد دختر یکی از سلاطین بنگاله  
 را ب عقد خود در آورده در نشست و برخاست و دیگر تحولات سکوک پادشاه  
 مرعیداشت و چون شیر شاه و اکبر آباد ازین معنی خبر یافت مال اندیشی نموده  
 علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته برفیاض استیصال بجانب بنگاله کوچ فرمود  
 و خضر خان چون بطریق استقبال بملازمت رسید شیر شاه او را محبوس ساخته  
 ولایت بنگاله ب چند کس قسمت نموده ملوک الطوائف ساخت و قاضی <sup>فصلیت</sup>  
 را که از علمای ولایت اگر بود و مجتبیان و امانت انصاف داشت  
 امین ولایت گردانیده صلاح و فساد ملک قبضه اقتدار او سپرده  
 خود مراجعت نموده با کبر آباد رفت ذکر ایالت محمد خان سورد در بنگاله  
 چون در ۹۵۲ شیر شاه در تسخیر قلمو کالنج بحکم تقدیر از الش بابوت نقب  
 که بر تیر خضر نموده بودند بخیر سوخت و پسر او که جلال خان نام داشت بر



روز دیگر با فوج افغانه مستعد و مکمل غافل بر لشکر بادشاهی برآمده فرصت  
 صف آرایی نداد و بعد از جنگ غالب آمده گذر را که گشته بود را بنجا بود مسدود  
 خست ازین عمر شاه و گداو امیر و وزیر شکسته دید حال از تعاقب افغانان خود  
 به اختیار باب گناک زدند چنانچه سوای هندوستان قریب بستم هزار  
 کس غرق شدند و بادشاه نیز خود را باب زده بمردکی از سقایان  
 بمقت تمام لب اصل نجات رسید و با برخی از مردم که پیمان عمرتنی لبریز  
 نشده بود بجانب اکبر آباد متوجه شد شیرخان بعد وصول ازین فتح شگرف  
 مراجعت نموده به بنگاله آمد و با جماعه قلمی یکصد نفر فحاحات جنگ کرده  
 اخربغا و حیدر نزد خود طلبیده او را با مردم رفقای او بقتل آورد و بقیه افواج  
 را که در دیگر جا بود نیز علف تیغ ساخته خطبه و سکه بنام خود ساخت و ولایت  
 بنگاله و بهار یکت قلم تصرف خود در آورد و از آن وقت خود را کشیرشاه  
 خطاب داد و آن سال در بندوبست مملکت پرداخته قوت و شوکت  
 تمام پیدا کرد و در آخر سال خضرخان را بجگومت بنگاله گذاشته خود  
 بجانب اکبر آباد تمهت کرد و از آن طرف افواج همایونی با وجود نفایس  
 برادران یک صد هزار کس استقبال شتافت و در گستره روز عاشره

در نواح

رفته قلعه رشتا کس را مستخرج نمودند و قوجی بحراسب قلعه گذاشته و شیرخان  
خود بمونگیر آورده امرای بادشاهی را که مونگیر بودند علف تیغ سخت و قصبه  
تسلط مرزا مندا ل که درد هلی و قوج یافته بودند نیز کشیده یافت بادشاه از دریافت  
خبر هلی مضطرب شد جهانگیر قلی بیگ را بصورت داری بنگاله سپرد و فرستاده  
و ابراهیم بیگ که او هم از امرای کلا بود پانچ هزار سوار انتخابی برفاقت اولاد  
بر سیل سرعت عازم اکبر آباد گردید و این معنی در ۹۴۴ و قوج یافت بر تخت  
نشستن شیر شاه در شهر کور چون سلطان بهالیون بادشاه در ۹۴۴ متوجه گره  
گردید شیرخان بر بابا شایب و مخالفت مرزا مندا ل مطلع شد با لشکر  
مستور از رشتا کس روان شد و در وقتیکه اردوی سلطانی بجمسار رسید سر راه  
گرفته مدت کرده در برابر نشست و هر قدر که توانست مزاحمت رسانید  
اختر شیخ خلیل نامی درویشی را که مرشد شیرخان بود از راه حیل و خدیو بحد  
سلطان فرستاده طالب صلح گردید سلطان بنا بر اقتضای وقت قبول  
فرمود و چنان مقرر شد که بنگاله و رشتا کس از شیرخان باز ندرزاید طلبی  
نکنند و سکه و خطبه بادشاهی در آن حدود باشد پسین اقرار شیرخان بحلف  
قرآن مجید مبادرت نمود سپاه سلطانی را ازین سو کند ظاهر جمع شد و شیرخان

نزول اجلال فرمود جلال خان و خواص خان تاب حمله همایونی در خند  
ندیده بجانب کوه گرینخته از آنجا پیش شیرخان بکمر رسیدند افواج سلطانی  
از آن کوچ تنگ باسانی گذشته منزل بمنزل روان شدند چون که لگام  
مضرب ضیام فلک احشام شد محمود شاه که همراه رکاب بود در آن  
منزل کشید که هر دو پسرانش که بقید جلال خان افتاده بودند کشته شدند  
و ازین غم و غصه روز بروز میکاست و در همان زودی رخت بهشتی برست  
و چون شیرخان از رسیدن افواج سلطانی مطلع شده مضطرب گشته  
خزاین و دفاین سلاطین کور و بنگاله برداشته بسمت رادها گریخت  
و از آنجا بجانب کوهستان چهارکند روان شد همایون بادشاه کشور را که  
دارالملک بنگاله بود بدو مانعی ننهاد و بنا بر تجنّب مذموم شهر را جنت  
اباد نام کرده خطبه می که بادشاهی جاری نمود و سنار گام و جا گام و غیره بنیاد  
در حوزه تصرف بادشاهی در آمد چندی بعیش و عشرت پرداخته و نیال  
شیرخان نکرده این چنین دشمن قوی را سهل انگار گشته هنوز ازین ماه زیاده  
در آنجا نمانده بودند که از ابدی آب و هوای آنجا اسپان و شتران بسیار تلف  
شدند و اکثر مردم بیمار گردیدند بیک ناگاه خبر رسید که افغانان براه چهارکند

سلطان محمد بهایون بادشاه شد در وقتیکه سلطان بهایون بادشاه قلعہ  
 چنار را مفتوح ساخته بود در درویش پور رسید ملاقات کرده عجز و الحاح  
 تمام نموده التماس پورکش بنگالہ کرد سلطان نظر ترحم بحال او مبذول  
 داشته مرزا دوست بیگ در قلعہ چنار گذارشته در اوایل ہمسہ تبر  
 تسخیر بنگالہ رایت نہضت افراشت شیرخان بدریافت این معنی جلال  
 خان و خواصخان را بحفاظت درہ تسلیم گدہی کہ سہراہ بنگالہ واقع  
 است فرستاد این تسلیم گدہی و ساکری گلی جائست در میان ولایت  
 بہار و بنگالہ در غایت استحکام کہ از کیطرف کوہ شاخ و جنگل  
 قلب و صعب وارد کہ پیچ و جہ دخول در آن ممکن نیست و از جانب  
 دیگر نہر کتک کہ عبور از آن نہایت مشکل است سلطان بہایون  
 شد بہ جائی کہ بیگ مغل را بتسخر تسلیم گدہی و ساکری گلی روانہ فرمود  
 روزیکہ بہائیکر بیگ در انجا رسید وقت فرود آمدن جلال خان و خواصخان  
 باخونہ مستعد بلخر کردہ بیکرکش ریختند اخوان مغل تاب نیاوردہ شکست  
 فاحش یافتہ و بہائیکر بیگ زخمی شد بحال تباہ مراجعت کردہ بادی  
 سلطان رسیدند اما چون بہایون بادشاه بہ تسلیم گدہی و ساکری گلی

مثل خواص خان و غیره طبل جنگ گرفت سلطان محمود نیز از  
 ضیق محاصره تنگ آمده بود از قلعہ برآمده بحرب پرداخت چون ایام  
 دولتشن نزول رسیده بود اقبال شیرخان یاور و نمود سلطان محمود باب  
 جنگ نیاورده از راه بسته گزینته بدر رفت و پس از آن محمود شاه گرفتار  
 شده قلعہ کور بادگیر غنایم بدست جلال خان پسر شیرخان آمد و جلال  
 خان و خواص خان بقلعه درآمد بقتل و اسیر و غارت و تهییب پرداخت  
 ختنه و شیرسم از فتنه بهار اطمینان حاصل کرده دنبال سلطان محمود  
 نمود چون بعد بقریب مبدل شد سلطان محمود لاعلاج بر گشته جنگ  
 کرد و زخم از آن برداشته از معرکه گریخت شیر مظفر و منصور جلوه دین  
 بکور رسید بنگاله را بمتصرف گشت مسجد جامع در سعد الد پور  
 از تعمیرات سلطان محمود بن سلطان علاء الدین حسین شاه الان  
 موجود است از عبارت کنده این مستفاد شد که وی سلطان علاء  
 الدین حسین شاه است و ایام سلطنت محمود شاه پنج ثانی میباشند  
 جلوس فرمودن نصیر الدین محمد بایون بادشاه بر سر بر بلده کور چون  
 سلطان محمود از جنگ شیرخان و خمدار گریخته عازم ملازمت  
 سلطان

آنرا لامر تسلیم گدایی و سکرگلی مفتوح شد و شیرخان به بنگاله درآمد و محمود شاه  
 هم صف کشیده برابر آمد و جنگ صف واقع شد سلطان محمود از میدان  
 شکست خورده قلعو متحصن گشت و عرض داشت مشتمل بر استمداد به  
 حضور محمد بهایون بادشاه دهلی فرستاد بهایون شاه در ۴۴۲ متوجه  
 شیر خلافت خوینور شده چون در انوقت شیرخان در بنگاله بود بهایون  
 با دشمنان بیای و صاصه چنان رفته بمحاصره پرداخت عازینخان سوار که از طرف  
 شیرخان در قلعو بود علم مدافعه افراشت و تا شش ماه محاصره استمداد  
 آخر به تدبیر رومی خان کسر کو بهاس فقه قلعو را مفتوح ساخت و شیرخان  
 هم در باب انتزاع قلعو گور مساعی جمید بکار برده کار بر محصوران تنگ  
 ساخته اما چون در آن ایام یکی از زمینداران بهار بر سر نفیسا دبر داشته  
 مصدر فتنه ها شده بود ناگزیر شیرخان مصلحت در توقف ندیده جلال خان  
 پسر خود و خواص خان را که از امرای معتبر او بود بمحاصره قلعو گذاشته  
 خود به بهار رفت و جلال خان پسر شیرخان با محمود شاه جنگ میداشت  
 تا آنکه کار بر محصورین تنگ شده و غله در شهر نایاب گردید روز یکشنبه  
 سیزدهم ماه فروردی مطابق ششم ذوالقعدة ۴۴۲ جلال خان با دلاوری

فرماندهی جلوس نمود و بنور سه سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود بنگالی  
یکی از پیچیده پس سلطان علاء الدین حسین شاه بود نصرت شاه اورا بمارت  
سر بلندی داده بود و تا زندگی نصرت شاه سلوک امرایانه میداشت در وقت  
قابو یافته فیروز شاه را بقتل آورده بر سر سلطنت بفرشته پدر خود جلوس نمود  
و کمر سلطنت سلطان محمود علاء الدین چون محمود شاه بر سر سلطنت جلوس  
نمود مخدوم عالم بزنه او بحکومت حاجی پور مامور بود علم بغی افرایسته بآب  
خان که در نواحی سیار بود رابطه محبت و اخلاص درست کرده محمود شاه  
قطب خان حاکم متکبر را بتسخیر ولایت بهار و استیصال مخدوم عالم  
و شیرخان هر چند که در صلح زود فایده نگذارد آخر با اتفاق افغانان دل بمرگ نهاد  
قرار جنگ داد چون تقارب فئتن رویداد جنگی عظیم وقوع یافت و قطب خان  
در جنگ کشته شد و شیرخان فیل اسپاب اورا متصرف گشته قوی گشت  
بعد از آن مخدوم عالم بقصد انتقام بایاراده سلطنت علم بغی افرایسته  
بامحمود شاه جنگ کرده مقتول شد و شیرخان افغان در بهمان زودی که  
در آنوقت بسلطنت دہلی رسیده بود لشکر ببنگاله کشید امرای بنگاله  
در محافظت در سلیا کدهی و سکرهای گلی کوشیده یکماه جنگ کردند

بزمارت قبر پدر خود بمقام اکتا که در شهر کور بود سوار شد و قضا را  
 در بهمانجا خواجه سرای را بنابر وقوع تقصیری و عیب سرای کردار کش  
 کرد خواجه سرای از ترس جان خود باید گیر خواجه سرای این اتفاق نموده  
 بعد مراجعت بدولتخانه در ۹۴۳ به قتل آورد مدت سلطنت او  
 شانزده سال بود بعضی کیزده سال و کمتر از آن نوشته اند بنای  
 مکان انتر قدم رسول صلعم در ۹۳۹ و مسجد طلائع که عوام آنرا سونه  
 مسجد گویند در ۹۳۲ احداث شده از تعمیرات نصرت شاه بن  
 سلطان علاء الدین حسین شاه و خواجه کور الیوم یا شکستگی در و دیوار  
 موجود است و بنای مراد فیاض الانوار حضرت مخدوم اخوی سراج الدین در مسجد  
 پور نیز از آثار خیر آن بادشاه است مولف گوید که در همه کتابها که برگنگها کند الان موجود است  
 نام او نصرت شاه بن سلطان علاء الدین حسین شاه مینویسد که توارنج  
 نام او نصیب بالنون والصاد مسمیة فیاء تحتانیة و باد موحده مرقوم است ظاهرا  
 تصحیف و سهو نموده باشد چرا که در عبارات کنده ما کتابه سنگین علی را  
 مدخلی نیست سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه چون سلطان نصرت  
 شاه کسرت نالوار اجل پیشد پسرش فیروز شاه متجوزا مرابر تخت سلطنت



یافواج گران بنواح بهراج کسبل کرده و او را در انجا با مغلان چند کرت جنگ  
 واقع شد و مدتی بمقابله هم کشیدند اما خان زمان و مادرش بابر بادشاه تا جوینور  
 شده بود و چون در ۹۳۵ که بابر بادشاه در جوینور آمده تمامی اطراف و جوار  
 را بحیله تصرف خود در آورده بود و عازم شد که به بنگاله رفته از انتر به  
 قبض و تصرف خود در آورده نصرت شاه مال اندیشی نموده تحف و هدایا  
 نفیسه و البچیان کار دان فرستاد از راه عجز واری در آمد بابر بادشاه بنابر  
 صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرمود و چون بابر بادشاه پنجم ماه جمادی  
 الاول ۹۳۵ به شتقار شد و همایون بادشاه بر سر ید پهلوی قایم مقام  
 گردید و از ه افتاد که بادشاه دهلوی در صد و پنجاه بنگاله گت لند انت  
 شاه در ۹۳۵ بواسطه اظهار اخلاص و محبت و خصوصیت تحایف  
 نفیس مصحوب مر جان خواجہ سرائر نزد سلطان بهادر گجراتی فرستاد ملک  
 مر جان در قلعہ مند و با سلطان بهادر ملازمت نموده بخلعت خاص  
 سر فراز گشت و در آن مدت نصرت شاه با وجود سیادت مر  
 فسق و فساد و انواع ظلم و بیداد که منزه آن موجب که ورت خاطر  
 بهمنان مت گردید و عالمی از جور و ستادی شد در همان اثناء وری  
 بزیارت

و به نصیب شاه معروف است عاقل و عادل و پسندیده خود نسبت  
 بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته و لایق تر بود بر تخت سلطنت  
 اجلاس دادند پسندیده ترین کاریکه از و نظر مورآنده این بود که برادران  
 را بقید حد و حدیله مناصب هر یکی را از آنچه بدر عنایت فرموده بودند و چند  
 ساخت و راجه تر بهت را دستگیر نموده بقتل رسانید و دوسر را  
 نامی را که یکی علاءالدین و دیگری مخدوم عالم که بشاه عالم اشتها  
 دارد هر دو داماد حسین شاه بودند بضمبط حدود تر بهت و حاجی پور تعین  
 نموده در انجا گذاشت و چون بابر بادشاه سلطان ابراهیم بن سلطان  
 سکندر بودی را کشته بر سواد اعظم نزد و گشت مسلط گشت اکثر  
 امرای افغان گزینخته به نصرت شاه التی آوردند و در آخر سلطان  
 محمود برادر سلطان ابراهیم نیز از مملکت خود برکنده شده به بنگاله  
 آمد نصرت شاه دلجویی هر یکی نموده فراخور مرتبه و حالت آنها  
 و کنجایش مملکت خود هر یک را به پرگنات و قصبات لایق تراز  
 فرموده و دختر سلطان ابراهیم را که بان ملک افتاده بود ب عقد  
 و ازدواج خود در آورد و استیلای افغان مغل بخاطر آورده قطب شاه را

و ذوق عقل و کیا است سالها در از با استقلال کمال در امر سلطنت پرداخت  
 و در ۹۱<sup>م</sup> سلطان حسین شرفی که سلطنت ممالک چوینور میکرد از  
 سلطان سکنه شکست خورده و از تعاقب او مجال اقامت نیافته بکابل  
 گانور و شیخ و التجایان استخوان آورد سلطان علاء الدین حسین شاه  
 عزت او را نگاهد استراکباب عیش و عشرت مهاساخت تا از فکر  
 و تردد سلطنت باز آمده بقیة العمر در همین جالبر برد و در آخر ایام  
 سلطنت او محمد بابر بادشاه در هندوستان مسلط شد سلطان حسین  
 شاه در ۹۲<sup>م</sup> باجل طبیعی جبل ارتحال از نیمخان فانی کوفت مدت  
 سلطنت او بست و هفت سال و بعضی بست و چهار سال بقول  
 بعضی بست و نه سال و پنجاه بود از سلاطین بنگاله مثل علاء الدین  
 حسین بادشاهی دیگر نشد و آثار خیر او درین ملک مشهور اقواء  
 خواص و عام است همزده پسر داشت نصرت شاه بعد از پدر جای  
 نشین گردید ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاء الدین حسین  
 چون سلطان علاء الدین حسین شاه بر حمت ایزدی پیوست اعیان  
 سلطنت و ارکان دولت پسر کلا نشین که نصرت شاه نام داشت

بسیار از آن ولایت تصرف آورد چنانکه افغانان مکانهای آنها را شکسته  
 تعمیر مکانها کرده بودند و راجه آنجا تاب مقاومت نیاورده ملک را خالی کرد  
 بلوستان گرنجته بود سلطان پس خود را با قوچی گران بضبط آخذ و  
 گذاشته خود منظر و منصور به بنگاله مراجعت فرمود و بعد مراجعت  
 سلطان پسرش در آنجا بضبط و مراشت پرداخت اما چون موسم پربست  
 رسید و از طغیان آب طرق و مسالک مسدود گشت راجه با عوای  
 و انصار خود از کوه فرود آمده زن لشکر را محاصره نموده بجنگ پرداخت  
 و راه اذقه مسدود کرده در اندک فرصت همگی را علف تیغ ساختند  
 و سلطان بر کنار آب بهمه قلع را الت کرده در آبادی و معموری محالک  
 بنگاله غایت سعی و اهتمام مبذول داشت و مساجد و کنکرها را در هر گاه  
 حاجا تعمیر و مقرر ساخته فقرا و عزلت گزینیان را اطلاق بسیار عنایت  
 فرمود و بجهت خرج کنکرها قذوة المشایخ شیخ نور قطب العالم قدس  
 الله سر موضع مستوده تعیین فرمود و هر سال از اکتال که پای تحت او بود  
 بزیارت مراد فایض الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم قدس الله  
 سر بقصه پندوده می آمد و از برکت اخلاق حمیده و سیر پسندیده

در جوینور و هندوستان جانیافته اکثر بجانب کجرات و دکن رفتند  
 اما سلطان علاءالدین حسین شاه کمر مودت استوار بسته بر خلاف  
 دیگر سلاطین بنگاله پای تخت خود در بلداله که متصل شهر کور بود مقرر  
 کرد و غیر از حسین احمدی از سلاطین بنگاله سوای پندوه و بلده کور  
 جای دیگر پای تخت خود نکرده اند چون خود اشرف و نجیب بودند بمقتضای  
 کل شیء یرجع الی اصله سادات و مقل و افغان را دست گرفته  
 محال خوب جایی برگزاشت تا ملک بقرار آمده تزلزل و انقلاب که  
 در زمان سلاطین جنبه و غیره میسر شده بود بر طرف کشید و کسان  
 مملکت جنگی کسر بر قط فرماندهی او نهادند و رایان اطراف را بطریق  
 تا اودیسه تسخیر نموده مالگذاری گرفت بعد از آن عزیمت فتح ممالک اشام  
 که مابین شمال و مشرق بنگاله واقع است پیش نهادیمت ساخته با  
 لشکر جرار از پیاده و کشتیها بیشتر متوجه اندیاز گردید و آن مملکت را مفتوح  
 ساخته با فوج دریا موج در آن ممالک درآمد تمامی آن ولایت را تا کامروپ  
 و کامنه و غیره در تحت تصرف رایان عظیم الشان مثل روب نراین  
 و مال کنور و کوس لکون و لکهن نراین و غیره بوسیله تسخیر نموده اسوال و اسباب  
 بسید

در بلده کور جلوس فرمود بعد از چند روز مردم را از تاراج کشته منع نمود  
 و چون ممنوع نشدند دوازده هزار تاراجی را بقتل رسانید تا از آن عمل دست  
 کشیدند و تفحص کرده بسیاری از اموال را بتصرف خود در آورده از آن جمله  
 یک هزار و سه صد گشته طلا بود چه از قدیم الایام رسم در ملک لکنو  
 و بنگاله پنهان بود که مردم دو لکنه گشتهها از طلا ساخته طعام  
 در وی میخوردند و در روزهای جشن و طوی در مجلس هر کس گشتهها  
 طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتى فخر و اعتبار او در اقران <sup>میگردد</sup>  
 و این رسم تا حال در مردم اغنيا و صاحب حشمت <sup>سلطان</sup> استمرار دارد  
 علاءالدین حسین شاه چون مرد دانا و عاقل بود امرای اصیل  
 رعایتها نمود و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب  
 ارجمند رسانید و پایگان را که حرام نمکی و خاوندکشی مشعر خود <sup>نفته</sup>  
 بودند از چوکی دادن منع فرموده و جمله را یک قلم بر طرف کرد تا مضور  
 با و نرسد و بجای پایگان در چوکی و نوبت کسریگان را مقرر کرد  
 و حشمتیان را نیز یک قلم از تمامی قلم و خود اخراج نمود چون این  
 زمره هم بشرارت و خاوندکشی و شورش پسته مشهور شدند بودند

خاص و عام است چون نام حسین شاه در تواریخ نیافتیم لهذا تردد داشتیم  
 بعد تلاش بسیار از عبارات کتابه ما که در خزانه کورال یوم برگشت  
 دروازه کلان و اثر قدم رسول صلعم و سوزن مسجد و بعضی مزارات دیگر  
 که از تعمیرات سلطان حسین شاه و پسر او نصرت شاه و پسر دیگر  
 او محمود شاه است که <sup>الآن</sup> کهنه موجود است مستفاد شد که سید السادات علاء  
 الدین ابوالمظفر شاه حسین سلطان بن سید اشرف الحسینی است و  
 و سنین سید شریف مکی کتابه ما هم موافقت دفع کشید و تردد کردید  
 بخاطر میرسد که ظاهرا پدر بزرگوار او سید اشرف حسینی شریف مکی بوده باشد  
 لهذا او هم بشیر مکی مشهور شد و گرنه نام آنجناب سید حسین بوده  
 در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف معین پدر خود سید  
 اشرف حسینی از متوطنان کشته شدند و بدین اتفاق وارد بنگاله  
 شده در ضلع راده بموضع چاندپور سکونت گرفته و برادر پیش  
 قاضی آنجا به تحصیل علوم مشغول شدند و بدین یافت نجابت اینها قاضی  
 دختر خود را حسین شاه تزویج نمود پس از آن بخدمت مظفر شاه اختیار  
 لازمست نموده پیاپی وزارت رسید چنانکه مذکور شد و چون بر سلطنت

در باب رخاه سپاه و امر انا صحیح شد مانع از قبایح اعمال میشود  
 مندریقتا دمج کردن زر مشغول می شود ازین مجرای او را منقطع و مهران  
 و غنچه را از خود تصور میکردند چون بگویند او بدین نفی مظفر نه دعوام  
 معروف در خواص مشهور بود لکن در آن روز که مظفر شاه کشته شد  
 جمیع امر از باب تعیین بادشاه کنکاش کرده بسلطنت سید  
 شریف ملک راغب گشتند و گفتند اگر ترا بادشاه سازیم بجا چگونگی  
 خواهی کرد گفت آنچه مدعای شما باشد خواهیم کرد و عجالت الوقت  
 هر چه در شهر بر روی زمین باشد بشما میگذارم و هر چه در زیر زمین  
 است من بتصرف می آورم خواص و عوام بطمع مال قبول آن امر  
 کردند و بتاراج شهر گور که از مصر گوی سبقت ربوده بودند شتافتند  
 بسوی بدینگونه شهر بتاراج رفت تو گفتی که جاروب غارت  
 میرفت سید شریف ملکی باین اسانی چتر بادشاهی گرفت و خلیفه  
 و سکه بنام خود کرد مولف گوید که اهل تواریخ سید شریف ملکی نام  
 نوشتند و چون بسلطنت رسید خود را علاء الدین خطاب کرد  
 اما در تمام مملکت بنگاله و نواحی کور نام او حسین شاه مشهور است



ارائی نمود و از طرفین بست هزار کعبه علف تیغ و تیر گردیده شد  
از کشته پائسته پرداخته توگویی حصار دیگرساخته آخر نسیم  
ظفر بر پرچم لوائی امر او زیده مظفر شاه با جمعی از مقرران و مخصوصان در  
میدان کشته شد و بقول حاجی محمد قزقاری دران ایام از اول و آخر در  
جمیع معارک یک لک و بست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالی قتل  
افتند و سید حسین شریف مکی بسلطنت رسیده علم جهان بینی افراسنت  
و در تاریخ نظام الدین احمد مسطور است که چون طبایع مردم از بدو کی  
مظفر شاه نفرت گرفت سید شریف مکی این معنی را بخاطر آورده  
سر در پایگان با خود موافق ساخته شش با کیزه نفر بحکم سر دارند  
مظفر شاه را بقتل آورد و صباح آن بر تخت سلطنت نشسته خود  
را سلطان علاء الدین نامید مدت سلطنت مظفر شاه سه  
سال و پنج ماه مسجدی از تعمیرات او در کور مانده بود سلطنت  
علاء الدین سید حسین شریف مکی چون سید حسین شریف مکی در  
ایام وزارت اخلاق جمیل با جمیع مردم مرعیه داشته همیشه بگوشت  
خلایق میرساند که مظفر شاه از بسکه خشن المزاج است هر چند من او

و صلحا و اشرف ملوک را مقتول ساخت و رایان کفره را که بخصومت  
 سلاطین بنگاله کمر بسته بودند لشکر کشی نموده بقتل رسانید و سید  
 حسین شریف یکی را بمنصب وزارت نواخته صاحب اختیار امور  
 سلطنت گردانید و در جمیع نمودن خزان راغب گشته بتجویر رسید  
 حسین موجب سوار و پیاده را کم کرده در تعمیر خزان کوشید و در  
 تحصیل خراج نیز سخت گیریها پیش نهاد لکن اعلی از دست مظفر شاه  
 متذاری شده متفر گردیده رفته سید حسین نیز دل و گریه کرد تا  
 کاری بجای رسید که در سنه ۹۰۳ بسیاری از امرای کبار او برگشته خروج کردند  
 و سلطان مظفر شاه با پنجم هزار حبشه و سی هزار افغان و بنگالی و  
 قلع کور متحصن گشت و مدت چهار ماه میان مردم درون و بیرون جنگ  
 واقع شد و هر روز جمعی کثیر بقتل میرسیدند گویند در آن ایام که سلطان  
 مظفر متحصن بود هر کرا گرفته پیش او می آوردند از کمال قهر و غضب  
 که خطاب حبشه را میباشند شمشیر کشیده بدست خود می گشت چنانچه عدد  
 قتلان خاصه او بچهار هزار رسید از مظفر شاه یا جمعیت خود از  
 شهر برانده با امر آنکه سید حسین شریف سر کرده همه آنها بود و صف

نام غلام حبشه را از الهام امومالی و ملکی کند آنقدر در امور بادشاهی  
 محیط گردید که از سلطنت جز نامی بر محمود شاه نگذاشت و محمود شاه مجبوری  
 میل کرد تا آنکه حبشه دیگر را و اسیدی بدر دیوانه میگفتن را از او خواه  
 او ننگ آمده حبشه را بگشت و خود متصدی امور سلطنت شد پس از  
 چندگاه با کساران پایکان اتفاق نموده وقت شب سلطان محمود را  
 بنزد قتل رسانید و علی الصبح بتجویر امرای درگاه که با او همزمان بودند  
 بر تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده ایام سلطنت محمود شاه  
 یک سال بود و در تاریخ حاجی محمد قنداری مرقوم است که سلطان محمود  
 شاه پس فتح شد حبشه خان غلام بابر یک شاه بحکم سلطان فیروز  
 شاه به نسبت او متکبر بعد وفات سلطان فیروز شاه سلطان محمود  
 را بر تخت نشاند و چون ششماه بران بگذشت حبشه خان را بهوس  
 سلطنت در سرافتاد ملک بدر دیوانه حبشه خان را گشته خود  
 چنانکه گذشت بر سر سلطنت بنشست سلطنت اسیدی  
 بدر دیوانه الحاحا لب مظفر شاه چون مظفر شاه بر تخت سلطنت  
 در بلده کور جلوس فرمود از بسکه سفاک و بیباک بود اکثر اشراف  
 و محال

دفاين ملوک پيشن را که بچندین سعی و مشقت فراهم آورد بودند باندک فرصت  
 صرف سلطان مسکین و محتاجان نمودگویند باری در یک روز یک لک روپيه مسکین  
 بخشيده کان دولت را این اشخاص خوش آمد در یکدیگر گفتند که چشتم قدر زر یک  
 به منقبت و محنت بدست آمده است نمیدانند بدین کار باید اندیشید که قدر  
 زرشانته دکت از اهر سراف و تصرفات بیجا کوتاه کنند پس آن زرا  
 در محن جمیع کردند تا بادشاه بچشم خود ببیند شاید که قدر این زرشانته  
 در نظرش بسیار نماید و چون سلطان زرا را ملاخلم کرده پرسید که این زر  
 را چرا در اینجا گذاشته اند ارکان دولت عرض کردند این زرها آنست که برای  
 مسکین عطا کنند است فرمود ازین قدر چه خواهد شد یک دیگر اضافه نمایند  
 ارکان دولت متحیر شدند زرا بفقر تصرف نمودند ملک ایل <sup>سلطنت</sup> کرسال  
 کرده در <sup>۱۹۹</sup> مریض شده شمع زندگانیش بر صراجل منطفی گشت و اخ  
 آنست که فیروزشاه هم از دست پایکان گشته نشد مسجد و مناره و حوض  
 در شهر کور از مخدّنات دولت <sup>سلطنت</sup> سلطان محمود بن فیروزشاه  
 چون فیروزشاه بنهان خانه عدم شتافت امرا و وزرا پسر بزرگ او را  
 که محمود نام داشت بر فراز تخت سلطنت جلوه جلوس دادند و حبش خان

کرده ام که هر کس قاتل فتح شاه را بکشد بادشاهی با و از زانی دارم ملک  
 اندیل در آغار از اقبال این معنی ایا غوده اما آخر چون جمیع امرادران مجلس  
 حاضر شدند باتفاق تکلیف نمودند قدم بر تخت گذاشت مدت طغیان  
 سلطان شش هزاره بقول بی هشت ماه و بقول دوشیم ماه بود بعد از آن  
 سلطان شش هزاره ساله چند این رسم در بنگاله بود که هر که حاکم خود را  
 بکشد و انقدر فرصت یابد که بجای او بر تخت نشیند همه مردم مطیع و شهادت  
 او باشند و متعارض حال او نشوند ایام حکومت سلطان شش هزاره در سال  
 شش ماه دیده شد و الله اعلم بالصواب سلطنت ملک ایل حبشه  
 الحیا طب فیروز شاه چون ملک اندیل حبشه بطالع فیروز عروس  
 مملکت بنگاله را در آغوش کشید خود را فیروز شاه خطاب داده  
 بدالملک گور رفته همه بنحاطح اقامت انداخت و در طریق سعادت  
 و رحمت ساعی جمید بکار برده ضلایق را در مسد امن و آمان نگاه  
 داشت از اینجا که در ایام امارت کارهای بزرگ و نمایان از دست او ظهور  
 آمده بود سپاه و رعیت از وی در حساب شده و در زمان سلطنت  
 او پیرامن کرکشی نمیشد و در بیدل و بخشش به تظمیر بود خزان

مراب باد دادند سلطان شاهزاده او را از خیر خواهان و صدیقان خود خیال کرد  
 آواز برآورد که ای فلا خاموش باش که من زنده ام و پرسید که ملک اندیل کی است نواحی  
 گفت او بگمان آنکه بادشاه را بقتل رسانیده است بخاطر جمع بجای خود رفته سلطان شاهزاده  
 باو گفت که بیرون رفته فلا فلا امر ارجع کنم بر او تعیین کن که ملک اندیل کجاست سرش سبانه  
 و در و از راه پیا دگان نوعی سپرده بگو که مسلح شده بموشیار باشند نواحی حبشه  
 گفت بر و چشم اینک رفتم که علاج بر اصل کنم و بیرون آمد احوال را آهسته گوش  
 ملک اندیل گفت ملک اندیل با اتفاق نواحی باز ماند و در آمد خبر خم خمر کار  
 او را با تمام رسانید و در همان مخزن گذاشته درش را مقفل ساخت و بیرون  
 کس بطایب خان جماد و زیر فرستاد و بعد از حاضر شدن او در تعیین بادشاه  
 لوازم کنکاش تقدیم رسانیدند و چون فتح شاه را خبر طفل دو ساله نامند  
 بود در اندیشه شدند که او قابل سلطنت نیست چگونه او را بر تخت نشاند  
 پس علی الصباح جمیع امر با اتفاق بخانه زن باریک شاه رفته داستان شب  
 را بعضی رسانیدند و گفتند که چون شاهزاده طفل است بکی باید سپرد  
 که تا کلان شدن او مهمات سلطنت را متمشی باشد مادرش شاهزاده چون  
 بر فکر اینان آگاه شد دانست که چه میگوید جواب داد که من با خدا عهد

رخن خاتربا جمعی از حبشیان فی الفور بدرون آمد و ملک اندیل را  
 بر دیده در انداختن تیغ متامل شد چه که در انشای تلاش کردن شتو  
 در زیر دست و پای یکدیگر آمده بود خاموش شده و هواتا روی بود ملک  
 اندیل فریاد بر آورد که من موی سر او را بدست دارم و او چندان عرض  
 و جسم است که بدن او سیرین شده است تو به تامل تیغ بینداز که تیغ  
 از گنزار خواهد شد و اگر گذار شود و بمن رسید باشد من و صد هزار  
 همچون من در قصاص خون ولی نعمت اگر گشته شوند هنوز اندک است  
 بغرش خان اشتهای چندی بر پشت و ملپوی سلطان شاهزاده  
 و سلطان شاهزاده خود را بمرگ انداخت ملک اندیل برخاسته  
 باتفاق بغرش خان و حبشیان بیرون رفت و تواجی باشی بنگاه  
 سلطان شاهزاده رفته چرخ را روشن کرد و سلطان شاهزاده او را  
 ملک اندیل تصور کرده پیش از روشن چراغ از خوف جالبالای  
 تخت بر نیامده بخزن گریخته بود و تواجی باشی چون متوجه آن خزن  
 شده بدرون رفت سلطان شاهزاده باز خود را بمرگ انداخت و او  
 فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب نای ملک کردند و

با ملک اندیل کرم چشمتی پیش از پیش نموده مصحف اقدس بمیان  
 آورد و گفت دست بمصحف بگذار که بمن السیبه زسانی ملک اندیل  
 قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشی مضرت رسانم و بسبب آنکه جمیع مردمان  
 از آن خواجیه بدولت خونین دل بودند ملک اندیل نیز در انتقام خون  
 ولی نعمت مستعد بوده در بانرا با خود متفق ساخته فرصت میجست تا  
 آنکه شبی آن کافر نعمت شراب افروخته کسرا شده بر تخت خفته بود  
 ملک اندیل برهنه در بانان یقصد قتل او بجرم کسرا در رفت چون او را  
 بر تخت خفته یافت قسم یاد کسرا کرده متاعل زندگاه آن اجل گرفته بقدرت  
 قادر مطلق که یکی را از تخت نخوت بجاک مذلت اندازد و دیگر را کلاه دوری  
 بر تارک گذارد بسبب علیان مستی کسرا غلطی و از تخت فرود افتاد ملک  
 اندیل خوشوقت شده تنه برد انداخت اما کارگر نیامد سلطان شاهزاده هوشیار  
 شده خود را در مقابل شمشیر برهنه دیده با ملک اندیل در آویخت چون قوی و  
 عظیم الجثه بود ملک اندیل را در کشتی زیر انداخت و خود بر فراز کینه او  
 نشست ملک اندیل که موی کسرا در دست خود محکم گرفته نلذا کشت  
 و بر بزم شخسان که بیرون حجره استاده بود آواز که جلد خود را بمن برسان



میزند روزی خواجه سراسی فتح شد که بار یک نام داشت بایا بیکان اتفاق  
 نموده فتح شاه را بکشت و این واقعه در ۱۹۹۹ وقوع یافت سلطنت فتح شاه  
 هفت سال و پنج ماه بود سلطنت بار یک خواجه سراسی مخاطب سلطان  
 شاهزاده چون بار یک خواجه سراسی بمحکوم بیدولت بقتل ولی نعمت خود  
 اقدام نمود بمقتضای آنکه به پیشه چون خالی بود رو بآه شیرهای کشته  
 خود را سلطان شاه هزاره لقب نموده و برادرزنگ فرماندهی مریم شست  
 هر جا که خواجه سراسی بود نزد او حبی آمد و مردمان دو همت را بمال فریفته بر خود فرام  
 آورد در افرونی شوکت و قوت کوشید چون قابوی خود برابر دید در فکر  
 دفع امرای بزرگ صاحب جمعیت گردید از آن جمله که بر سر کرده جمیع امرا  
 ملک اندیل صفت که بر سر حدی بود بر این معنی مطلع گشته در صدد  
 تدبیر و اندیشه آن شد که بچه لایق خود را بپای تخت رسانیده کارش  
 بکفایت رساند در آن اثناء خواجه سراسی خون گرفته را بخاطر رسید  
 که ملک اندیل فرمان طلب از لطیفه غیبی انگاشته با جمعیت  
 مشایسته خود را بجهت رسانیدن و چون به هوشیاری و احتیاط تمام به  
 بار آمد و شد میگرد خواجه سراسی در دفع او عاجز گشت تا روزی مجلس تیراژ

باملک

عازم ملک عدم گردید مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود  
 سلطنت یوسف شاه بعد از وفات بارکبک شاه پسرش یوسف بتجوز امر او  
 معارف ممالک بر سر سر فرمان روانی جلوس فرمود و او بادشاه حلیم و خیر خواه  
 خلق و نیک بخت و صاحب علم و ریاضت بود هفت سال و شش ماه سلطنت نمود  
 در <sup>۱۸</sup> راه نور و سفر آخرت گردید سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه بعد از  
 یوسف شاه پسرش سکندر شاه بر تخت سلطنت نشست فی الجمله یاه  
 سودا داشت چون قابلیت این امر عظیم نداشت امر او اعیان  
 لغتی کرده همانروز او را از سلطنت معزول نموده پس دیگر یوسف  
 شاه را که فتح شاه نام داشت بر سر سر فرماندهی متمکن ساختند  
 و او مردی دانا و عاقل بود رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهاد  
 همت خود ساخته امر او را فراموش مرتبه هر یکی منزلت داده با اخلاق طریق  
 نوازشها ملوک داشت در زمان او ابواب عیش و نشاط بر روی  
 مردم بنگاله مفتوح گردید چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب  
 پنج هزار پاپیک بنوبت حاضر میشدند و علی الصبح بادشاه ساعتی  
 برانده سلام آنجماعه گرفته رخصت میداد انگاه جماعتی دیگر حاضر

ملک شده سبقت نموده شاد نجان را بقتل آورد و خود از روی جرات  
دم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انفاذ احکام نمود امراء ملوک  
سلطان احمد شاه قاپ فرمان برداری او نیاورده او را هم بقتل رسانیدند  
سلطنت او هفت روز و بقول بعضی نیم روز بود سلطنت ناصر شاه  
چون ناصر شاه غلام بسزای کردار خود مقتول شد امراء ملوک اتفاق نمود  
یکی از بنایر سلطان شمس الدین بنکر که لیاقت این شغل خلیفه داشت ناصر  
شاه خطاب کرده بر تخت سلطنت اجلاس دادند ناصر شاه آیین معد  
وسخاوت پیش نهاد خاطر سافت تا مردم خرد و بزرگ همه الحال بعبه  
جراحتهای ظلم احمد شاه بی رویا التیام آورد و عمارت کور و قلع  
از اصدات آن بادشاه عالیه جاهدت مدت کسی و دو سال سلطنت بنگاله  
برداشته مانند دیگران ازین جهان پدیدو کرد و بقول بعضی ایام سلطنت  
او از بت و هفت سال تجاوز ن نمود سلطنت بابر بکشاه بن ناصر الدین  
چون ناصر شاه درخت هسته بر لب آبش بار بکشاه متکی و ساد  
سلطنت کردید مردی داشتند و متشدد بود در عهد او مردم بسیار  
مرفه و آسوده حال بودند و او هم مدت العمر بیست و هشت گذرانیده  
عازم

در عهد او شهر بنده آنقدر آباد شد که تقریر نتوان کرد و مسجد حوض  
و تالاب جلالی و سرای در کور بنیاد نهاد و مجدداً ابتدای آبادی کور  
در وقت او شده مدت هفده سال سلطنت نموده در ۱۱۳۰ هجری خان کور را  
منزل گاه شش ایوم گنبدی کلان بر مقبره او در بنده موجود است  
و قبر زن و پسرش هم در سپاهی او در همان مقبره است سلطنت  
احمد بن جلال الدین چون سلطان جلال الدین در مرضی خاک  
خوابید پسرش احمد بن یحیی و اموال و سران سپاه بر سر سلطنت  
بجای پدر جابو کس نمود از بسکه تنه مزاج بود و ظالم و سفاک بود خون  
ناحق ریختن و شکمهای زنان حملدار میدیدند چون نوبت ظلم بحد رسید  
و صفار و کبار از تعدی او بجا آمدند و دینار ناصر خان که هر دو غلام  
بودند و درجه امارت داشتند متفق شده احمد بن یحیی را بقتل آوردند  
و این واقعه در ۱۱۳۰ هجری روی داده است سلطنت او سیزده سال و یقوی  
هیزده سال بوده است سلطنت ناصر خان غلام چون سر سلطنت  
از وجود احمد بن یحیی خالی ماند و دینار خواست که ناصر خان را ازین  
برداشتند خود متصدی امر سلطنت گردان ناصر خان بر ماقی الضمیر او

چنانچه در چون قصد شیخ زاهد نمودند ایشان فرمودند که در فلان موضع  
 دیگر کلان مدفون است چون کاویدند او ندی کلان برآمد و غیر از یک  
 اشرفی دیگر در آن ندیدند گفتند دیگر چه شد فرمودند ظاهر آنرا کسی ندیده  
 باشد و این معنی از ملقبین غیب بوده است گویند روزیکه شیخ انوار  
 را در سنار کام شهید کردند و خون مبارک ایشان بر زمین رسید بهانورد  
 راجه کال در همانوقت از دارالراج خود بدورخ شتافت و بقول بعضی  
 پسر جلال الدین که در حبس بود با خدمتگاران اتفاق نموده او را  
 کشت مدت حکومت و ظلم آن سفاک را هفت سال نشان  
 میدهند و ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کال پس بعد از آن جلال  
 الدین با استقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس نموده اکثر کافران  
 را علی الرغم بدرسله نمود و زبان نارداران را گاو طلا خورده بودند  
 بعنف و زجر تمام گوشت گاو خورانشیدند و حضرت شیخ زاهد را از  
 سنار کام طلبیده در اعزاز و احترام کوشید و خدمتها نمود و اکثر بلاء  
 حاضرین و امور مملکت و جهانگیری را چنانچه باید و مشایید میکرد در  
 زمان سلطنت او مردم بر خابیت و آسودگی تمام میگذاشتند و گویند  
 در عهد

روزی شیخ النور پسر حضرت قطب العالم شکایت آن ظالم  
 پیش پدر برد گفت حیف باشد که با وجود همچو شما قطب و مسلمانان  
 از دست این کافر درایدا و از ازار باشند حضرت شیخ در آنوقت بعبادت  
 و یاد الهی مستغرق بودند باستماع این معنی در غضب آمد فرمودند که این ظلم  
 وقتی فرو نشیند که خون تو بر زمین افتد شیخ النور دانست که هر چه بزرگوار  
 پدر بزرگوارش گذشت شدنی است بعد از این لحظه عرض نمود که هر چه  
 درباره فقیر ارشاد شد عین ثواب است در باره برادر زاده ام  
 شیخ زاهد چه حکم شود فرمودند طبل نیکوای زاهد تا قیامت القصه  
 راجع کال نس زاده از سابق در ظلم و جور اصرار کرده بتدریج خود را  
 دلو احقا آنحضرت نیز دست بعدی دراز نمود و اسباب و اثاثه  
 آنها بتاراج داد شیخ النور و شیخ زاهد را دستگیر نموده چون سخن حضرت  
 شیخ زاهد شنید بود در قتل آنها جرات نکرده بسنار گام فرستاد  
 و تا کی مساخت که زرد فون پدر و جدایشان از آنها معلوم کرده  
 خواهر گشت و چون بعد رسید سنار گام تمهید بسیار کردند و از زر  
 که هرگز مدفون نبودن نیافتند اول شیخ النور را شربت شهادت

ساکت گردید اما چون خراج سلطان برهم کشد بود با پس خاطر سلطان نموده  
 باستان علوم کالات آنحضرت اقدام نموده ملزم و منفعل گردید بعد  
 سوال و جواب بسیار حضرت قطب فرمودند که برادر و لیسان چنین حقارت  
 و انکار نکرید و طالب امتحان شدن خضر سارت نتیجه نه بخشد نزدیک است  
 که کمال تبا بگیری و در روی سلطان نیز نگاه غضب الود نمودند القصر سلطان  
 نافوش کوفته خاطر بخوبی نور دفت گویند در همان زودی سلطان ابراهیم  
 وقاضی شهاب الدین جوینوری وفات یافت اریح بادل شدگان  
 هر که در افتاد بر افتاد اما راجه کالنس شنید که سلطان ابراهیم وفات  
 یافت سلطان جلال الدین را از سلطنت معزول کرد و خود تخت  
 شترارت متمکن و بحکم فدیبه باطل خود چند گاو از هلاسه جلال  
 الدین را از دمان گاوان انداخته از راه سفره گاو آبرادر دوان هلا را  
 به برهمنان تقسیم کرد و سپهراتلقین فدیبه خود نمود از آنجا که جلال  
 الدین تلقین فرموده حضرت قطب العالم بود از دین مستقیم خود بر  
 برگردید و سخن در دل او میو شریقتاد در راجه کالنس باز لوای شقاوت  
 افراشته در فکر قلع و قمع مسلمانان گردید و چون ظلم و ستم او از حد گذشت

دوازده ساله را که جُذنام داشت بخدمت حضرت قطب العالم  
 برد و گفت من پیر کشم تا رک دنیا خواهم شد همین پسر را مسلمان  
 ساخته سلطنت بنگاله اورا بخشید حضرت قطب العالم سفل  
 پان از دمان خود برآورده بدین جدو گذاشتند و طلقین شهادت نمود  
 بجلعت اسلام مشرف ساختند و جلال الدین نام او کرده حسب الحکم  
 در شهر نادی زده خطبه سلطنت بنام او خواندند و امور شرع  
 زیر امان تاریخ رواجی دیگر یافت بعد از آن حضرت قطب  
 العالم بملاقات سلطان ابراهیم رفته معذرت قدوم نموده در  
 خواست معاودت بادشاه کردند سلطان ازین معنی کوفته  
 خاطر شده روی بقاضی شهاب الدین کرد قاضی گفت ای  
 حضرت سلطان حسب استدعای شما اینجا رسیده اکنون شما خود  
 حمایت و جانب داری او نموده و کیلانه پیش آندید چه تصور توان  
 کرد حضرت فرمودند که آنوقت حاکم ظالم بر اهل اسلام مسلط  
 شده بود الحال که به یمن قدوم سلطان بنی بادشاه بشرف اسلام  
 مشرف شده جاد بر کافر لازم است نه بر اهل اسلام قاضی لا جواب شد



و در روزنامه تبرک در مجلس سلطان بر کرسی سیمین می نشست ترغیب  
 تمام کرد و گفت که برضاج استعجال باید روان شد که درین یورش فواید  
 دین و دنیوی متصور است یعنی هم نلک بنگاله در حوزه تصرف در اندیم  
 دیدار حضرت شیخ که منبع حسنات حال و مال است یا ضمیر ثواب دار کسی  
 زمره اهل اسلام محسوب پیوند سلطان ابراهیم خیم بیرون زده طویل از  
 حال نواخت و بگوچ متواتر با فوج بجزوچ بانگ ایام ببنگاله رسید  
 و سرای فیروز پور مضروب خیام مسافت راجه کانس از دریافت این حال  
 مضطرب شد بملازم حضرت قطب العالم مشافعه بعضی و الحاح و زاری  
 کردند و گفت رقم غفور بر صحیفه جبریم این گناه کار کشید تسلط سلطان  
 بر این ملک باز دارند حضرت مخدوم فرمودند که برای سفارش کافر ظالم  
 غایت بی فایده است و چون نتوانم کنز خاصه آنکه حب الطلب و اشارت آید باشد  
 بگفته ام این را به شما می گویم گناشت گفت هر چه رضای حضرت  
 باشد قبول می کنم و در صورتی که اسلام مشرف نشود سفارش  
 نمی توانم کرد و گناشت گفت بی عیبه نهاده اما زن آن ضال او را  
 بینه و حشوات از او فتنه می آید استیجاب سعادت اسلام کردید آخر پسر

فی الفور آنجناب را شربت شهادت چنانیدند و بقیه علماء را همان  
 روز بر کشته نشاندند بدریا غرق ساخت حضرت نور قطب العالم  
 قدس الله سره از استیلای آن کافر و قتل مسلمین بی طاقت شد و بلخان  
 ابراهیم شرقی که در آن زمان تاسر صد هزار در قیقه تصرف او بودند نامه نوشت  
 بدین مضمون که کان سر نام حاکم این ملک کافر بیدین است ظلم  
 و خونریزی شعار خود ساخته اکثری از علماء و مشایخ را کشته و غرق  
 بحر فنا ساخته الحال در صد قتل بقیه اسلام است میخواهد که بنا  
 اسلام را ازین ملک منهدم سازد از اینجا که معونت و محافظت  
 مسلمین بپادشاه اسلام لازم و واجب است بناء علی هذا بدو کلمه  
 متصدع اوقات ثیر گشت مامول آنکه قدم نزول اجلال بر سر  
 سکنه این محال و منت بر حال این شکسته بال ننهد که رأی مسلمانی  
 چند از شکنجه و جفای این ظالم شود و السلام چون مرا سکه بجنود  
 سلطان ابراهیم گذشت با عز از تمام و اکرام مالا کلام کرده مطالبه  
 کرد و قاضی شهراب الدین جوینوری که از فضلاء وقت و سراید  
 علمای عصر بود و سلطان در تعظیم و توقیر او بسیار مکیو کشید

سلطنت بر خود گذاشت مسلط شدن راجه کالنس بنیدار چون سلطان  
 شمس الدین رحمت مستقر بر لبست راجه کالنس بنیدار هند و بر تمامی  
 قلمرو بنگاله استیلا یافته بر مسند حکومت مربع نشست و ظلم  
 و سفاکی بنیاد نهاد و صد و قتل مسلمانین پرداخته اکثری  
 از علما و شایخ را مقتول تیغ ستم کرد و میخواست که بیخ اسلام  
 را از قلمرو خود متاصل سازد گویند روزی شیخ بدرالاسلام ولد  
 شیخ معین الدین عباسی پیش آن بدر فرجام بی اسلام نشستند  
 گفت ای شیخ چرا بر من سلام نکردی شیخ فرمود اهل علم را سلام  
 بکافر کردن روانیت خصوصاً چون تو کافر طالم سفاک را  
 که خون مسلمانان سبیل کرده ازین سخن آن ملحد نا پاک ساکت  
 نماند و همچون مار پیچ و تاب خورده در صدد قتل گردید روزی  
 در مکانی که دروازه تنگ و کوچک داشت نشست و شیخ را  
 طلب کرد شیخ چون رسید مطلب او در یاقوت اول با درون  
 گذاشت بعد از آن کسوف و کرده داخل شد آن مردود را آتششم  
 در اشتغال آمده گفت شیخ را در صف برادران نشاندند فی  
 الفور

سيف الدين پسر اورا سلطان السلاطين لقب نماده بر تخت پدر  
جلوه جلوس دادند و یکی میرو و دیگر آید بجای جباراندارند  
به کدخدای او و او بادشاه طیم المزاج و کریم الطبع و شجاع بود مدت  
ده سال سلطنت بنگاله گذرانیده در <sup>۱۰</sup> سه مرحله پیمای طریق  
عدم گردید و در رساله سه سال و هفتاد و هفت ماه و پنج روز نوشته و  
الهدا علم بالصواب سلطنت شمس الدين سلطان السلاطين  
بعد از وفات سلطان السلاطين شمس الدين نام پسرش بمشورت  
اعیان و ارکان دولت قدم بر سر جبارانداري گذاشت و بدستور  
اسلاف مرا اسم سلطنت و حکومت به تقدیم رسانیده چندی  
بعیثت و کامرانی گذرانیده در <sup>۱۰</sup> سه بمعرض طبیعی با نخدا و راجه  
کالکس که در آنوقت تسلط تمام پیدا کرده بود دره نورد منزل فنا  
گردید و بعضی نوشته اند که شمس الدين پسر سلطان السلاطين نبوده  
اما متبني بوده است ذمام او شهاب الدين بود بهر تقدیر ایام  
سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود واضح آنست که راجه  
کالکس که زمیندار تیموری بود بروی خروج کمره او را بقتل آورد و اسم

گفت ای قاضی من بموجب حکم شرح در محکمه تو حاضر شدم اگر  
 یک سکه بود از ادا ای شرح خلاف از تو متهم میگردم بهمین  
 شمشیر گردنت می بریدم مگر خدا که خیر شد قاضی نیز دره از زیر  
 مسند بر کشید و گفت ای سلطان امروز اگر از تو اندک تجاوز از  
 امور شرح معاینه می نمودم بخدا که بهمین پشت تو سرح و سیاه میگردم  
 رسید بود بلای و طعنه گذشت ؛ سلطان خوشتر وقت شد قاضی  
 را با نعام و اکرام نواز شهنشاه فرموده خود را رضی و شاکر مراجعت فرمود سلطان  
 غیاث الدین از ابتدای حال با حضرت نور قطب العالم قدس سره اعتقاد  
 تمام داشت و هم عمر و هم سبق بودند چنانچه بر دو بخدمت شیخ حمید الدین کنج کشین  
 ناگواری کسب علوم نمود و بودند و مدت العمر در خدمت قطب العالم قاصر نشد  
 و آخر در سنه مجید و تیر ویر راجه کانس که زمینداران ناصیه بودند غاکشته شد  
 مدت سلطنت غیاث الدین هفت سال و چند ماه بود و در سال دیده شد  
 که شانزده سال و پنج ماه و روز و سلطنت کرده و دیعت حیات سپرد سلطنت  
 سیف الدین ملقب سلطان السلاطین چون سلطان غیاث الدین  
 از تنگنای جسمانی بوسعت آباد و روحانی مشافت امر او سران سپاه

رعایت بادشاه کنیم بدرگاه خدا ما خود شوم و اگر نکنم طلبیدن او کار دشوار  
 است آخر بعد از تامل بسیار پیاده را بطلب بادشاه فرستاد و خود دره زیر  
 مسند گذاشته در محکمه نشست پیاده قاضی چون بدر بار رسید رسیدن  
 پیش سلطان محال دانسته اذان آغاز کرد سلطان اذان بی وقت شنید  
 با حضار موزن فرمان داد چون حاجبان درگاه او را بحضور بردند سلطان  
 از موجب اذان بی وقت استفسار نمود گفت مرا قاضی سراج الدین <sup>تقین</sup>  
 کرده که بادشاه را در محکمه شریعت برم چون رسیدن بحضور متعسر بود باین حلیه  
 خود را رسانیدم حالا بر خیزد بمحکمه حاضر شود پس میوه زنی را که زخم تیز زده  
 مستغثه گشت بادشاه فی الفور برخاست و نیمچه شمشیری زیر بغل نهاد  
 گرفته روان شد چون پیش قاضی رسید قاضی اصلاً با بادشاه تلفت  
 نشد فرمود که استرضای خاطر این ضعیفه بکن سلطان بطوریکه  
 توانست او را راضی ساخته و گفت ایها القاضی اینک ضعیفه راضی  
 شد پس قاضی رو بضعیفه کرد و پرسید که بداد خود رسیدی و راضی  
 شدی گفت بلی راضی شدم انگاه قاضی بشکفتگی تمام برخاست  
 و تعظیم سلطان نموده بر مسند نشاند سلطان شمشیر از بغل بردارد

دیگر از راه حریطین غسالکی حرف میزدند تا روزی در حالت اینسان  
 آنحضرت سلطان اظهار این معنی کردند سلطان را این مصرع در خاطر  
 گذشت **ساقی حدیث کرد گل دلاله می رود یا مصرع دیگر نتوانست**  
 بهرسانید و از شعرای پای تخت هم از عهد مصرع دیگر نتوانست برآمد  
 پس سلطان مصرع خود را نوشته مصحوب رسول نجف دست خواجہ شمس الدین  
 حافظ شیرازی فرستاد خواجہ حافظ بدیه مصرع دیگر فرمود **این بحث**  
**باشد غساله می رود یا این مصرع دیگر خالی از کرامات غیب الاله**  
**نیست دغزلی تمام بنام او گفته فرستاد بادشاه نیز صله لایق در عوض**  
**ان عنایت نمود این دو بیت از ان کتبه شکر شکر شوند**  
**همه طوطیان هند . زین قند پارسی که بنگاله می رود حافظ**  
**ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین خامش مشو که کار تو**  
**از ناله می رود الحق سلطان غیاث الدین بادشاه خوب بود در**  
**متابعت کشف شریف سر موسی قاصد غیش چنانچه منقول است**  
**که روزی در حالت شیراندازی پسر سلطان غیاث الدین به پسر بیوه زنی**  
**رسید بیوه زن پیش قاضی سراج الدین داد خواه کند قاضی متحیر شد که اگر**

تو سر سبز باشتی بباهنشده که من کردم از سینه بالین توی  
 این بگفت و طایر روحش طمیران نمود غیاث الدین مصلحت  
 در توقف خود ندیده چند کس امر را برای تجمیر و تکفین بدرگذاشته  
 خود جلوه ریز متوجه پند و بر سریر سلطنت جلوس فرمود  
 مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود و با حضرت مخدوم  
 علاء الحق قدس سره معاصر بود ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر<sup>شاه</sup>  
 چون سکندر شاه در تفرقه خانه زمین استراحت کرد سریر سلطنت بیگانه  
 بوجود ذوی الجود سلطان غیاث الدین زیب وزینت یافت اول  
 چشمان برادران علاء را کندیده پیشش مادرش فخرستاد و خاطر  
 خود را از دغدغه برادران فارغ برداشت بعد از آن عدل و ادبش  
 نهاد و همت مسافه تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید نقل است که نوبتی  
 سلطان غیاث الدین به بیماری صعب مبتلا شده از زندگی مایوس  
 گشت و که آن نهای محرم حرم خود را که یکی سر و دیگری گل و سومی  
 لاله نام داشت بغسالگی مقرر ساخت و چون حق تعالی صحت بخشید  
 انهارا به تیمن برگزیده منظور نظر پیش از پیش ساخت انبعاث



گشتند و گفتند که شغفت ز عالم کمر خفتند اگر چه غیاث الدین  
 پادشاهان و جرنج و درین لشکر خود بمیان خود تمام فرزان داده بود که  
 صحتی داشت سحری پیش نموده پادشاه را زنده و مستگیر نمائید اما از آنجا  
 که غده بر میخیزد و مجربید میکنند بر شاه برودت یکی از پهلوانان لشکر غیاث  
 الدین بمی گشته گشته شد هنوز قتلش بر سر استاده بود که یکی از آن  
 می گشته رفتند از گشته دیو بر سرید که این را که گشت او گشت من  
 گشته گشت حیف کردی سلطان اسکندر است پس هر دو خیالفت  
 تو من پیش غیاث الدین رفتند و گفتند که اگر هم آن باشد که اگر  
 دست بترورم مقبول بشوم درین صورت سبقت نموده میتوان گشت  
 غیاث الدین گفت ایست میتوان گشت و بعد تا دل گشت ظاهر اتو  
 سلطنت ترا گشته گفت بگو نموانسته دهم نیز بر سینه سلطان زد  
 بنور در مشی در غیاث الدین بجلالت تمام رفته از اسب فرو افتاد  
 و کمر بزرگ او خود نماد و اشک بر رخسار روان کرد و گفت ای  
 پدر چشمه که نزد و وصیتی قوا را بجای آورم سلطان چشم باز کرد و گفت  
 که من آخر گشتند سلطنت ترا مبارک باشد

و سرسبز باشتی با هشتاد که من کردم از سینه بالین توی

این بگفت و طایر و خوش طعیران نمود غیاث الدین مصلحت  
در توقف خود ندیده چند کس امر را برای تجنیز و تکفین بدرگذاشته

خود جلوه ریز متوجیه پندوده شد و بر سریر سلطنت جلوس فرمود

مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود و با حضرت مخدوم

علاء الحق قدس سره معاصر بود ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر<sup>شاه</sup>

چون سکندر شاه در ته خانه زمین استراحت کرد سریر سلطنت بنگاله

بوجود ذوی الجود سلطان غیاث الدین زیب وزینت یافت اول

چشمان برادران علای را کندیده پیشش در شاف فرستاد و خاطر

خود را از دغدغه برادران فارغ برداشت بعد از آن عدل و ادبش

نهاد و بهمت مسافه تمام عمر بیست و شش گذرانید نقل است که نوبتی

سلطان غیاث الدین به بیماری صعب مبتلا شده از زندگی بایکس

گشت و که کسی از ندای محرم حرم خود را که می

لاله نام داشت بغساله مقرر سازد -

انهارا به تیمن

بخشید  
انبار

کیخت تا تو گفتی که شفقت ز عالم گیرخت : اگر چه غیاث  
 با پهلوانان و جنگاوران لشکر خود بمجاله تمام فرمان داده بود  
 حتی الامکان سعی بلیغ نموده بادشاه را زنده دستگیر نماید اما از آن  
 که نقدیر بنوع دیگر بود سکندر شاه بردست یکی از پهلوانان لشکر غیاث  
 الدین نادانسته کشته شد هنوز قاتلش بر سر استاده بود که یکی از  
 میانشکدر شاه را کشته دیده پرسید که این را که کشت او گفت من  
 کشته گفتم حیف کردی سلطان سکندر دست پس برد و خایف  
 ترسان پیش غیاث الدین رفتند و گفتند که اگر بیم آن باشد که اگر  
 دست باز دارم مقتول شوم درین صورت سبقت نموده میتوان  
 غیاث الدین گفت البته میتوان کشت و بعد تا مل گفت ظاهر آن  
 سلطان را کشته گفت بلی نادانسته زخم نیزه بر کینه سلطان زد  
 هنوز زخمی دارد غیاث الدین بجای تمام رفته از اسب فرود آمد  
 بر سر پیر بران خود نهاد و اشک بر رخساره روان کرد و گفت ای  
 چشم واکن و وصیتی فرما تا بجایم سلطان چشم باز کرد و گفت  
 من آخر شده است سلطنت ترا مبارک باشد

تو که

ضعیفه همین یک پس هر چه بر خود نه پستی بردگیری پسند زن باز  
 بالجام تمام التماس نمود که هرگز حد و بغض را درین معنی مدخلی نیست  
 آنچه لوازم خیرخواهی است بجا آوردم آئینه بادشاه اختیار دارد سلطان  
 قفل سکوت بر در جاک دایان نهاده ساکت ماند و بادل خود گفت  
 چون غیاث الدین پسر خلف است و لیاقت سلطنت دارد گو قاصد  
 جان من است باشد باشد <sup>۱</sup> فرزند خوش است اگر خلف زاده و اگر <sup>۲</sup> خلف  
 بود تلف باد سلطان غیاث الدین را پس از آن مطلق العنان <sup>۳</sup> ساخت  
 اما غیاث الدین که از ملوک خدای آن زن همواره متشکی بود روزی  
 به بهانه شکار سوار شد بطرف سنار گام گمرخت و عنقریب فوجی  
 مستور کارزار بهم رسانیده باید در خواست پیغام سلطنت کرد و <sup>۴</sup> متوجع  
 بغرم استخلاص مملکت با فوج عظیم از سنار گام کوچیده سنار کدهی را  
 مضروب خیام ساخت ازین طرف پدر هم بالشرقیامت ریز  
 طبل استقبال نواخت روز دیگر در میدان گوالناره طرفین  
 به تصویر صفوف پرداخته با بختنگ قایم کردند و لوله پس باید  
 کین برار است یا محابا شد از کینه برخاسته یا پدر رشته مهر الفت

یافتند که در صد و ایداد از او قابو جو میبود تا روزی فرس  
یافته بحضور پادشاه دست ادب بر گستره نموده میخواست که مرکز خاطر  
خود را بر عرض رساند سلطان از طرز ادای زن بتفرس دریافت و  
فرمود چه التماس داری بگو زن گفت تمنای که هست اگر پادشاه در خفای  
آن قسم یاد فرماید حتی الامکان متوجه انجام شود بپایه عرض رسانم پادشاه  
در خفای آن قسم یاد کرد و مبالغه نموده فرمود که تمنای که داری جلوه گر کن  
بست آینه خاک جلگر کن مکار از روی پرکاری عرض نمود که از حرکات  
عیات الدین خلجانه تمام در دل دارم از دیرین فکر است که قاصد ضرر جان  
پادشاه نشد قلع و قمع پسران من نموده خود متکی و سادۀ سلطنت شود  
اگر چه مرا بمنزله فرزند است و غمی خواهم که مضرت جانی باورسد اما چون سلامتی  
نفس پادشاه کسر شده خرم و احتیاط از دست نداده علاج و اقوی پیش از  
وقوع نماید و اصلح آنست که او را بنزدان حبس نمایند یا که حدقه دیدگاهش  
را نور بصارت عاقل سازد سلطان از اصفای این حرف بر نیامد  
و که اینچه ابرو عرض است که با کثرت دولتخواهی آینه خسته و چه نائره  
بناهی است که بتمسار بختی کسرم نداری که تو بفرد پسرداری دانی

بر آن مرتب نشد بعد انقضای ایام برشکال سلطان فیروز شاه بگلگنو  
شتافت چون موکی سلطانی حدود پندوه را معرکه ساخت سکندر شاه  
خود را مرد میدان ندیده بر کسم پدربخضارا کداله متحصن گشت فیروز شاه  
در تضیق محصوران کوشید چنان کار بر آنها تنگ شد سکندر شاه چهل  
زنجیر فیل با مال بسیار و تحف و نفایس بنیایر پیشکش فرستاد و پیشکش ساله  
قبول نموده در صلح زد فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدارالملک  
خود افرشت پس از آن سکندر شاه با استقلال تمام سالی چند داد  
عیش و عشرت داد و در <sup>۴۹</sup> مسجد ادینه بنا کرد اما هنوز با تمام نرسیده بود که  
نار عمزش تمام شد و عمارت مسجد نیم کلبه ماند الان قدری از تعمیرات آن  
مسجد در جنگل پندوه از آبادی پندوه بمفاصله یک گروه موجود است  
فقیران را ملاظه کرده الحق خوب مسجدی ساخته و مبلغ خطیر در تعمیر آن  
صرف نند با کندی او مشکور باز گویند سکندر شاه را از زن سابق همفره  
پسر بوجود آمده و از زن دیگر یک پسر همی بغیاث الدین که در حسن اخلاق  
و جمیع اوصاف بر همه برادران فایق و در امور سلطنت و جهان داری آن  
دلائق بود لهذا زن اولین الشرح و قد مشعل ساخته خواران

یافته بود ملک تاج الدین و ملک سیف الدین قریب چهار گروه رسیده بودند که خبر  
 فات سلطان شمس الدین کشیج یافت ملک سیف الدین حقیقت حال ایلچی  
 عرض داشت و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان  
 متعینه بهار داده و تحفه و نفایس هر دو ملک تاج الدین به بنگاله آمد بدست  
 شمس الدین شانزده سال و چند ماه بود ذکر سلطنت سکندر شاه بن  
 شمس الدین چون سلطان شمس الدین بهنگره جهان گذرانرا پدر و دگر دوز  
 سوم تجویر امر و سران سپاه فرزند بزرگ او سکندر شاه بر تخت سلطنت  
 بنگاله اجلاس نموده دامن عدل و احسان بر مفارق عالمیاسپو گرانیده نوید  
 امن و امان در داد و استرضای خاطر سلطان فیروز شاه اہم دانستہ پناہ  
 زنجیر فیصل باقی تمام امتیہ و اقرضہ بر کسم پیشکش مرسول نمود و در ہمان ایام فیروز  
 شاہ بادشاہ دہلی بعزم تسخیر مالک بنگالہ در سنہ ۷۹۹ روان شد چون بطفر  
 آباد رسید برسات شروع گردید سلطان بہمانجا مقام کرد و ایلچی نزد سکندر  
 شاہ فرستاد سکندر شاہ از ارادہ بادشاہ دہلی متردد بود کہ در ہمان  
 اوان ایلچی فیروز شاہ رسید سکندر شاہ بنزدی تمام حاجب خود را مع  
 ینہ زنجیر فیصل و تحفہ و ہایمراہ ایلچی فرستادہ ابواب مصالحہ کشدہ اما

صلح کردید فیروز شاه پسر سلطان شمس الدین را با دیگر اسیران بلاد کهنوتی  
 را کرده علم مراجعت افراشت و در درگاه سلطان شمس الدین پیشکش  
 بسیار و نفایس شامانه بیشتر محبوب رسولان سخندان برای سلطان فیروز شاه  
 فرستاد سلطان نیز طریقہ التفات بار رسولان مملوک فرموده رخصت  
 معاوت ارزانی داشت و چون سلطان شمس الدین از فیروز شاه دغدغه تمام  
 داشت لهذا درگاه ایلچیان دانا و سخن سنج بدیلی فرستاده التماس  
 صلح نمود فیروز شاه قبول کرده ایلچیان را بعزت و حرمت تمام رخصت  
 فرمود از انوقت در میان دهلوی و بنگاله حدود بسته شد و بادشاهان دهلوی  
 بران غم و موایشت قائم بوجه متعرض حال سلاطین بنگاله نشدند و با سال  
 تحف و هدایا از طرفین مملوک با بدشاهان در یکدیگر مرعی داشتند و در درگاه سلطان  
 شمس الدین از بنگاله ملک تابع الدین را با چند نفر امرای برسم رسالت با تحف  
 و پیشکش بسیار باز بدیلی فرستاد و سلطان فیروز شاه تفقد بر حال رسولان  
 پیش از پیش فرموده بعد چند روز اسبان تازی و ترکی با دیگر تحف و هدایا  
 نفیسه محبوب ملک سیف الدین شهنشاه فیلی برای سلطان شمس الدین  
 در عوض فرستاد چون دران نزدیکی سلطان شمس الدین در بنگاله و قلا



از قلع برآمده صفوف جنگ اداست لطفه ز شمشیر تیر و سنگان و تفنگ  
 شد از دو طرف گرم بازار جنگ تن به پهلوانان تنی شد زرد و  
 جو گل بر رخشان شکفته جود بعد قتل بسیار از طرفین مردم بر  
 کشته و خسته گردیدند آخر الامر نسیم ظفر پر پرچم فیروزشاهی و زیند و شمس الدین  
 تاب نیارده گیرخته باز بقلعه محضن جت چهل و چهار بنجیر فیصل بزرگ که از جابجا  
 آورده بود یا چتر و علم سودیگر اسباب سلطنت و چشم بدست بهادران فیروز  
 شاه افتاد گویند در همان عصره مخدوم شیخ راجا سیابانی که سلطان شمس الدین  
 اعتقادی کمال در حق آنجناب داشت از حال بی حال بقا کردند سلطان  
 شمس الدین بلباس فقیرانه از قلع برآمده بجایزه کشید حاضر شد بعد فراغ  
 از بنجیر و کلفین جریده کسری سواری با سلطان فیروز شاه ملازمت نمود و  
 آنکه بادشاه معلوم کند باز بقلعه آمد چون سلطان دریافت احوال غمده تا مساف  
 خورد القصه چون دست محاصره امتداد کشید و موسم برسات در رسید  
 زانجا که در موسم برسات دلایت بنگاله بیکر آب میشود و تردد متعذر تمام  
 گردید سلطان فیروز شاه صلح گونه در میان آورد سلطان شمس الدین  
 رضیق محاصره عاجز آمده بود فی الجمله گردن باطاعت نهاده طالب  
 صلح

و بهی متوخ حال بنگاله نشد و سلطان شمس الدین بکمال استقلال بمش غل سلطنت  
 بنگاله قیام و وزید بتدریج تا حدود بنارس متصرف گردید و شوکت و عظمت  
 بیش از پیش بهم رسانید تا نوبت سلطنت و بهی بغیر ورتشاه بن رجب رسید در  
 حدود استر و ادملک بنگاله گردید و گویند در آن سلطان شمس الدین جوخ بتقلید  
 جوخ شمس دهلوی تیار ساخت سلطان فیروزشاه که از شمس الدین خار خار بود  
 در تاب میبود در آن سه متوجه دیار لکنوتی و بکون متواتر متصل بلده پیونده که  
 دارالملک سلاطین بنگاله بود رسید و در جای که الیوم فیروز بود اباد است  
 مضروب خیام ساخت و از آنجا سواری فرموده بمحاصره قلعہ پرداخت  
 سلطان شمس الدین پس خود را با جمعی در قلعہ گذاشته خود بقلعه اکلاله که حصه  
 تمام داشت پناه برده محاصره کردید فیروزشاه متعرض حال مردم سکنه پیونده  
 نشد پس سلطان شمس الدین را بجنگ اسیر کرده متوجه قلعہ اکلاله شد در اول  
 روز جنگ عظیم واقع گردید بعد از آن مدت است و دور و ز محاصره قلعہ  
 پرداخت چون کارزار پیش رفت فیروزشاه خواست که تغیر مکان نموده  
 بکنار آب کنگ فرود آید پس نفیس نفیس تفحص جای مناسب میکرد  
 سلطان شمس الدین بخیال آنکه فیروزشاه بعزم مراجعت سوار شده است



اورا از قرب حضور و در ساخت علی مبارک روانه سمت بنگاله  
 گردید و در انشای راه بعالم رویا حضرت شاه مخدوم جلال الدین تبریزی قدس  
 سره در خور و عجز منتها نموده حضرت مخدوم را خوشی یافت تا حضرت مخدوم  
 فرمودند که ما ترا صوبه بنگال دادیم اما برای ما هم مکانی راست خواهی کرد علی مبارک  
 انگشت قبول بدیده ننهاده پرسید که کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود فرمودند  
 که در بلده پندوه جائیکه خشت بالای هم بیابی و یک گل صد برگ تازه و تر زیر  
 آن خشت را بینی همانجا باید ساخت چون به بنگاله رسید با قدر خان ملازمت  
 طرح اقامت افکند تا رفته رفته خدمت بخش گری لشکر قدر خان با تو فوایض و چون ملک  
 فخر الدین از قدر خان بغی و رزید ولی نعمت خود را کشته احلاق سلطنت بر خود نمود  
 علی مبارک خود را سلطان علاء الدین خطاب داده لشکر بر فخر الدین کشید  
 چنانچه مذکور شد انتقام و نه نعمت خود از فخر الدین گرفت و با ستظهار  
 تمام تمانه در لکنو گذاشته متوجه ضربه دیگر ممالک بنگاله شد چون حلیه و  
 مملکت بنگاله بنام خود گرفت کشتار و عینش و کامرانی بوده ایمای حضرت  
 مخدوم را از ظاهر سهو گردانید در خواب دید که حضرت مخدوم فرمودند  
 که علاء الدین سلطنت بنگاله یافتی و حکم ما را فراموش ساختی علاء الدین

خود را سلطان علاءالدین خطاب داده بر سر سلطان فخرالدین لشکر کشید و در آنکه بعد از جنگ او را دستگیر ساخت و بسیارت سزیه انتقام قدرخان گرفت اری نه ای کشته کرا کشته کار و زتر کشته فردا بکشند آنرا کار و زتر کشته بعد از آن سلطان علاءالدین فوجی معتمد بطور تهاجم در لکنوتی گذاشته خود به غزم ضبط محال دیار بنگال مراجعت نمود حکومت سلطان فخرالدین دو سال و پنج ماه بود سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب سلطان علاءالدین گویند در ابتدای حال ملک علی مبارک از غلامان معتمد ملک فیروز رجب بود و ملک فیروز برادر زاده سلطان غیاث الدین تعلق شاه و پسر عم سلطان محمد بنده بود چون سلطان محمد بنده بر تخت سلطنت دہلی جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فیروز را نائب بار بگرفت در آن او ان از حاجی الیاکس کوکه علی مبارک خطا بوقوع اندو سبب آن از دہلی گریخت چون ملک فیروز از علی مبارک درخواست او نمود علی مبارک متفحص شد چون اثری از سر او نیافت پیش ملک فیروز از گریختن او اطلاع نمود و ملک فیروز بروی اعتراض فرمود

کرد و داعیه ریاست و حکومت در دلش متمکن شده در کمین فرصت  
 می بود تا قابو یافته باغی شده ولی نعمت خود را کشته بر ممالک بنگاله فرمان  
 روا کند چون سلطنت محمد بن شاه دہلی بی رونقی تمام پیدا کرده بود  
 گرفتاری او را در امورات دیگر بخاطر آورده دست از الحاحت پادشاه دہلی  
 کشیده اسم سلطنت بر خود اطلاق نمود پادشاه دہلی بسبب ہرج  
 مرج سلطنت خود دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست  
 از اوقت سلطنت بنگاله از دہلی جدا گردید و این فخر الدین پادشاه  
 اول است کہ فوجہ سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند و کہ سلطنت  
 سلطان فخر الدین چون سلطان فخر الدین بر سریر سلطنت لکنوے  
 جلوس فرمود مخلص خان غلام خود را بالشکر آراستہ بحجت ضبط  
 ممالک اقصای بنگاله فرستاد ملک علی مبارک عارض لشکر قدر  
 خان بالشکر مستعد قتال بمقابلہ او در آمدہ بعد از محاربه و مقابلہ بسیار  
 مخلص خا را بقتل آورده تمامی چشم او را منصرف شد سلطانی  
 فخر الدین کہ نو دولت بود و از امرای خود الحمینا خاظرنداشت نمی توانست  
 کہ بر سر علی مبارک رود و ملک علی مبارک جمعیت تمام بہم رسانید

راس الپ و یک کور در اشرفی نفقه بخشیده و چتر و دو بر بانش مرحمت فرمود  
 ولایت بنگاله و سنارگام با و مقرر داشته به تعظیم و احترام تمام باز خصمت  
 به بنگاله فرمود و او چهارده سال به نظم و نسق آن ممالک پرداخته از  
 دکت فخر الدین که ملازم او بود مقتول شد چنانکه تذکره می شود  
 روضه ثانی در ذکر سلاطین که ممالک بنگاله بر سر پر سلطنت  
 جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند باید دانست که از وقت سلطنت  
 سلطان قطب الدین ایبک تا عهد بادشاهی سلطان غیاث الدین  
 محمد تعلق شاه هفده کس از سلاطین مدت یکصد و پنجاه سال در  
 دهلی سلطنت کردند و در ممالک بنگاله حاکمان از طرف بادشاه <sup>سلط</sup>  
 به نیابت حکومت و فرماندهی میکردند و خطبه و سکه بادشاه دهلی در  
 ممالک بنگاله جاری ماند و اگر کسی از حاکمان بغی و زبیده خطبه و سکه  
 بنام خود کرد سلاطین دهلی کوشش می کردند و واجب دانسته بودند بسزا  
 رس نیندازد اما چون در عهد سلطنت محمد شاه قدرخان بجکومت و نیابت  
 لکنوئی مانده بنظم و نسق ممالک پرداخت ملک فخر الدین که ملازم  
 قدرخان بود مدخلت در امور ملکی بهم رسانیده استعداد تمام پیدا  
 کرده

بدستور سابق بحال او مقرر داشت و بهادر شاه را که داعیه کشش داشت  
 بدرگاه آورده داخل زمره امرآگرا گردانید و نیز تن باطاعت سلطنت داده سلوک  
 امرایان پیش گرفت سلطان غیاث الدین پسر خوانده خود تا تارخان را  
 والی سنارگام ساخته مخاطب سنارگام و کور و بنگاله نیز سلطان  
 ناصرالدین رجوع کرده بدیلمی مراجعت فرمود اما در پیمان زودی سلطان  
 ناصرالدین بجوار رحمت حق پیوست عهد حکومت بهادر شاه در بنگاله  
 سی و هشت سال بوده است حکومت قدرش چون سلطان غیاث  
 الدین تعلق شاه از بنگاله مراجعت کرد هنوز بدیلمی نرسیده در انتهای  
 راه در ماه ربیع الاول ۸۲۰ در زیر سقف قصر نو احداث وفات یافت  
 پسرش الغیاث برخاست سلطنت دیلمی جلوس نمود خود را محمد شاه  
 نامیده جمیع امرآرا بمناصب و جاگیر سرافرازت و ملک بیدار  
 خلجی را که از امرای کبار او بود قدرخان خطاب داده اقطاع ملکوتی  
 را که از وفات سلطان ناصرالدین خالی بود با و تفویض نمود و تا تار  
 خان را که تعلق شاه والی سنارگام کرده بود و برادر خوانده سلطان  
 محمد شاه منب بهرام خان خطاب داده در یک روز صد زنجیر فل و هزار



و با قطعه لکنوتی قانع شد و تا عهد سلطان علاء الدین و سلط  
 بهمن منوال گذرانید ایم حکومت سلطان ناصر الدین در بنگاله  
 فرمانروائی بهادر شاه در زمان سلطنت سلطان علاء الدین بهادر  
 سلطان ناصر الدین یکی از امراء کبار سلطان علاء الدین بود با بابت بنگاله  
 شده مدتها بر سرند ایالت متمکن بود و خلیفه و سکه سلاطین دہلی جاری داشت  
 در عهد سلطان قطب الدین خلجی سلطنت بنگاله بخود قرار داده خود را  
 بهادرش نامیده و خلیفه و سکه ممالک بنگاله بنام خود کرد و ظلم و توری آغاز  
 نهاد چند بارین منوال گذشت اما چون نوبت سلطنت دہلی بغیاث الدین  
 تعلق شاه رسید و در سنه عر ایض از لکنوتی متغیر و ظلم و بیداد حکام آن  
 دیار رسید سلطان تعلق شاه بالشرکائی مستعد متوجه ممالک بنگاله  
 گردید چون به تربت رسید سلطان ناصر الدین که بسبب سلامت روی او  
 در عهد علاء الدین تغیر اقطاعش نشده بود و در کونہ لکنوتی میبود طاقت مقابله  
 با تعلق شاه در خود ندیده رضا بقضا داده از لکنوتی کوچ فرموده به تربت  
 رفته ملازمت نمود و تحف و مشکش بسیار گذرانید سلطان غیاث  
 الدین تعلق شاه با احترام کوشیده چتر دور بانش داده اقطاعش  
 بدستور

سوار شد از آب بگذشت و متوجه بارگاه معزالدين کيقباد گشت  
 کيقباد ببطاقت کند از تخت فرود آمده بر پاي پدر افتاد و ميکيد پير را  
 در کنار گرفته بوسه بر سر و پي هم ميگرداده گريه ميکرد و بعد از آن پدر و  
 پسر گرفته هر دو بالای تخت آمده پدر را بر تخت نشاند و خواست که خود  
 بر تخت ايستد پس از تخت فرود آمده پدر را بر تخت نشاند خود با او  
 پيش او نشست و لوازمش داني بجای آورد و بعد از ساعتی سلطان ناصر الدين  
 برخاست از آب گذر نموده بارگاه خود رفت و از طرفين تحفه ها ارسال نمود  
 روز متواتر سلطان ناصر الدين براي ملاقات پسر رفته در ميکيد صحبت تا  
 داشتند و روز رخصت نصيحتي چند گفته پسر را در آغوش گرفته رخصت  
 نمود و گريان و نالايمنزل خود رفت و آن روز طعام نخورد و با مهران خود گفت که  
 امروز پسر را وداع اخيرين کردم پس از اينجا رخصت فرموده بمملکت خود  
 باز آمد و چون سلطان معزالدين کيقباد در آخر سنه ۶۱۹ هجری کشته شد و سلطنت  
 از خاندان غوريه بسلطه خلجي انتقال يافت و سلطان جلال الدين  
 خلجي بر تخت ديهلي نشست سلطان ناصر الدين صرفه بجز اظهار حاجت  
 و متابعت ننديده چتر و قطبه بر طرف ساخته همچو سوار اسلوك نمود

تافت دو خورشید ز هر دو طرف ؛ الغرض بعد قریب جوار سلطان  
ناصرالدین خاطر از استخلاص دہلی پرداخته طالب صلح  
و سلطان معالدین از اغوای ملک نظام الدین از صلح ابا نموده عازم  
جنگ شد و بعد از آن که هر دو از طرفین مراسلات واقع شد روز چهارم  
سلطان ناصرالدین بجنه خود نوشت که ای فرزند استیاق دیدار بسیار است  
بش ازین لطافت و تشکیباتی در فراق تو مرا مانده اگر نوعی نمائی که این  
سوخته آتش خرمایان بوصول تو رسد و یعقوب صفت یکبار دیگر چشم  
نقد ز سید از مشاہدہ طلعت یوسفی روشن گردد در بادشاہی و عیش  
و عشرت تو ظل نخواہد شد و این بیت در آن ثبت کرد **گرچه چو دوس**  
**مقام شریف** **بهرچہ از لذت دیدار نیست** ؛ سلطان معالدین بمطالعہ  
مکتوب بدین متن فرمود خالت جریدہ بملاقات پدر روانہ نظام الدین مانع  
آمد و چنان کرد کہ سلطان بگو کہ بود دیدار بادشاہی بقصد ملاقات از کنار  
اب کمر کوچ کردند و در محرابی او دو یکبار اب سر و فرود آمد و چنان مقرر  
شد کہ بواسطہ خشنود مرتبہ بدین دہلی ناصرالدین از اب سر و گذشتہ  
بریدن کیشباد آید و کیشباد بر تخت نشستہ باشد پس بغرا خاہر گشتہ

و چون سلطان معزالدین کیقباد بعد و قات جد خود بجزیره سالکی در  
 دهلی بر تخت سلطنت نشست و بمقتضای جوانی در لهو لعب افتاد  
 بجز شادی و شراب از امور مملکت مستغنی گردید و ملک نظام الدین  
 در فکر استیصال خانواده بلیغی شد معزالدین را بران آورد که پسر  
 عم خود را که کنیز و باشد از ملتان طلب داشته در انشای راه بکشت و اکثر  
 از امراء خیر خواه را از میان برداشت سلطان ناصر الدین بغیر از در لکنوتی  
 خبر غفلت نگرفت و پسر استیلائی ملک نظام الدین کشید و مکتوبات نصیحت  
 امیر به پسر نوشت و بر فردا اشارت بر اندیش حریف و علی ایما کرد  
 سودمند نیفتاد لا علاج شد و بعد فوت سلطان بلیغ بدو سال  
 در سنه ۷۱۹ بقصد انتزاع ملک دهلی بانصایح فرزند لشکر کشید  
 چون به بهار رسید فرود آمد و چون سلطان ناصر الدین از بهار بکنار  
 آب سرور رسید نزول فرموده نصب شد اعلام شهنشاه در  
 بر لب آب کسار حوالی شهر کلمرا ازین سو سروران طرف ازلف  
 لشکر بلب آورد گفست سه تیغ زن مشرق از ان سوی آب بیا کرد  
 چو روشن که رسید آفتاب بیا بر لب آب آمد و آراست صف

اما حکومت و سلطنت طغرل در بنگالست و پنج سال و چند ماه بود  
حکومت بغراخان المخالف ناصر الدین غیاث الدین بلبین چون  
سلطان ناصر الدین در ممالک لکنو قزاقان و اشعید خدی برادر کلانش که  
سلطان محمد نام داشت و میان کشمیر و سورت در ملتان بجنگ مغلا شهادت  
یافت و سلطان غیاث الدین را که با و دوستی تمام داشت در فراق او گامید  
گرفت سلطان ناصر الدین را از لکنو طلب داشت چون بدیلهی رسید مرا  
تغییر برادر بزرگ بجا آورده در تسلی خاطر ندکور کوشید سلطان گفت که فراق  
برادر تو مرا در بخور و ضعیف ساخته است و عنقریب وقت رحلت من است  
در بنوقت جدائی از من لایق نیست چرا که جز تو دارم پسر کیقباد  
و پسر برادر است کیخسرو و خرداند و تجارب روزگار ندیده اند اگر ملک بد  
ایشان افتد از عهد محافظت نتوانند برآمد و هر که بر تخت دیلی نشیند  
ترا اطاعت او لازم خواهد شد پس میباید که تو حاضر باشی ناصر الدین  
قبول نموده در خدمت بدر ماند همین که اندک آثار صحت در پدرش بد  
گردد بجلت تمام به بهانه شکار از شهر برآمده به رخصت سلطان بلکنو  
آمد و نشان را گران آمد و باز میارشد در شهر ازین جهان گذران در گذشت  
و چون

و سکه انولایت بنام او گردانید و در حین وداع وصیت چند کرده گفت فرمان  
 روای لکنوتی را با بادشاه دہلی خواہ خویش باشد خواہ بیگانہ در افتادن و  
 بغاوت و زریں لایق نیست و اگر بادشہ دہلی قصد لکنوت کند حاکم لکنوتی  
 را باید کہ عطف عنان نمودہ بجای دوردست رود و چون بادشہ دہلی مراجعت  
 نماید باز بلکنوتی در آمدہ کار خود بزد و در ستن بیاض و خراج از رعایا میانہ روی  
 کار نماید این قدر ستاند کہ متمدن و کسرتاب شوند و نہ آنقدر کہ عاجز و بون گردند و  
 نوکران خود را بموجب آنقدر دید کہ ان ترا سال بسال کفایت کند و از باعث  
 معیشت و اخراجات لا بدیہ عسرت نکنند و در امور ملکی شروع بمشورت اہل  
 رای کہ مخلص و خیر خواہ باشند نماید و در اجرای احکام از ہوا پرستی اجتناب نمودہ  
 برای نفس خود خلاف حق نایند و از تتبع احوال شتم غافل نبودہ نگاہ داشت خاطر  
 و دلجوی این ترا از ضروریات شمرده بغافل و کسہولیت را کار نہ بندد و ہر کس ترا  
 برین تحریص نماید اورا دشمن دانستہ سخن اورا نشنوی و خود را را در پناہ کسی  
 انداز کہ از دنیا اعراض نمودہ و بجانب خدا آورده باشد حمایت از کمن  
 و امان درویش ز صد سکنہ قوتش بیش بعد از ان پسر  
 و دایہ نمودہ بدہلی مراجعت کرد و بکوی متواتر بعد بر سال بدہلی رسید

ز در جگر یا خرد آمد از اسپ و برید سر یا چون طغرل آنجا بغفلت تلف  
 برآمد یکی شورا از هر طرف یا شکستند یاران طغرل تمام یا پنجمی سری گشته  
 بیدل تمام یا درین هنگام ملک باریک بیک بر سر رسید و مقدر  
 بیش دوید و بشارت فتح رسانید ملک باریک تحسین و افرین یا  
 کرده که طغرل را با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نموده و روز دیگر با  
 خنایم و اسیران لشکر طغرل بملازمت رفته باجای فتح بعض رسانید و  
 ملک محمد تیر انداز درجه اعلی یافت و برادرش ملک مقدر طغرل کشتن نام یافته  
 بر مسند امارت متمکن گردید و سلطان غیاث الدین بعد از آن بکهنوتی آمد  
 هنگامی که سیاحت را گرم ساخت هر دو طرف رسته بازار و شهر دار انصیب  
 کرده اعیان و انصار طغرل را که اسیر و دستگیر شده بودند بر دارا کشیدند  
 و زنان و فرزندان ایشان را هر جا که یافتند گرفتار کرده بشهر لکنوتی بست  
 غیر مکرر بقتل رسانیدند تا آن زمان احدی از بادشاهان و پهلوی زنان و فرزندان  
 مردم گناهکار نمانده بود و بعد از آن اقلیم لکنوتی بولد خود بخارا خا ز رانی  
 داشته خزان و غیره بر چ از اموال طغرل بدست افتاده بود و سوای فیل همه بوی  
 داد و مخاطب بخطاب سلطان ناصر الدین سافه و چتر بر سر کش گرفته خطبه

فرستاد غنیمت تصور کرده متوجه بارگاه طفل شد و مردان را گمان اینکه  
از ملازمان لشکر طفل اندازید بچاکس متلاشی و متعرض ایشان نشد چون محاذی  
بارگاه طفل رسیدند یکبار شمشیر کشیده هر کس را در برابر یافتند بکشتند  
و فریاد برآوردند که دولت دولت بلبین چون طفل نام بلبین شنید بخیال آنکه  
سلطان رسید یکبار دکت و پالم کرده بسرا سیمای تمام از راه طهارتخانه  
بدر رفت و بر اسب بزمین سوار شده از کمال اضطراب بیاران خود  
نیویکت و خواست که خود را باب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود و  
گردد آورده بجایگزین تا بدقتضای از گم شدن طفل تمامی امر او سپاه بر خیزد  
هر کدام از و بجایگزین نهادند و ملک مقدر که قتل طفل بردست او مقدر شده بود  
بدنبال طفل مشتافته در کنار آب باو رسید نیز شکاری بر پهلو آورده از آب  
فرو انداخت و خود از اسب فرود آمده سرش از تن جدا کرد و چون مردم  
طفل در تفحص و لی نعمت خود بودند ملاحظه کرده سر را زیر گل بکنار آب پهن  
ساخته تن او در آب انداخت و جامه ها خود کشیده بجای شستن مشغول شد  
درین اثنا سلاحداران طفل رسیدند و خداوند عالم و خداوند عالم گویان  
طفل را می جستند چون نیافتند راه فراسپیش گرفتند لمولفه مرا و اکی تیر



که یافت هزار سوار برار انتخابی ده و وارده کرده پیش می‌رفتند و هر چند  
 اینست که لازم تبس و تقصص بجای آوردند اما از نشان طفل اثری نمی‌یافتند  
 تا روزی ملک محمد تیر انداز حاکم کول و برادر او ملک مقدار از لشکر مقدمه علیج  
 شدند با کسی چهل سوار پیش می‌رفتند ناگاه در محرابی بقالی چند دو چار کشند  
 و برای تحویف شرح بکشتن کرده یکی را گردن زدند و دیگران فریاد برآوردند که  
 اگر مقصود شما ستیج و اسباب است هر چه داریم گرفته مار از جان امان دهید ملک  
 محمد تیر انداز گفت مارا با مال و اسباب شما مدعیانیت غرض مارا شرح طفل  
 است اگر راه نمائید از جان و مال امان یابید والا هر چه بنشیند از خود بیند بقالان گفتند  
 ما غله یار دوی طفل برده بودیم و بالفعل از بهمانجای ایم از شما با طفل نیم فرسخ را  
 پیش نیست امروز مقام کرده است فردا کوچ کرده بجای جنگ خواهد رفت ملک محمد  
 تیر انداز بقالان را با دو سوار پیش ملک بار بک یک برس فرستاده پیغام  
 نمود که حقیقت حال را از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآیند سبب طفل از اینجا  
 کوچ کرده بولایت جابنگر که مملکت بنگاله است درآمده با مردم آن خود دساختگی کرده  
 جنگلی متواری شود و خود با سواران برشته سپهر روان شد دید که بارگاه  
 طفل ایستاده و لشکرش بغفلت تمام گرفته و فیلان و اسپان بپراشغالند

سلطان غیاث الدین از استماع این خبر کلفت اثر غمگین و در هم نشد  
 عزیمت ملوکانه کار بسته بهمت عالی قرار رفتن خود داد و فرمود تا کشتی های بسیار در خون و  
 لنگ مسیحا کردند و خود بر کشتیهای بجانب سنام سمانه برآمد و ملک سوخ را حکومت  
 سمانه کسر فراز ساخته و پس خرد بغراضا با لشکر خاصه همراه گرفته از سمانه برگشته بمیان  
 دو آب آمد و ملک الامرا فخر الدین کوئوال را به نیابت علمت در دهمی گذاشته  
 و از لنگ عبره کرده با آنکه موسم برسات بود ملا حظت نموده کوچ بکوچ جانب لکنوت  
 بلغر کرد و طفل که درین فرصت لشکر مستعد بهمرس میزد بود بامال و اقبال و  
 جمعیت تمام راه حاجنک پیش گرفت و خواست انرا مستصرف بکنند چندانکه در اینجا  
 بماند و بودند از آن که سلطان معاودت بدهمی کنند باز بکنوتی رسید چنانکه روز  
 توقف کرده سالار حاتم الدین وکیل در یار بک که حید مولف تایخ فیروز شاه می  
 باشد بصبط ممالک لکنوتی مقرر فرموده خود بجزم تنبیه طفل بجانب حاجنک  
 روان کشد و قتل مجبور و کنار گام رسید و بنوح رای که ضابط آنجا بود بخدمت  
 رسید در سلک هواخواهان منتظم گشت و تعمید نمود که اگر طفل اراده گرختن  
 بطرف دریای نماید بگذارد اما چون سلطانی به تعجیل تمام از آنجا گذشته منزل چند شتافت  
 خبر طفل منقطع گردید و هیچ کس از ولایت نمیداد سلطان ملک بار بک بر سر

بنام خویش گردانید متعاقب آن حال سلطان شفا یافته فرامین بادشاهی متضمن  
 شفا و صحت مزاج رسید طفول بحکم السراج ملزم از کرده پیشین نگردید دست  
 اصرار بردامن مخالفین نزد سلطان غیاث الدین چون بران حال اطلاع  
 یافت ملک ابتکین موی دراز را که خطاب امین خا داشت و حاکم اوده بود  
 سرشکر گزیده و صاحب صوبه لکنوتی گردانیده بامرای دیگر مثل ترمخاشی و ملک  
 تاج الدین پس علی بن جمال الدین فندری جت استیصال طفول کسب کرد و چون ملک  
 ابتکین بالشکر موفور از آب سر و عبره نموده بر سمت لکنوتی روان شد طفول  
 هم با فوج سالیانه بمقابل آمده از اینجا که در سخاوت و بخشش بی نظیر بود بعضی  
 امر او سپاهیان ترک رفاقت امین خا کرده بطول پیوستند و مشمول  
 انواع رعایت شدند لهذا در محاربه شکست بر لشکر امین خان افتاد و چون  
 امین خا بهزیمت خورده با و ده گریخت سلطان از دریافت این خبر آشفته  
 شد دست بدندان گزید و حکم فرمود تا امین خان را بدر وازه اوده بجلت کشیدند  
 و بعد از آن ملک ترمخی را با فوج بسید بدفع طفول تعیین فرمود و طفول  
 حمله دلیرانه کرده این فوج را نیز شکست داده غنیمت فراوان بدست آورد  
 سه به نیروی اقبال آن شیرست یاد و باره سپاه عدو را شکست

کرد و امرا و ملوک و صدورند و پیشکش ها گذرانیده با نعامات  
 سرفراز شدند و فرستاد با نعامات لایق سرفراز ساخته رخصت  
 معاودت فرمود تا تارخان از عنایات سلطان خوشدل شدند تن  
 با طاعت داده خود را در سلک امرای بادشاهی منظم ساخت سلطان  
 غیاث الدین طغرل نام غلام ترک را ب حکومت لکنوتی سرفراز گردانید  
 حکومت طغرل النخاطب سلطان مغیث الدین چون طغرل حکومت لکنوتی  
 یافت از آنجا که در سخاوت و شجاعت و دلیری و چالاکی عدمی المثل بود اندر کتبت  
 ضبط و ربط ممالک لکنوتی نموده تا کامروپ فتح نمود در سال شصت و هفتاد و  
 هشت از لکنوتی بجای نگرشگر کشید و رای آنجا نشست داده قیل و مال قراوان و  
 امتوا و اقمره به پایتخت آورد و بنا بر آن که سلطان غیاث الدین پیر شده بود و  
 مرد و پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابله مغلا بودند در خیال سلطنت لکنوتی  
 افتاده از آن فیصله غنائیم برای سلطان و فرستاد و چون در آن ایام سلطان  
 در دہلی بیمار شده قریب یکماه از خانه بیرون نیامد و از اجیف فوت سلطان در ممالک  
 منتش گردید و طغرل یکبار میدان را خالی دیده از پوست برآمد و جمعیت فراوان بپرسیدند  
 خود را سلطان مغیث الدین خطاب کرد و چتر سرخ بر سر گرفته خطبه آن بلاد

بحکومت لکنئوت گذرانید در ۴۴ سته و ستمائت مغول شده  
 حکومت آن دیار بارسلانخان مقرر گردید حکومت ارسلان خان  
 چون ارسلانخان بحکومت لکنئوت رسید بنظم و نسق پرداخت فی الحبله  
 استقلال بهرکس نیده در ۴۵ سیه و ستمائت دوزنجیرفیل و جواهر  
 بسیار و پارچه نفیسه بیستمار سلطان ناصرالدین فرستاد و درین زمان  
 زودی در لکنئوت وفات یافت حکومت محمد تاتارخان بعد از وفات  
 ارسلان خان پسرش محمد تاتارخان که در بهت و سخاوت و شجاعت  
 و پاکدامنی کشته افاق بود بحکومت لکنئوتی مستقل گردید باطاعت سلطان  
 ناصرالدین چندان کسر و غمی آورد و بعد چندی خطبه محاکک لکنئوتی بنام  
 خود خواند و چندگاه بهمین منوال گذرانید و چون در ۴۶ سیه و ستمائت  
 سرپرست دہلی بوجود پر جو سلطان غیاث الدین بلبین زیب و رعیت  
 یافت و اراده بلند و صلاکی و استقلال خزان و کمال غزم آن بادشاہ در  
 اطراف شایع گشت محمد تاتارخان مال اندیشی کرده شصت و سه زنجیرفیل  
 و دیگر تحایف و ہرایا بدہلی ارسال نمود چون سال اول جلوس سلطان  
 غیاث الدین این معنی را قفاول دانستہ در شہر قیہ ابلستہ شاد میہا

لکنوته در آمد فتنه بردار شدند ملک عزالدین حقیقت حال مجبور سلطان  
 علاءالدین التمسک محمود بد ریافت این معنی ملک فرابیک: تیمور خا<sup>ن</sup> را  
 که از بندگان خواجه تاش بود جهت اداد طغ<sup>ن</sup>ا خا<sup>ن</sup> پانک کر گران بکلسوتی  
 فرستاد عند المقابله افواج مغول تاب جنگ نیاورده هزیمت خورده به  
 ملک خود برگشتند و در همان نزدیکیه بتقریباً چند میان عزالدین  
 طغ<sup>ن</sup>ا خا<sup>ن</sup> و ملک فرابیک تیمور خا<sup>ن</sup> مخالفت واقع گشت لکن سلطان علاءالدین  
 بمقتضای آنکه ع دو فرمانده بیک کشور نکلند؛ ملک فرابیک تیمور  
 را بحکومت لکنوتی سراز فرموده ملک عزالدین طغ<sup>ن</sup>ا خا<sup>ن</sup> سیزده سال  
 و چند ماه بود حکومت ملک فرابیک تیمور خا<sup>ن</sup> بعد از عزل عزالدین  
 طغ<sup>ن</sup>ا خا<sup>ن</sup> ملک فرابیک تیمور خا<sup>ن</sup> حاکم ممالک لکنوته بضبط امور  
 ملکهاری پرداخت تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد و در عهد  
 سلطنت ناصرالدین محمود بن سلطان شمس الدین التمسک در سنه  
 ۷۵۱<sup>هـ</sup> خمسین و ستمائت حکومت لکنوتی بملک جلال الدین خا<sup>ن</sup> تفویض  
 یافت حکومت ملک جلال الدین خا<sup>ن</sup> چون ملک جلال الدین  
 بحکومت ممالک لکنوتی شرف امتیاز یافت یک سال کم و بیش

اور اگر تار سفت بعد قلع بنای فساد و دفع فتنه شو رکنش حکومت آن ممالک بجز  
 المملک ملک علاء الدین خان تغول بیض فرمود و او بضبط و ضبط آن ممالک  
 پرداخته خطبه و سکه و سلطانی درین دیار جاری داشت مدت سه سال حکومت  
 کرده مغزول شد حکومت سیف الدین ترک بعد عزل عز المملک علاء الدین  
 سیف الدین ترک بفرمان نیابت بنگاله مبادات اندوخت او هم سه سال  
 متکی و ساد فرماندهی بوده بزرگ مقتول شد حکومت عز الدین طغا خان چون  
 فلک شعبه بازوران هنگام زمام سلطنت دہلی بر خیز سلطان بنیت  
 سلطان شمس الدین سپرده بود و عمر او حکومت لکنوتی بجز الدین طغا  
 خان مقرر شد او بنظم و نسق آن ملک پرداخت و مدت کامیاب و کام رو  
 بود چون در سنه ۶۳۹<sup>۱</sup> تاج و تاجین و ستمانه سلطان علاء الدین مسعود  
 سریر سلطنت دہلی را زینت بخشید طغا خان تخایف و نفالین  
 بسیار محبوب شرف المملک سقری بحضور سلطان بدہلی فرستاد  
 و سلطان چتر لعل و خلعت خاص محبوب قاضی جلال الدین حاکم او  
 برای عز الدین طغا خان مرصت فرمود و در سنه ۶۴۲<sup>۲</sup> اشنا و اربعین و ستمانه  
 بسی هزار مغول افواج چنگیز خان از راه گوبهستان شمالی بولایت  
 لکنوتی

سلطان ناصر الدین خطاب داده ولایت لکنوتی با و منقوض فرموده و چتر دودار  
مرحمت کرده خود بدارالملک دہلی مراجعت فرمود سلطان غیاث الدین  
و عدالت و سخاوت متصرف بود ایام سلطنتش دوازده سال بود حکومت  
سلطان ناصر الدین پس سلطان شمس الدین چون سلطان ناصر الدین  
بنگاله فایز شد بعد مراجعت سلطان شمس الدین بجانب دہلی غیاث الدین که  
با اطراف ممالک کامروپ رفته بود معاودت کرده علم بخی افرانت سلطان  
ناصر الدین بعد محاربه عظیم او را بقتل رسانید و غنائیم بسیار بدست آورد و نقایس  
و تحایف این ملک با کثر مردم روشن کرد بدہلی فرستاد و کہ سال و چند ماہ بحکومت  
بنگاله پرداخت در <sup>۴۲</sup> سنه ۸۳۶ شمس الدین و ستمانه در لکنوتی شربت ناگوار  
اجل جشد و صام الدین خلجی که یکی از امرایان محمد نجیب بود در ممالک بنگاله  
فایز شد حکومت علاء الدین خان چون سلطان شمس الدین خبر وفات فرزند  
دلبند خود شنید مراسم تعزیت بجا آورد در <sup>۴۳</sup> سنه ۸۳۷ سابع و شمس الدین و ستمانه  
جہت اطفای آتش فتنه کہ بعد وفات ناصر الدین در ممالک بنگاله وقوع یافته  
بود بکنوتی درآمد و باملاک صام الدین خلجی کہ طغیان در زبیدہ خلل تمام در  
نظم و نس بنگاله انداخته بود در <sup>۴۴</sup> سنه ۸۳۸ شان و ستمانه جنگ کرده



عزالدین تاملش که همیروان خلجی باشد قابض ممالک بنگاله شد و خود را سلطان علا  
 و الدین مخاطب کرده خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت و باد نخواست و کسر در کاخ دلا  
 پیچید و ظلم و بدعت آغاز نهاد و دو سال بجلومت پرداخت آخر چون افواج سلطانی  
 از دہلی رسید جمیع خلجیان با فواج بادشاہی منقذ شد انتقام عزالدین از و کشیدند  
 بعد از آن نوبت حکومت این ممالک بغیاث الدین خلجی رسید مسلط  
 شدن بغیاث الدین خلجی در بنگاله چون بغیاث الدین خلجی بجلومت بنگاله  
 فایز شد از آنجا که در شهر بنارس سی و ستھانہ سلطان قطب الدین در لاہور  
 بمالت جوگان بازی از اسب افتاده وفات یافته بود پسرش آرام شاہ بر سریر سلطنت  
 دہلی نشستہ سلطنت بر روی نفی تمام داشت بغیاث الدین در این دیار تسلط تمام میا  
 کرده خطبه و سکه این ممالک بنام خود ساخت و چندی اطلاق سلطنت بر خویش  
 کرده بجلومت پرداخت و چون سریر دہلی بجلو کس سلطان شمس الدین التمسین  
 وزیرت یافت در سنہ ۶۲۲ اثنا و عشرين و ستمائہ لشکر بہ بہار کشید و بہ لکنئوتی  
 درآمد سلطان بغیاث الدین تاب مقاومت در خود ندیدہ کسی بدشت زنجیر  
 فیل و ہشتاد ہزار روپیہ مو دیگر نفایس و تحفہ نذر لڈار ندیدہ خود را از ہوا خوانان  
 سلطان شمر و سلطان شمس الدین خلجی و سکہ آنجا بنام خود کردہ پسین خود را

خود را از تنگ نای بیرون کشید کفار را نمود لاک تالب آب بتعاقب پرداختند  
و دست بغارت و قتل گشادند تا برخی بآب تیغ و قدری بسیل آب غریق بحر  
فنا شدند اما لشکر اسلام چون بلب آب رسیدند متحیر گشته بودند ناگاه  
یکی از لشکریان اکبر خود در آب راند و بقدر یک تیر انداز پایاب رفت  
تا تمامی لشکر از معاینه این حال خود را در آب انداختند چون زیر آب هر یک  
بود باندک حرکت همه غرق آب گردیدند بالجمله محمد ختیار با هزار سوار  
و بقوله باکره سوار پایاب گذشت باقی همه دقت سیل آب گشتند چون  
محمد ختیار از آن دریای زخار با جمیع قلیله سلامت عبور کرده از غایت  
خسته و افغان که زنان و فرزندان مستولان و غریقان از کوبه و بام زبان به تشنیه و نفون  
او میکش و دنبض دق مبتلا گشته و در دیو کوثر رسیده عرضه مرگ شده و بشول بعضی  
علیرمان خلجی که از امر او بودند در آن بیماری کسرش از تن جدا کرده علم حکومت در  
ممالک لکنوئه افراخت حکومت ملک اختیارالدین محمد ختیار در بنگاله دوازده سال  
بود چون محمد ختیار از حکومت این جهات فانی درگذشته حاکم جهان باقی گردید ملک غزالدین  
خلجی حکومت این بنگاله عزامتیا زیافت هنوز هشت ماه پیش نگذشته بود که علیرمان  
خلجی بقتلش مبادرت نمود حاکم سندن علیرمان خلجی در بنگاله بعد قتل

بنظر نیاید سه نادم بخورقص خوردندان نه حیوان علف دید جز املش  
 از غایت جوع مردم لشکر بگوشست ستوران مرگ را بر زندگی ترجیح داده  
 گردن زیر خنجرشان می نهادند القاصه با این حالت ته تا پل رسیدند چون آن  
 مرد دگر در یک دیگر خصومت کرده از سر پل برخاسته رفته و مردم آنواح  
 پل را شکسته بودند از ملاحظه این شکستگی دل اسیر و فقیر میا چون کانه  
 چینی شکست محمد بختیار عریق دریای تحیر و تفکر شده از چاره کار در ماند  
 بود کنگایش بسیار خبر یافت که درین نزدیکی بتخانه است در غایت ارتقا  
 و تاجان زرین و سیمین در غایت عظمت در آنجا نصب اند گویند بقی در آن  
 بتخانه بود که هزار من وزن داشت الغرض محمد بختیار با فوج خود در آن  
 بتخانه مانن کردند و بتدبیر مساختن معبر کس کرم گردید زای کامروپ  
 همگی سپاه در عایای ولایت خود را حکم کرد که دست بتاران دراز نهند  
 مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصره بتخانه پرداختند و از هر طرف  
 در نیزه در زمین فرو برده و در هم بافته لشکر دیوار مان خستند محمد بختیار  
 دید که کار از کار میگذرد و کار دباستخوان میرسد بیکبار از بتخانه بر آید  
 با جمعیت خود یورش نموده بران حصار نیستان زد و راهی کسر کرده  
 خود را

بیشترند راهی کامروپ سلامت بر فتن نداده گفت اگر اسال یورکش  
 عازم  
 ثبت می‌گرفت نموده سال آینده جمعیت لایق بهمرسینده با استعداد تمام  
 غریمت الطرف نمایند من هم پیشرو لشکر اسلام بوده کمر جانفشانی  
 بر میان بندم هرگز بختیار اصلا برین سخن گوش نه نهاده نهضت به پیشتر  
 کرد و بعد از نمرده روز بزین ثبت پیوست با قلعه که بنای کرشاک شاه  
 از بس فتن بود جنگ شروع نموده خلائق بسیار از سپاه اسلام شربت  
 محات چشیدن و کاری از پیش گرفت و از مردم آن بوم که بنی داکیری  
 آمده بود دریافت شد که در پنج فرسنگی این قلعه شهر عظیم در غایت  
 آبادانی است پنجاه هزار سوار ترک خوشنوار تیر انداز در آن شهر موجود است  
 هر روز تخم آن شهر قریب هزار پانصد راس اسب ترکی بفروخت  
 میرود اسپان بدایه لکنو از میانجا میروند شما با این جمعیت قلیل  
 خیال محال در سرگردید محمد بختیار از دریافت این احوال از اراده خود  
 رنزد به نیل مقصود مراجعت کرد و چون سکنه آن اطراف علف و غله را  
 آتش زده رخت خود در شعاب جبال کشیده بودند هنگام معاودت  
 تا پانزده روز مردم لشکر کمیت غله دستوران را یک ساق علف

[illegible]

نموده روانه شد راجه آنجا که لکھنیا نام داشت و مدت هشتاد سال  
بحکومت آنممالک گذرانیده بود در زمانیکه بر سر مایده با کل ماکولات  
اشتغال داشت بیک ناگاه محمد مختیار با هزارده سوار تاخت آورده تا خبردار  
شدن راجه بیرون سرایش داخل شده تیغ با برقی که در صاعقه بارانیا  
آینخته بده وزن در افتادند و فرین عمر اکثری را وقف صواعق محرقه سیوف  
ساختند و راجه لکھنیا از هول این واقعه دست و پا کم کرده تمامی خزانہ  
و خدم و حشم بجا گذاشته برهنه پا از پس پشت سرای بدر زده بر کشته <sup>سوار</sup>  
شده بسمت کامروپ گریخت محمد مختیار شهر را بجا رب غارت رفته  
ویران مطلق ساخت و شهر لکنو را که از قدیم دارالملک ممالک بنگاله  
بود مجدداً دارالملک خود ساخته بر چار بالش وسعت آباد بنگاله بفراخ  
خاطر شملکن گشت و خطبه و کعبه بنام سلطان قطب الدین جاری کرده  
در رواج امور اسلام کوشید از آن تاریخ مملکت بنگاله در تصرف  
سلاطین دہلی درآمد ملک اختیار الدین محمد مختیار اولین کسی است  
از اہل اسلام کہ در ممالک بنگاله حکومت کرد و در سنہ ۹۹۹<sup>۹۹۹</sup> تسخیر و تسعین  
و خمسائے چون سلطان قطب الدین بعد فتح قلعہ کالنجر بشهر مہونہ کہ

که محمد بختیار از قورقوت و زور اراده جنگ با قیل میکند سلطان از راه  
 تعجب از وی سوال کرد محمد بختیار از جرأت جاهلیت انکار نکرد و بدانست که  
 مطلب ارکان دولت برافشای اولست الغرض روزیکه جمیع خواص و عام  
 در دربار حاضر بودند قیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند محمد  
 بختیار دامن بر کمر زده بمیدان درآمده گری بر خرطوش زرد قیل نعره  
 زنان گریخت جمیع نظار گیان از حاضران و جاسدان ندای تحسین  
 و افرین بفلک رسانیده متعجب گردیدند سلطان ملک محمد بختیار بخلعت  
 خاص و انعامات بیکران مرفراز ساخته بامرافران داد که هر یکی اورا انعامات  
 ارزانی دارند ضایع همگی امرا اموال بنه پایان برداشتار کردند محمد بختیار  
 همدان مجلس تمامی آن اموال و چیزی از مال خاصه خود بران افزوده بر  
 حاضران تقسیم کرد القصه درینوقت حکومت ممالک سیار و لکنوته هم  
 با و تفویض نموده خود بجمعیت ظاهر سفیض المرام متوجه دار السلطنت  
 دهلی گردید ملک بختیار دران سال صوبه بهار را بعد فتح متصرف شد  
 بنظم و نسق پرداخت و سال دوم بممالک بنگاله درآمده در بهار بهار  
 نشاند بشهرند که دران اوان دارالراج ممالک بنگاله شده غریمت

افتخار با وج فلک سود و ملک نمیده و ثبات بجای گیرش مقرر شد از اینجا  
 بخدمت ملک حاتم الدین بصوبه اوده رفت در آن ملک سلطان شوکت  
 و منزله دیگر هم رسانید چون آوازه جلالت و سخاوت و وطنه متور  
 و پردلی اود را طراف هندوستان منتشر گشت سلطان قطب الدین که  
 هنوز بر سلطنت دہلی متمکن نشده در لاهور بود خلعت گران بهافرستاد  
 او را پیش خود طلبید فرمان ایلالت ممالک بهار نیز بنام اود داده بانظر کسب و  
 او بانظر یورش نموده دقیقه از قتل و غارت فرونگذاشت گویند در بهار کتب  
 خانه هندی که برکت ملک محمد مجتبی را افتاده و موجب اجتماع کتب از بهمن  
 استفسار نمود گفت تمام این شهر مدرسه بود و در لخت هند مدرسه را بهار  
 گویند لهذا این شهر بدین نام موسوم است و بعد ازان چون محمد مجتبی  
 منظر و منظور مراجعت نموده بخدمت سلطان پیوست از ملازمان دیگر  
 ممتاز و محمود الاقران گردید و درجه اعتدالیس آنقدر ارتقا یافت که ارکان  
 دولت سلطان قطب الدین را عرق و بکرت آمده در آتش رشک  
 و غیرت می سوختن و در افنای و دفع او همه دستان شدند تا آنکه روزی  
 در مجلس سلطان بمقریب قوت و زور بازویش متفق اللفظ بر زبان آوردند



شیخ یافت سلطان قطب الدین از کول با استقبال رفته غنائیم کول را با  
 نقایس بسیار نذر گذرانید و بخلعت خاض کس فراتر گردید و طلوع افواج سلطان  
 شده پیش پیش روان گشت و با افواج رای بنارس مقابل شد و مندم نمود  
 و آفرامه و چند رای بنارس را هم بمیدان کشته منظر گردید چون سلطان شهاب  
 الدین که از عقب با فواج می آمد رسید به بلاد بنارس در آمده تمام اندیار را  
 تا مالک بنگاله بدر سر ساخته قریب یکزار بیت خانه را خراب ساخته و نقایس  
 و جواهر افزون از حد صحر بنحیت گرفته مراجعت بغزنین کرد و مملکت دهلوی بدست  
 قطب الدین ماند سلطان قطب الدین ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی را که سه  
 سال از امرای کبار او بود حکومت ولایت مهار و لکنو و تفویض فرموده محمد  
 بختیار از اغیال غور و کرم سیر مردی شجاع و دلیر و قوی الجشده و پیر و زور بود در  
 اول بخندست سلطان شهاب الدین غوری بغزنین شتافت چون حال صوری  
 دو جا بهت ظاهری نداشت و ظیفه مختصر مقرر گردید محمد بختیار بیدل شده  
 چون همراه رکاب سلطان بمنندوستان آمده همین جا ماند و منظور نظر دیوانان  
 بندوستان هم نشد و از انجا برخاسته در برداوان نزد او غل بیک  
 که حاکم ملک دواب بود رفت و در انجا عزت بهمرسانیده بسپارای کس

بنگاله مستقل شدند تا بفرایغ خاطر حکومت پرداختند چون عرض مولف  
 ذکر سلاطین اسلام است لهذا بشرح احوال راین هند و نیز دایره کمیت  
 خوشخرام خاتمه شکنین رقم راز طری این وادی عطف عنان نموده بتجیر و  
 تقریر کواصف حالات حکام و سلاطین اسلام اجازت جولان میدهند  
 ابتدای منور شدن طلعت اباد بنگاله بشعاع افتاب جهانباب دین  
 محمدی صلعم از رسیدن ملک اختیاء الدین محمد خجستار خلجی و تسلط شدن او  
 بر آن ممالک موصوفه اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین  
 دهلوی به نیابت درین ملک فرمان روائی کرده اند بر ضمایر بیضا  
 نظایر مستخبران امار سلاطین و حکام اهل اسلام مخفی و محتجب نمائند  
 که ابتدای شعاع خورشید دین محمدی در ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان  
 قطب الدین ایبک بادشاه دهلوی است و وجه تسمیه ایبک آن است که  
 انشت خنصر او شکسته بود لهذا ایبک می گفتند چون سلطان قطب الدین  
 در سنه تسعین و خمس مائه قلع کول را بجبر و قهر از کفار مستخلص ساخته بکند  
 ایبک و غنائیم بیشمار بدست آورده در آن ایام خبر توجیه سلطان مغالدین محمد  
 سام که سلطان شهاب الدین اشتهار دارد بقصد تسخیر قنوج و بنارس

و تریکان ممالک بنگاله را تاراج کرده از آبادی نگذاشتند و چون افراسیاب عازم  
 بگوهرستان تریهت شد شکل بوس لخت ایلمچیان دانا استد عای عفو جرایم نمود  
 بابتیغ و کفن بخدمت شتافت و التماس رفتن بولایت توران کرد افراسیاب  
 خوشنشد ممالک بنگاله تمامی هندستان به پسرش ارزانی داشته شکل را  
 همراه خود برد و در جنگ ماوران بردت رستم گشته شد و در زمان حکومت راسی  
 چینه که لبیب پروای او اکثر ممالک هندوستان رو بخراجی آورده بود سالها  
 مستباحال اصلی نیامد و تمامی قلمرو هندوستان به رونقی پیدا کرده بود در آنوقت باز  
 یان ممالک بنگاله فرصت یافته قابض الممالک شدند استقلال زدند  
 و چون فور که از خویشان راجه کامیون بود خروج کرده اول ولایت کالون را  
 متصرف شد بعد از آن راجه دهلوی را در چینه را که دهلوی آباد کرده اوست  
 بجنک اسیر کرده فتوح را متصرف آورد بعد از آن لشکر بنگاله کشید تا کنار  
 دریای احقر بحیطه تصرف خود در آورد و این فور همان است که بردت سکندر گشته  
 شد بعد از آن راجه دیورامور که مثل او راجه عظیم التان در هندوستان کم نش  
 میدهند لشکر برده ممالک لکھوت را مفتوح ساخته به برادر راده ای خود تقسیم  
 نمود و نظم و نسق کلی نموده با غنایم بنیاد بقنوج رفت و بعد مرور ایام باز  
 بنگاله

سرحد گهورا گلب بنگاله مقابله شده تا دو شبانه روز جنگ قایم بود  
 هر چند ترکان آثار شجاعت بطهور رسانیدند و پنجاه هزار کشته  
 را علف تیغ ساختند اما کثرت لشکر نزد کاری پیش نرفت  
 و از ترکان نیز هیزده هزار کشته شد و رسوم ایت مغلوبیت  
 از ناصیه حال خود منتهی شده پهلوان جنگ تنی کردند و چون فوج  
 هند غالب و ملک ایشان دور بود جنگ در گیر نگردید بگوستان  
 بجای محکم بدست آورده پناه کردند و با فراسیاب عریضه مشواحوال  
 فرستادند در الوقت افراسیاب در شهر لک در که باین خطا و چین و از شهر خاک  
 مانده یکماه راه آنطرف واقع است اقامت داشت بمجد و صول عریضه و الحاح احوال بامیک  
 لک سوار جبار انتخابی بقصد کومک الیخار کرد و در وقتیکه شکل رایان نواحی را  
 طلبید و پسران را محاصر تنگ ساخته نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد و هم کرد راه  
 حمله کردند و انرا بمجمله اولینش دل از جای و دست از کار رفته نبات النفس و ارتفق  
 شدند و پسران از ضیق محاصر برآمده ملازمت افراسیاب از لک کردند و انقدر که توانست  
 بخاک فشانند و شکل با بقیه الیف هنریمت خورده بشهر لکنوته درآمد و از تعاقب  
 افراسیاب زیاده از یکروز در لکنوته محال اقامت نیافته بگوستان تربت گرجیت

پرستش آن اشتغال نماید و این امر از همه شایع تر شد و ایوم در نزد  
 مکفار هند و پرستش بت و آفتاب و آتش رایج تمام دارد و بعضی بر آنند  
 که آتش پرست از وقت کشتا شب بادشاه ایران که ابراهیم زردشت  
 روح داد و تا کابل و سیستان و تمامی مملکت ایران رایج شد و بر او ایام  
 در هندوستان نیز شیوع یافت و چنانکه گذشت در آنوقت ممالک  
 بنگال بتصرف رای هند درآمد و رایان بنگاله باج و خراج و انواع پیشکش  
 گذرانیدند بعد از آن چون سنگلدیب از نواحی کوچ خروج کرده  
 بر کیدار غالب آمد در آنوقت راجه سنگلدیب شهر کور را احداث  
 نمود و پای تخت ساخت و مدتی بر ممالک بنگاله و تمامی مملکت  
 منته قریان روان بود و سنگلدیب چهار هزار فیل و یک لک سوار  
 و چند لک پیاده و بیست و نیکه با و نخوت بکاخ دماغش پیچید و خراج  
 پذیرفت این که بشیر می معمول رایان هند میدادند و داد و چون  
 از امر کسی بکس تشکیب باج و خراج فرستاد بجز و امانت تمام  
 بر گرد و قینه قریه کشید و خشمش بر پیران دیسه را که سیدالاراد  
 بود یا پیچید و در یک قریه فرستاد و در کوهستان کوچ نزد

حصه افکنند و این معنی از آمدن ملک اختیارالدین محمد بختیار خاظمی  
 یافت چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد شرح تسلط بعضی رایان هند  
 بر ممالک بنگاله و سبب رواج بت پرستی در هند مخفی و ستر مباد  
 که در قدیم الایام رایان ممالک بنگاله صاحب جاه و عظیم الشان  
 بوده اند و اطاعت مهاراجه هند که صاحب سریر دہلی باشند بنمیکردند  
 چنانچه شرحی که را به عظیم الشان شد ممالک دکن را متصرف گردیدند و آن  
 وقت گمانستہ های او قابعض و متصرف گشتند و در ممالک هند و ستر  
 رواج بت پرستی از زمان او شد گویند در ابتدا و هند چنانچه از  
 پدر خود جام بن نوح علمه دیده و شنیده بود بطاعت و عبادت اینرما  
 اشتغال داشت و فرزندانش نیز بهمان طریق و شیوه یزدان پرستی  
 اقدام نمودند تا در وقت رای مهاراجه شخصی از ایران آمده به پیش  
 انقباض مصل مردم هند گردید و عمر رای بعضی ستاره پرست و برخی  
 آتش پرست شدند و در عهد رای سورج بر همین از کوهستان  
 چهار کسند بملازمت او رسیدند و اینرا تعلیم بت پرستی نمود  
 و گفت هر کسی بنیسه پدر و جد خود را از طلا و نقره و سنگ ساخته به

۴۶  
 راجه لکنیا لکمن بر تخت حکومت نشست در آنوقت دارالرای  
 رایان بنگاله کشته رند به بود و این ندب شهری معروف و دارالعلم بنود است  
 الان که به نسبت سابق خراب و ویران گشته نیز در علم ضرب المثل است  
 منجمان آنجا که در علم نجوم و کلمات کشته افاق بودند متفق اللفظ در زمان  
 وضع محل بمادر لکنیا اظهار کردند که درین ساعت فرزند ادبار تولد شود  
 در اعانت ادبار شامت باشد و اگر بود این بد و ساعت بزاید سلطنت  
 گذراندن شیر زن فرمود تا هر دو پایش را بهم بسته نگون او بختند و پس  
 از دو ساعت فرود آوردند و مقارن وقت مسعود فرزند بزین آمد  
 ده ماهه شرفوت کرد و راجه لکنیا هشتاد سال سلطنت گذرانید  
 و بعد از آنکه عدل نداشت و در سخاوت نظیر کش نبود گویند علیا  
 آنکه معتاد به جمع است و در او آخر عمرش که کمال ایام سلطنتش  
 قریب به سیصد و پنجاه سال بود و در او اطلع کردند که از روی علم  
 در آن وقت در آن وقت سلطنت تو بزوال رسد و درین تو  
 در آن وقت در آن وقت سلطنت تو بزوال رسد و درین تو  
 در آن وقت در آن وقت سلطنت تو بزوال رسد و درین تو

سلطنت از خاندان اوهم انقطاع یافته باد که اوهم کالیسه بود رسید  
 یازده کس او و اولاد او سلطنت رسیده هفتصد و چهارده سال سلطنت  
 بنگاله کرده و بعد از آن که سلطنت از خانه اوهم انقلاب کرده به بهوپال  
 کالیسه رسید او و فرزندان شده کس مدت شش صد و نود و هشت سال  
 حکومت این ممالک کردند چون دولت ایشان نیز زوال یافت سکنه  
 سین کالیسه و فرزندان شش هجلی هفت کس یکصد و شصت سال  
 بحکومت بنگاله پرداختند و این شصت و یک کس مدت چهار هزار  
 و دو صد و چهل سال با استقلال کمال بر بسند حکومت این مملکت  
 متمکن بودند و چون زمان اقبال ایشان انقراض یافته دولت ایشان  
 سپری شد که سین قوم بید بر بسند فرماندهی جاگیر شد و سه سال  
 بنظم و نسق آن ممالک پرداخته رخت هسته بر بست بعد از آن بلال  
 سین که قلعه کور تعمیر ساخته بود پنجاه سال بر و ساده تخت حکومت متمکن  
 بوده فوت کرد بعد از آن لکهن سین هفت سال و بعد از آن ماد هوین  
 که ده سال و پس از آن کیوسین پانزده سال و بعد از آن سد سین  
 هیزده سال و بعد از آن نوج سه سال چون نوبت اینها گذشت



کرده بجل جازات بولایت خود میبرد همچنین متصل خرابه گوردی موضع  
 گواالتی یک کوئی پخته دیگر تیار شد در انجا نیل تیار می شود اگر چه ذکر  
 قصه ماله صورت نبود لیکن چون از دو سال پس در کوئی کمپنی خزان  
 نعمت مستر خارج ادنی صاحب دام اقباله مقرر اند و فقیر در همین جات میر  
 و تالیف این رساله پرداخته اند که در کور شد همین چهارم در مخرج حکومت رایان  
 در زمان سلف در مالک بنگاله بر کبیل اجمال چون بمبای حمید نیک  
 بن هند مالک بنگاله آبادان گردید فرزندانش بطناً بعد بطناً انملکها  
 را بوجه احسن معور گردانید بکومت و ریاست پرداختند اول کسیکه  
 در ملک بنگاله قدم بر بند حکومت و فرماندهی گذاشت را به باکیرت  
 نوشتند به تمام حکومت بنگاله پرداخته آخر بدلی رفته در جنگ در  
 جوین میمیدایت کشته شد مدت حکومت او دو صد و پنجاه سال  
 بود بعد از آن است بر قریه دیگر از فرزندان نش بطن در بطن قریب  
 دو هزار و هشتاد و هشت حکومت کردند پس از آن حکومت از خاندان  
 شان انترخت بدین قریه میوه کور که از قوم کالیه بود رسید و دو  
 صد و پنجاه سال از آن قریه است برشت کسی حکومت کرده دولت  
 سلطنت

کرده سمت شمال مقام حضرت نبیده که در اینجا استانه منوره مولی زهد و پیر  
حضرت مخدوم شاه جلال تبریز قدس الدکوره و مراد مبارک حضرت نور  
قطب العالم بنگالی نور الدمر قدس که زیارتگاه خدایق و مرجع حاجتمندان مستمند  
است واقع است و مجرای انواع فیوضات است چنانچه هر مسافری فقیری و سکنی یا  
اهل دنیا داری در اینجا وارد شود و شب بکشد و تا سه وقت او را طعام بچین نمایند  
طعام پنجه یا که برنج و دال و نمک و روغن و گوشت و تباکو بقدر مناسب حال آنکس  
از بهندار سرکار خدای و لوازم اینجا می دهند و هر سال در ایام شب برات یا ذبح  
در هر شهر که ایام خشکی شود وسیله هجوم و ازدحام خدایق بدرجه کثیری می شود چنانچه کث  
مردم از فاصله پانزده لیست منزل مثل هوگلی مندر و سلیمت و جهانگیر نگر و غیره آمد  
جمع میشوند و مستفیض زیارت میگردند و در راه و اطراف آن پارچه افریش می خردند  
و پارچه سفید از قسم طبل هم بافته می شود و کرم پیله در اطراف آن افراشته دارد و افریش  
خوب می سازند و از دت یک قرن کوئی کمپنی آگیر نرا نروی مهاندا مقرر شده است  
پارچه سفید و افریش می فرمایند که در آن کمپنی آگیر نری و پیه پیشگی داده بطریق  
بیع مسلم خرید میکنند و افریش هم در آن کوئی تیار سازند و از دت دو سال  
کوئی نیل هم متصل کوئی مذکور تیار کنند نیل خوب تیار ساخته در کمپنی خرید

صرف میشود و کان هم آهن هم در آن نواح است سکه سکه گویستانت شیر  
 گرگ در آنجا خوب میشود که در قلم روهند وستان بخوبی مشهور است و میوه ما خوب  
 مثل سنگ ترو غیره بهمیرسد و خوب چینی از آن ملک بدست آید و عود  
 گوستان آنجا افراط دارد و گویند در آنجا راه برسات درخت را بریده در آب  
 و هوا چندگاه بگذرانند پس هر چه خوب بر آید بکار برند و هر چه تباہ شود آنرا  
 بیندازند بن راج نام پرند خرد که رنگ سیاه و جسم سبز و دم دراز دارد و  
 بازویش مثلون خوش رنگ و طویل بازو است در آنجا با سنی بدست آرند و  
 رام کنند و از هر جانودی که بشنود یا بگیرد همچین سیر کنج نام پرند دیگر آنرا  
 بیچ تفاوت ندارد مگر این قدر که باو مقدار شیر کنج احمر است این هر دو گوش  
 فوارند و چند طیور خرد چون کنج شک و غیره میکنند سرفی آباد گاوان  
 کلان و خوب میبارد و گوشت کلان و خروس جنگلی کلان از آنجا خیزد و سکار  
 طارن که سر مد جنوبی ممالک بنگاله واقع است کان الاکس خرد در آنجا  
 اکبر تر عرف راج محل برب گنگ واقع است سابق ازین شهر کلان و  
 آباد بود و فوجدار صاحب شان از طرف ناظم بنگاله اقامت میداشت حالا  
 شکستگی و ویرانی تمام دارد و قصبه مالدیه برب ندر هماندا واقع است و فاصل  
 کرده

چون شهر کلکته بنزد رگلا است همه بنادر بنگاله شکسته شد گویند جهاز نیکه در دیگر اطراف  
دریای شور غرق شود محاذی جا بنگام یافته میگرد العمد علی الراوی دمد و جرد ریای شود  
در اینجا هم میشود و جزو کس جنگلی آن ملک شهر تمام دارد کس کار بجای نیز بر ساحل است  
دریای شور قلع بود و پیرامن آن درخت زار و دمد و جرد ریای در اینجا هم است چنانچه در دیگر  
مکانات سواحل دریای و اطراف کلکته می شود در سال است دهم جاکوس اکبر باد شاه  
یکپاس روز باقی مانده و کسبیل شجب حادث شد تمام شهر غرق شد راجه آن  
شهر بر کشته سوار شده گر بخت پنج ساعت جو کس طوفان و برق و رعد و دریا ستمو  
بود و ملک ذی روح از آن و حیوان خریق بحر فنا شدند رنگی و گوی و گوی و گوی که  
که آنجا ابریشم پیدا می شود و اسپان مانگن در اینجا از کوهستان بهوست آمده  
فروخت می شود سمی لکن بعضی است چهار سوز و بیستم اناری می شود و در تخم  
دارد کس کار کجی آباد قلع بوده است و اطراف آن رود بار واقع شده در زمانیکه  
شیر شاه ملک بنگاله را مفتوح ساخته چند زنجیر فیل از کس کار را به آنجا گریخته بنگالها  
رفته از آن وقت فیل در آن جنگلها بهم میرسد و فلفل هم در آن اطراف میشود  
بار یک آباد یار چه نفیر که آنرا لنگا جل گویند از اینجا است و ناریج کلا هم خوب  
می شود کس کار بازده درخت زاریست اما در خان ساج که بکار عمارت و شسته

[illegible]

چون

نشیب و ملک آبست در موسم برسات سیل از کوهستان سوزنگ فرو می ریزد  
 و دشت و صحرا پر آب می شود اکثر آبادی هم وقف سیل میگردند شالی و کندم و ما و خردل  
 و غیره غلات و حبوبات وافر می شود و روغن و زردچوب و شورابه و آتش و فلفل  
 و قاقله کنار دیزرات و درختان ساج بسیار کلاه خوب می شود و کل یا سمن و سیله  
 و کل سرخ و غیره کفار خوشبختان را دارد کوهستان سوزنگ از پوریه شش منزل طرف  
 شمال واقع است جوب سوزنگی که بهادری گویند از همان کوهستان می آید از بالای  
 کوه راه بطرف شمال نیپال و کشمیر بسیار قریب است اما نشیب و فراز بسیار دارد و محال  
 پوریه نصف از مضافات صوبه بهار و پوریه متعلق به بنگاله دارد ملک سوزنگ  
 و هوای آن سرد زمین ناگوار و ناموافق است اورام به کلوی خاص و عام تا و خوش  
 و طيور سرشت ذرات آن ملک است و حملات پخته کمتر دارد مگر قلعه و بعضی  
 جای دیگر بق ازین آبادی سرسبز بهتر از پوریه بوده است و کندم کوه بر کنار رنگ  
 مکان تجاران و مهاجران از جای دیگر بسبب ارزانی غله و آسایش و خوش  
 باشا و سافرا اهل روز از هر دیار آمده مقیم می شوند و اکثری را سرحد باراجه مورد  
 خصومت و جنگ واقع می شود سیف خا هر سال برای ملاقات نواب جمعه خا در  
 مرشد آباد می آید نواب موصوف با وی سلوک برادرانه میکرد و هرگاه خورشید

مسطور حاکم مستقل آنضلع شده و چون سکنه پیر شاه را به میرنگر  
 را که باغی و سرکش بود بجنگ جدل بسیار اخراج نموده برگرد  
 مذکور را ضبط خود آورده و بنه منافسید دیگر هم که مینخی نموده فسه  
 راه را بکلمه حاصل ساخت و احوال را بحضور بادشاه عرض داشت نمود و التماس کرد  
 که حال اندک است بودن غلام درینحال محض لا حاصل کند احکام او رنگ زیب بنام  
 جعفر خا اصدرا یافت که من کشیری را در قفس نزد شما فرستاده ام اگر علوفه خود بخوابد یافت  
 البته شمار تصدیق خواهد داد و اب موصوف که بودن چاین کس از مختنمات  
 میداشت از تو غیر از مرفوع القلم ساخت و مد نظر غور و پرداخت احوال به افعی نمود  
 لوازم مراعات بجای آورد و خانم موصوف تمامی زمینداران آنضلع را ببلخو مر  
 خان مجبوس آورده و قیفه از دقائی زر کشی فرو نگذاشت چنانچه پسرده لک روپیه  
 از آن محالات تحصیل نموده بتصرف خود می آورد و وزیر و زقوت ملک گیر می و  
 خزانه و فوج افزون می شده باز زمیندار سورنگ طرح آشتیه انداخته شروع جنگل  
 بری و آبادان کاری نموده قریب نصف جنگل تا دامن کوپه سورنگ آباد کرده بقا  
 خود را آورده ملک مال او افزایش یافت و جعفر خا دیده و دانسته مراعات میکرد اکنون  
 پورنیده شهر را کلاشده و در دهانه کوریه و سونزاد میان پورنیده جاری است و پیشش

چنانک کوٹھی فرقه دینا مارکت و آیزاد نامارنگر نیز گویند درین مکان  
 اُسوای مالک کوٹھی آنجا عمل و دخل دیگری نیست شش روز در هفته  
 در زمان سابق برگنه حوالی میگفتند سنی و دو هزار روپیه جمع تحصیل بود  
 چون راجه بیرنگر که جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده داشت و دیگر  
 سکنه آن نواح قوم جگوار و غیره مستمر دین و عارتگر بودند و مستردین  
 را ایدای کمال میرسیدند لهذا پسر حمد مورنگ قلع جلال گده  
 بغاصه دو کروه از پور بنه اصداث شده قلعه دار در آنجا مابود نواب  
 جعفر خان بموجب درخواست نواب سیف خان بنیره امیر خان  
 کلانرا که بنام ولقب پدر ملقب و از نسل سادات و امیرای عظام  
 و پادشاه نسبت بود از حضور پادشاه اورنگ زیب درخواست  
 تعیناتی خود نموده و به تقریب تنبه و نادیب راجه بیرنگر و غیره مفاسد  
 آن نواح متعینه شد نواب جعفر خان آمدن چنین کس را عنایت نموده  
 فوجداری ضلع پور بنبه و قلعه داری جلال گده بخان مذکور تفویض نمود  
 و برگنه بیرنگر عرف دیرپور و گوندواره متعلقه صوبه بهار ضمیمه پور بنبه  
 و محال کسر حد جالیر شر و طقلوه دار قلعه مذکور نیز باو مسلم داشت خان



یکی چون مهوان دگر مشتری با یکی همچو زهره بخلوه گری با زلیس شد  
 چو سیاره هر سو چنان با شده کوچ با نقش کملشان با به بینی کنی گربار  
 رو با ستار نغیس جهان درو با بود هر چه در ریح سکون قماش  
 بیای به بازار او به تلاش با گراز اهل صنعت خایم رقم با چنان نقش  
 صورت نه بند قلم با و لهیت مشهور در خاص و عام با که صنعت  
 بچین و فرنگ است تمام با سوادش سطح جو سطح سما با مرک با دولسته  
 چون استوا با به گلشت مردم جودالشوزند با چو سیار در سیر با هم مشوید  
 چنین شهر در ملک بنگالیان با ندیده است کس نه شنیده چنان با  
 چندان نگر عرف فراشته اند از کلکته بفاصله دوازده کرده واقع است  
 کوشی نصاری فرانس در انجا است شیر خور و بر لب نهر مبالغیرتی آباد  
 دارد کشوری از طرف فرانس در انجا است غایطه نظم و نسق آن شهر  
 امور تجارت میباشد سر داران انگیز در انجا عمل و دخل ندارند  
 همچنین در حوجه عمل و دخل فرق اولند بزرگست چو صوره متصل بند  
 هوکلی جانب جنوب بند مذکور و از فرشته اند بفاصله یک کرده  
 جانب شمال واقع است و همچنین چهارم پور بر لب نهر مذکور از نو  
 چاند

و بارش بسیار مضرت درین وقت که از چند سال قلمرو بنگاله و  
 بهار و اودی در بخت و تصرف سرداران کمپنی انگریز در آمده  
 دارالحکومت این ممالک همین شهر است عمده ترین ایشان که خطاب  
 گورنر جنرل دارد درین شهر میباشند و نمایان در ضلع جدا گانه مقرر  
 شده میروند و تحصیل زر مال واجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند  
 عمده دفتر و کجری خالصه در کلکته است لکولفه زهی شهر کلکته در  
 ملک بنگاله که هست آن نمودار چین و فرنگ با عمارات  
 آن دلکش و جان فزا با که هر کشیده با و ج هوا با صنایع  
 در آن کرد استاد کار با همه رنگ و رنگ همه خوش نگار با  
 ز بس صنعت کار اهل فرنگ با خرد در تماشای آن کشته دنگ با  
 کلمه پوشش انگریز ساکن در و با همه راست گوی همه نیک خو با  
 سکان این چنین و کلین آبخندان با کتم تا کجا شهر ۲ اوصاف آن با  
 مصفا سر کهای آن خشت کوی با صبا بر صبا حش کند رفت و رو با  
 بهر کوچ اش مـ رخاں در طواف با بر کرده پوشاک رنگین و  
 صاف با رخ شان جو ماه منور بتاب با نوگویی زمین گیر شد با هتاب با

و اکثری می شکند و آنچه بر ساحل نباشد آنرا نقصان نمی رسد لهذا آن  
 روز در آنجا کشته خورد و کلان را بی لنگر ندارند آنرا بزبان بنگاله می  
 گویند و آنچه هر روز و شب می شود آنرا جوار می گویند قلعه کلین  
 بجانب جنوبی بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراع است  
 و صفش به نوشتن قاصر است تعلق بمعاينه دارد حصار چار دیواری  
 آن از هر چهار طرف از بیرون بمحوطه تالاب مالیت مینماید و از  
 درون آن بلند مینماید عمارات کلان و مرتفع در ویش ساخته است  
 طرفه صنعت مادرین قلعه بکار رفته است و دیگر صنایع عجایب و  
 درین شهر است مثل این شهر در خوبیهای عمارات و اختراع مصنوعات  
 در تمامی بلاد هندوستان بعد از شاهجهان آباد که آن عهدیم المثل  
 دیگر نیست اما عیبی که دارد این است که هوایش متعفن و آبش شور  
 و زینش مرطوب بحدیکه در زمین بینیکه زیر سقف است با وجودیکه هرگز  
 خشت و چون کجکاری کرده اند تا هم از کثرت رطوبت لای است  
 و دارد و دیوار هم تا ارتفاع دوسه دست و نیم میباشد چهار ماه است  
 فی الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد دیگر هشت ماه تابان  
 دیار کش

و بارش بسیار مضرت درین وقت که از چند سال قلمرو بنگاله و  
 بهار و اودی در تحت و تصرف سرداران کمپنی انگلیز در آمده  
 دارالحکومت این ممالک همین شهر است عمده ترین ایشان که خطاب  
 گورنر جنرل دارد درین شهر میباشند و نمایان در ضلع جدا گانه مقرر  
 شده میروند و تحصیل زر مال واجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند  
 عمده دفتر و کچری خالصه در کلکته است لمولف زهی شهر کلکته در  
 ملک بنگال که هست آن نمودار چین و فرنگ یا عمارات  
 آن دلکش و جان فزا یا که مکر کشیده با وجع هوا یا صنایع  
 در آن کرد استاد کار یا همه رنگ و رنگ همه خوش نگار یا  
 ز بس صنعت کار اهل فرنگ یا خرد در تماشای آن کشته دنگ یا  
 کلمه پوشش انگلیز ساکن در و یا همه راست گوی همه نیک خو یا  
 مکان این چنین و کلین آبخندان یا کهن تا کجا شتر اوصاف آن  
 مصفا سر کهای آن خشت کوی یا صبا بر صبا حش کند رفت و رو  
 بهر کوچ اش مـه رخان در طواف یا بر کرده پوشاک رنگین و  
 صاف یا رخ شان جو ماه منور تباب یا نوگویی زمین گیر شد با تباب یا

و اکثری می شکند و آنچه بر ساحل نباشد آنرا انقضاء نمی رسد لهذا آن  
 روز در اینجا کشته خورد و کلان را بی گستر ندارند آنرا بزبان بنگاله می  
 گویند و آنچه هر روز و شب می شود آنرا جوار می گویند قلعه گلین  
 بجانب جنوبی بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراع است  
 و صفش به نوشتن قاصر است تعلق بمعاينه دارد حصار چار دیواری  
 آن از هر چهار طرف از بیرون بمحیطه تالاب مایلست مینماید و از  
 درون آن بلند مینماید عمارات کلان و مرتفع درونش ساخته است  
 طرف صنعت ما درین قلعه بکار رفته است و دیگر صنایع عجائب و  
 درین شهر است مثل این شهر در خوبه های عمارات و اختراع مصنوعات  
 در تمامی بلاد هندوستان بعد از شاهجهان آباد که آن حدیث المثل  
 دیگر نیست اما چیزی که دارد این است که هوایش متعفن و آلوده  
 درینش مرطوب بحدیکه در زمین بینیکه زیر سقف است با وجودیکه همه  
 خشت و چون کجکاری کرده اند تا هم از کثرت رطوبت لای است  
 و دارد دیوار هم تا ارتفاع دو سه دست ترو نیم میباشند چهار راه رست  
 فی الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد و مگر هشت ماه تابستان  
 و باد کس

از ولایت چین و فرنگ و دیگر محالک همیشه و هر سال در آن میزد آمد و رفت  
 دارد و اکثر موجود میباشد در نیوقت آن شهر مکن سرداران انگلیز  
 و توابع و لواحق ایشان است یک قلم عمارات پخته از جونه و گچ است  
 چون زمینش بسبب قرب دریای شور همه مرطوب و شوره است لهذا  
 عمارات آن شهر دو منزله و سه منزله است مکان زیرین لیاقت بود  
 و باش ندارد عماراتش بطور ولایات فرنگستان است و سودا دار و  
 وسیع و رفیع ساخته میشود سرک های آن شهر وسیع و همه پخته  
 خشت کوب است و سوای سرداران انگلیز بهنگالیان و ارمنه و غیره  
 سکنه آن شهر هم عمده تجارند و آب چاه درین شهر بسبب شوری  
 لیاقت خوردن ندارد و اگر کسی بخورد مضرت تمام بینند و در موسم  
 گرما و برسات آب نهر هم تلخ و شور شود مگر آب تالاب که اکثریت  
 دارد بخوردن می آید دریای شور از آنجا چهل کسره فاصله دارد هر روز  
 و هر شب یکبار مد و جز آب دریای می شود و در وقت ایام فصل و بخور  
 سه روز مد کلان بزور شور تمام هر روز و شب یکبار می آید عجیب  
 حالته و طرفه شورش رو میدهد اکثر کشته نماز دریا بخشگی می آید از د

بند کرده قحط عظیم در لشکر باده شاه می رویداده بود سردار کوشی کرمان  
 در غلامان محل جہازات بشکر رسانیده بجای دولتخواهی و نیکو خدمتی  
 خود بنظهور رسانید و باده شاه عالمگیر از فرقه انگریز بسیار راضی شد  
 استفسار مطلب کمپنی انگریز نموده سردار انگریز درخواست کنند  
 فرامین احداث کوشی با در ممالک محروسه علی الخصوص احداث  
 کوشی بنگاله کرد و درجه پذیرائی یافت و قرمان والا بمقامی محصول  
 جہازات کمپنی انگریز و گرفتن <sup>بجشن</sup> هزار روپیه در وجه پیشکش  
 واحداث کوشی صادر شد مستر چانک با احکام و فرامین باده  
 شاهی از دکن مراجعت کرده باز بنگاله آمده و در مکانیکه بجانک  
 مشهورست لشکر اقامت انداخت و وکلار را باندور و پیشکش  
 و تحف و هدایا نزد نواب جعفر خان فرستاد و <sup>کوشی</sup> مطابق اجازت  
 کوشی کلکتہ حاصل <sup>کرد</sup> احداث کوشی نو کرده با بادی مشیر <sup>داشت</sup>  
 و کار بار تجارت بنگاله جاری ساخت الان آن کوشی شهرت  
 رد کلکتہ شهری کلان بر لب نهر بهائیرت واقع است بر بندر کلان  
 رنگاه کمپنی انگریز و قبو آنهاست جہازها خرد که سلب گویند

فوجدار عجز و درود پر دانه مانع شده معماران و تجاران را حکم نمود که احدی  
 برای کار عمارات نرود آن عمارات همچنان ناتمام ماند مستر چانگ از زده  
 شده مستعد بختک گشته اما چون جمعیت قلیل داشت و سواهی کمینزل  
 جهاز دیگر در آن وقت موجود نبود و علاوه آن حکم نواب جعفر خان غایب  
 و از دایم مغلیه بسیار و فوجدار بلا دست یا آنها متفق از دست و پا زدن هیچ  
 فایده متصور نکرد تا آنکه زیر لکتر جهاز بر داشت و اینست آفتابی از بالای جهاز  
 آبادانی شهر مقابل نموده آبادانی شهر کنار دریا را با چندین نگر آتش زده  
 روان شد فوجدار بجهت تدارک این معنی به تهمانه دار ملهوه نوشت  
 که جهاز رفتن نیاید تهمانه دار مذکور بخیر آهنی که هر حلقه آن مقداره  
 اتار سلجور بدست انداد راه آید و شد گشته ما غنیمت بر خنک  
 و قوم ملک این روی دریا تا آن روی ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده  
 مهیاداشت بر روی آب کشیده جهاز بنزنجیر رسیده بند شد و از قنار  
 مانند مستر چانگ زنجیر را بشمشیر فرنگ بریده راه نورد شد و جهاز  
 بدای شورشور رسانیده عازم ولایت دکن گردید و چون بادشاه  
 اوزنگ زیب در آن ایام در دکن و غنیمت از هر طرف رسد غله



متصل لکوکماٹ و منخلپوره بود ناگاه بعد زوال افتاب که در آن  
 انگریز بتناول طعام مشغول بودند بزمین فرو شدن گرفت مرداران  
 انگریز افتان و خیزان بدرفته ازان درطه هلاک مناصب یافتند و کلم  
 مال و اسباب وقف قوآب گردید اکثر ذی روح و بعضی مردم نیز تلف  
 شدند ستر چانک سردار همه آنها باغ بنارس گاشته کیمنی را  
 که در لکوکماٹ متصل شهر بود بقیمت گرفته اشجارا انرا بریده  
 احداث کوٹھی نموده طرح عمارت دو منزله درسه منزله نمود چون احاطه  
 دیوار تیار شد و کار بان رسید که سقف بشاه تیراس زند شرفا  
 و نجبا مردم سادات و مغلیه که عده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار  
 هوگلی ظاهر ساختند که هرگاه نامحرمان بر بالای بام و بالاخانه نامرتفع برآیند  
 موجب تنک حرمت و بدشرمی تنک و ناموس ما خواهد شد فوجدار  
 حقیقت این حال را بحضور نواب جعفر خان عرض داشت نمود و متعجب  
 تمام مغلیه و شرفا و نجبارا نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیدند نظم  
 و استخاضه نمودند نواب جعفر خان پروانه باین مضمون که بیستهار خسته  
 بالای خسته نه منهد و جوبی بالای جوبی بنگذارند بنام فوجدار مرقوم قلمی نمود  
 فوجدار

موصوف الله مدار زر خیزی ملک بنگاله بر محصول سوداگران نموده با تجارت  
 پیشگان فرنگ و چین و تجاران ایران و توران زمین سلوک و مراعات  
 بسیاری نمود و سواهی محصول واجبی مجوز اخذ نکند و بیجا و غیر معمول نمیشد  
 لهذا در عهد او بندر هوگلی زیاده از سابق معمول و آبادان شد و تجارت سائر  
 بنا در عرب و عجم و رضای فرنگ مالک جهازات و اغنیای مغلیه ممکن  
 کردند اما اعتبار مغلیه به نسبت تجارت دیگر فرقه زیاده تر بود اهل فرنگ را از احداث  
 بزنه و بازار و قلع و خندق ممانعت و مزاحمت تمام بود بعد از آن چون حاکم  
 و سخت گیری و زیاده طلبی فوجداران از دیار گردید پذیر هوگلی رو بویروانی  
 نموده و کلکته لبیب رعایت و صیانت فرقه انگلیز و اسانی محصول آباد  
 گشت ~~شهر کلکته~~ در سنین ماضیه دیمی بود در تعلق مصارف  
 کالی نام بیتیه که در انجاست چون در زبان بنگاله کرنا و کتا بمعنی مالک  
 و خداوند است لهذا آن دیه بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است  
 رفته رفته بتغیر الف و یای تحتانی حذف نموده کلکته گفتند  
 شرح آبادی این شهر موجب قایم شدن کوئچی کمپنی انگلیز چینی است  
 که در زمان نظامت نواب جعفر خان کوئچی کمپنی انگلیز که بندر هوگلی

فی الجمله سیهته دارن و از تعمیرات آنجا آنچه لیاقت تحریر داشته باشند بنظر نیاید  
 مگر یک مکان امام بارگاه از تعمیرات نواب سراج الدوله و صفح مستغنی البیان  
 است مثل ان تمام ممالک هندوستان نیست اگر چه الان از عمره حسری  
 نیست اما جزوی نمونه آن یادگار کلی است این دو بیت مولانا عرفی شیرازی  
 رحمة الله علیه مناسب محل دیده فرشته شده چه قدر صبح شناسند ساکنان  
 درخشند که در حوالی آن شام را نبوده گذارند زهی صفای عمارت  
 که در تماشایش بدیده باز نگردد نگاه از دیوارها و مکانات موتی  
 جمیل که خوبترین جای بوده حالا از بین کنیده شد و خراب مطلق گردید  
 بمقدم هوگلی بفاصله نیم مکره از یکدیگر واقع شده پیش ازین ونگام  
 شهری کلان و آبادی بسیار داشت و جای حاکم نشین بود و کوتهی نصاری  
 بر نگیس دیگر تجارت هم بود چون س نگام نسبت دریا گذاشت ویران  
 شد بندر هوگلی آبادی کامل پذیرفت فوجدار این بندر همیشه از حضور  
 سلاطین دلی مقرر شده می آمد و باناظمین بنگاله چندان تعلق نداشت  
 نواب جعفر خان خدمت فوجداری آنجا ضمیر خدمت نظامیت و دیوانی  
 در علاقه خود نمود چنانکه مذکور خواهد شد انشا الله تعالی و بسبب آنکه نواب  
 موصوفی

یافت بعد رسیدن درجه انگیز نگر صرف دما که که در الوقت جای حاکم نشین  
بود و شاهزاده عظیم الشان از حضور بادشاه اورنگ زیب بجاوست  
بنگاله اختصاص یافت از پیشتر در انجا بود چنانچه بعد ازین مذکور خواهد  
صحبت خود با شاهزاده برار ندیده بهمان آنکه محالات بنگاله از انجا بعید  
مسافت دارد از لازمت شاهزاده جدا شده در مخصوص آباد طرح اقامت  
انگند و عمه زمینداران و قانون گویان دارباب دفاتر دیوانی حاضره شیر  
را در انجا ساکن ساخت و دو گهریه که ویرانه محض بود محل سرا  
و دیوانخانه و کچری بادشاه قرار است تحصیل مال واجب مقرر کرد و چون  
اصالتاً بصوبه داری بنگاله واودیس بانضمام دیوانه و خطاب  
مرشد قلعنجان و عطای خلعت فاخره و علم و بقاره و اضافه منصب  
مبایات اندوخت بعد رسیدن مخصوص آباد آبادی شهر بنام خود حکم  
کرده موسوم بمهرش آباد ساخت و دار الضرب مقرر کرده که ضرب مهر  
آباد مسکوک نمود از انوقت این شهر صوبه نشین گردید شهری خوب است  
سکنه آنجا در صاحبیت صوبه بار بامردم آن بهیجا آباد بهم صحبت بوده  
مشار و گفتار شایسته و درست بر خلاف دیگر ممالک بنگاله بامردم هندوستان

که آثار آن ایوم نمودت و سمت مشرق آن شهر جمیل جنبه و جنبه دیگر  
 اب شار است بند اب از آن وقت تا حال موجود است اما در آن وقت که  
 آبادی شهر بود استحکام تمام داشت و مدخل آب در موسم برسات  
 نبود درین وقت در موسم برسات کشته در آن طرف میگذرد و هم آب  
 میشود شمالی آن یک قلعه بفاصله یک کرده یک عمارت کلان از تعمیرات  
 قدیم بود و حوض آب مسمی به سار باره که آب آن حوض شتافت بود هرگز مجوز  
 بامراض متضاده مبتلا نشده هلاک میشد گویند در زمان سابقه که بگاران  
 را در آن عمارت بچوکس میگرداند و از خوردن آب آن حوض ببردی تمام  
 هلاک میشد و محمد اکبر پادشاه از امر و تکرار کرده گن بگاران از آن عقوبت  
 و صعوبت منع فرمودند شهر فرزند آباد شهری کلان برب نر بیا  
 واقع شده هر دو کنار نهر آبادی دارد در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص  
 خان نام سیرای در انجاس فته مخصوص آباد نام گذاشته بود خانه  
 مذکور گذاران سکونت داشتند چون در عهد پادشاه اورنگ  
 عالمگیر ذاب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی او در  
 شت کار طبعی آن خطاب یافت و دیوانی مالک بنگاله بفرزنی

در هر سری سودای پدید آمد و آخر کید از نام بر بهمنی از کوهستان سوا  
 خروج کرده و بغلبه جنگ غالب گشته ز نام مملکت هند را بلف آورد و  
 در آخر عمر او سنگدرب نام شخصی از نواحی کوچ که در حدود ملک  
 بنگاله است بروی خروج کرده اول تمامی ملک بنگ و بهار را بتصرف  
 در آورد و بعد از آن با کید از جنگ مانموده غالب آمد و کهنه  
 را احداث نموده پای تخت خویش ساخت و دو هزار سال آن شهر دار  
 الملک بنگ بوده در عهد سلاطین چغتای ویران شده عیوض آن  
 بلده مانده شصین حکام گردید و بعد از آن مانده هم ویران شد چهار  
 نگر و بعد از آن مرشد آباد صورت شصین شد و درجه تسمیه کوثر معلوم نشد  
 اما بخاطر سیر که در زمان حکومت فرزندان نوج کوربه شاید این نام  
 یافته باشد و همایون بادشاه کور را تجنّس ناخشنود دیده جنت آباد نام ساخت  
 این شهر الحال خراب و ویران مطلق شده مسکن شیر و پلنگ است  
 جزا نرود در وازه قلع و عمارات شکسته در یخته مسجد و منارها و قدم رسول  
 صلعم چیزی دیگر نمانده است - جائیکه بود خروان باد وستان در بوستان  
 شد زایع و کرگر را وطن شیر روبرا مکان قلع کلان داشت

هر قدر دیر بماند گنبد نمی شود هیچ دریای کلان ترازو در ممالک بنگاله  
 نیست و دیگر از آنها کلان این ملک برم پسر است که از اقصای خطا  
 ماکوچ و از انجا براه بارو و ما بدریای شور ملحق گردید و در نواح جاگام نام  
 او سکنه داشت دارد دیگر نهرهای خرد نا حساب نیست و بر هر دو کنار  
 اکثر آنها زراعت شالی میکنند دیگر از خصوصیات این ملک برخلاف  
 دیگر ممالک هندوستان این است که مناخ درخت انبه و لیمون را قلم  
 کرده در زمین می کاشند و در سال اول بارور میشود چمن سوم در ذکر  
 بعضی شهرها و آبادی بعضی بلاد <sup>بنگاله</sup> شهر لکنونه که درازمنه سابقه دار <sup>السلطنت</sup>  
 بنگاله بود از تعمیرات سنگلیب است گویند و قتی که فیروز را می راجه هند  
 از رستم دستان شکست خورده به تربت گریخت و از انجا هم بگوستان  
 چهار گنبد و گوند داره گریخته قوت رستم دستان که از بندگان  
 او گرفته خاطر بود سلطنت هند بفرزندانش تسلیم نداشتند هندی سواد  
 نام را مملکت هندوستانی داشته و او را به عظیم الشان شده تمام قلمرو  
 دکن را عمل نموده تا بنگاله بقبضه افتاد <sup>خود</sup> آورد و چون قوت شد و بخت  
 سلطنت به پسرش هراج رسید در آنوقت تخیل در ممالک او افتاد

گویند برآمده در صوبه های هندوستان فرخ آباد و اله آباد و مهابار شده  
 به بنگاله رسیده و در بنگاله متصل قاضی مسنه متعلقه سرکار باریک آباد می  
 به پدراشد و از آنجا شعبه از گنگا جدا شده به سرشد آباد رفته و در نوبه تا هنر  
 جلالت ملحق شده بدریای شور رفته و نام آن بهاگیرت گویند و بدالطرف جالگام  
 رفته بدریای شور ملحق گشت و این گنگا در اله آباد با نرجون و سورسته ملحق  
 شده و نزدیک حاجی پوریا کندک و سرودسون هم ملحق شد و پهنای <sup>عظیمه</sup> هم  
 دارد و جائیکه هر سه نهر ملحق شده هندوان آنرا ترمیتی گویند و احترام آن  
 در مذہب هندو زیاده از حضرت و این گنگا سورسته چون تا رسیدن  
 بدریای شور و جالگام هزار شعبه شده رفته است و هندوان در باب برکت  
 این آب کتابها نوشته و این آب را متبرک دانسته غسل در آن  
 موضع رفع کائنات تمام عمر دانند خصوصاً غسل بعضی کماٹ ها گنگا  
 مثل بنارس و اله آباد و بهرد و از متبرک می شمارند و اغنیای شان آب  
 گنگا را از راه مالدور دراز طلب داشته نگاه دارند و در بعضی روزها  
 متبرک پرستشهای آنها بکار آید و حق آنست که آب گنگا در شیر  
 و سبزی و خوشگوار و نظیر ندارد و آب این نهر را هر جا که نگاه دارند



میسازند که بسیار خوش قماش و لطیف پسند باشند و جواهرات و  
 دیشم و عقیق درین ملک نیست از دیگر ملوک در بنادر این صوبه می آید و  
 میوه این ملک اینست که در بعضی آنست کلان و شیرین و بی ریش و خوش  
 طعم می شود و خسته کوچک دارد و درخت سه ساله که بقدر آدم رسیده باشد  
 بار در می شود و نارنج کلان که کونلاگو میزند و خرد که نارنگی خوانند درین ملک  
 خوب میشود و ترنج کلان اقام و لیموی کاغذی و اناناس و نارجیل و فلفل و نار  
 افراط خارپوس و میوینجه کیلا استندارد و انگور و خربزه و غیره میوه نادری  
 جانی میشود اگر چه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درین ملک کاشته شد اما خوب  
 نشد و نیشتن نفیس و نازک و شیرین سرخ و سفید و سیاه و فلفل دارد و نارجیل  
 و فلفل در بعضی جاها بسیار می شود و بزرگ قبول با فراط است و ابریشم خوب  
 و وافر پیدا می شود و پارچه ابریشمی درین ملک خوب میشود و پارچه دیسمانی  
 بهترین می باشد و انهار خرد و کلان درین ملک بسیار است و رسم تالاب  
 ساختن خارج از حساب و آب چاه درین ملک کمتر خورند چه هر چاه آب  
 نهرا و تالاب افراط دارد و اکثر آب چاه شور است ملر در اندک حفرات بر آید  
 و بهترین انهار رنگ است که از کوستان شمالی هندوستان از جای که گویند

و زنان شان کفش و موزه در پانگتند و مردمان هر روز روغن سر  
 در بدن مالند و غسل بد بیا و تالاب کنند و زنان بنگالی پرده ندارند  
 و برای جویج و امور خانگی بیرون میروند و ایرانی و آبادی این ملک حکم مسا  
 وات دارد چه خانه علفی دارند که از بالنس و گاه سازند و ظروف اکثر  
 سفالین و کمتر برنجی هرگاه از جای برخاسته جای دیگر رفتند فی الفور مثل  
 اول خانه علفی تیار ساختند و ظروف گلی بهم رسانند و اکثر آبادی آنها در  
 بیشه و دشت زار است که پیرامن خانه درختان باشد و اگر خدای نخواسته در یک  
 خانه آتش گیرد تمام بسوزد و بعد از سوختن شان خانه نیابند مگر از آثار در  
 خشت که گرد پیش خانه شان بودند و سفر اکثر براب میکنند خصوصاً در موسم  
 برسات که در آن موسم کشتیها خرد و کلان برای سفر و آمدند مهیّا دارند  
 و برای سفر خشکی سنگها مس و پالکی و جواله هم دارند و قبل در بعضی جای این ممالک  
 گرفته شود و اسب خوب بدشت آید و اگر بهر سه بقیمت اعلی طرفه کشتی درین  
 ملک بامیب زند که برای حصارگیری بکار آید و آنچنان است که کشتی کلان میسازند  
 و کشتی را که بزبان آنجا کلهی گویند با نظور بلند تیار کنند که هرگاه بدیوار قلع  
 رسانند مردم از کشتی بدیوار بر آیند و داخل میشوند و قسمی از غالیچه از درخت

عامل میباشند مگر در محاملات داد و ستد و خرید و فروخت و دیگر قضایای  
 دنیوی مفرد و غالباً از وحیده ساز و متفقین و شیرین مثل بگلایان در تمام  
 بیس ممکن نبوده باشد قرض را واجب الدین نمیدانند و دعه دیگر و زرا  
 بیکال هم دفانکنند و خوراک سکنه آنملک از اعلی تا ادنی ماهی و مرغ  
 و روغن و جغرات و تعلیقات است و مرغ سرخ و نمک هم بیشتر خورند  
 نمک در بعضی جاها این ملک کمتر بهر که مردم آنملک یک قلم  
 کیف الدین و کیف المزاج و کیف الکسوت اندنان کنند و جو  
 مطلق نمی خورند و گوشت گوسفند و مرغ و روغن زرد و مزاج ش  
 موافقت ندارد و اکثر خپان اند اگر بخورند معده قبول نکند و دفعی الفور  
 برقی برآید ملار پوشاک ذکور و اناث آملگی اعلی و ادنی هر یک پاره  
 که کمتر عورت بدان توان کرد چه مردان یک پاره سفید که عوام ازاد بپوش  
 گویند از زیر ناف تا زانو بنزدند و یک دستار چه خور و بقیاس دوسه  
 دست بر حاشیه سر پیچند که تمام کاسه سر و پرچم موی نمایان باشد و زبان  
 یک پاره که آنرا ساری گویند نیمی از زیر ناف تا ساق پیچیده و سر  
 دیگر کش که از طرفی کشیده بگردانند از نرد و سر برهنه باشند و دیگر پاره پیچند

و بنا بر وجود که زمین را از کج و خشت بر بندند تا هم مکان زیرین لیاقت بود  
 باشد ندارد و اگر کسی بماند زود بیمار شود و بسبب شادابی زمین بنگاله  
 قوت بنت بسیار دارد چنانچه بعضی از قسم شالی آنقدر که آب برسات  
 بیالارود تا سرش غرق نشود باشد در بالیدگی برابر شود و خوشه هر گز  
 غرق نمی شود و همچنین در بعضی از قسم شالی در یکدانه تخم او دو سه  
 شالی حاصل میشود و اکثر زمین در تمام سال که فصل زراعت میدهد و  
 زراعت انملک بالتمام شالی است چه باریک و چه گنده مزروعات  
 دیگر مثل گندم و جو و نخود و غیره بعضی جاها و حال بهم رسد طرفه آنکه این  
 قدر افرط شالی وافر میشود احتیاج بآب باران غیر موسم دچاه و دریا  
 ندارد مگر آب باران برسات که اگر خدا نخواسته باران برسات نمیشود  
 نقصان تمام دارد و سکنه قریات مطیع و منقاد حکام میباشند و بطور  
 زمینداران در عایای دیگر ممالک هندوستان با حاکم جنگ نمیکند و مال  
 گذاری سال تمام را بهشت قلم کرده در بهشت ماه ادا کنند و زخراج  
 را رعایا خود بکجری رسانند و مدار بند و بست هر فصل بر نسق است  
 و نسق کاغذ سر رشته را گویند که پیشش محروم و پشواری و کارکن بهر

در نظام ملک کسی نمودند و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آورده ملک بنگال  
 آباد گردید و نام بنگال در اصل بنگ بود لفظ ال که مرکب آن شده سبب  
 آنست که ال در زبان بنگال بمعنی بستر یا کلان است که گرد باغ و زراعت و غیره  
 مرتفع سازند تا آب داخل آن باغ و زراعت نه شود چون در زمان سلف  
 رایان بنگال در زمین قشرب که در دامن کوه و غیره هم بود بستر یا کلان <sup>تقاً</sup> بار  
 ده دکت که عرضش بست دست باشد در حدود بنگ میا خشنود و خانه  
 و زراعت و عمارت درون آن میکردند لهذا هم انواع این ملک را بنگال  
 میگفتند و هوای بنگال با اعتدال نزدیک است و لیب قرب دریای شور و باران  
 بسیار و طوبت بسیار دارد برشکال از ماه اردی بهشت که بهندی ماه حیط  
 خوانند شروع و تا ششماه بارش باران باشد بخلاف دیگر ممالک هندوستان  
 که آنجا برسات از نصف ماه خرداد که هندیان اس رگویند آغاز باران  
 و تا شهر پور که هندیان اسن نامند چهار ماه بارش ماند و در موسم باران  
 بین های قشرب بنگال همه غرق و بموسم برسات آنجا هوای بد دارد  
 خصوصاً آخر برسات آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند و زمینش  
 دشت بسیار دارد چنانچه در بعضی از بلاد خانه های دشت و منزل

پدر فرجام خود متوجه بوسعت آباد جنوب شده در تعمیر آن کمر اهتمام بر  
 بست پسران خود را که یکی هندو و دیگری سنی و سومی حبش و چهارمی  
 زنج و پنجمی بر سر و ششمی نوبه نام داشت بهر طرفیکه جهت آبادی  
 رخصت فرمود آن کسر زمین بنامش موسوم گردید پسر کلان که  
 هند باشد چون در سرزمین هند فروکش کرد آن ملک بنامش  
 موسوم گشت و بسند نیز بر فاخت برادر کلان بسمت سنی توجه بر آبادی  
 گذاشته بهما بجا رخت اقامت افگند آن ملک بنام او مشهور شده  
 اما هند را چهار پسر بود یکی پورب دوم بنک سوم دکن چهارم تروال  
 و هر دیکه از ایشان آباد شد بالفعل آن ملک بنام آنها اشتها را دارد  
 و دکن بن هند را سه پسر بود آمد ملک دکن بر آنها تقسیم یافت نام ایشان  
 مرهٹ و کبر و ملنک بود و دکنان همه از نسل او آیند و الیوم این هر سه  
 فرقه در آن ملک ریاست دارند و نروال را سه پسر پیروج و کناج و مال  
 رانج نام بودند بنام ایشان هم شهر آباد گردید و پورب بن هند را که  
 پسر کلان بود چهل و دو پسر بهم رسید و در اندک فرصتی اولاد ایشان  
 بسیار شده ملکهها آباد ساختند و چون بسیار شدند یکی را بسوری برآ

آن اشتغال دارند بود معلوم که سنگی چه خیزد باز میبودیش  
 ننگی چه خیزد گویند کلاپهار در زمان مراجعت در سرزمین کون جرد  
 جنگلی نقاره گذاشته رفته مملوکس افتاده است مردم آن ملک احدی از بیم  
 جان براست کردن آن جرات نمیکنند العهد علی الوداد جلر ناه  
 که بعد کترک بنود در آن صوبه است گویند چون مردم بنود برای زیارت  
 جلر ناه در موضع بر سوئم که جلر ناه در آنجا است میگردانند بدستور مسلمانان  
 سوی سر میزنند و بدروازه اول مکان شش گیر که مرد در ویس کامل  
 ودلی وقت بود و پذیر و مادرش حایک یعنی جولاه بوده اند آب و  
 طعام او را که بزبان آن ملک ترابه نامند میخورند بعد از آن در معبد  
 جلر ناه به پرستش میروند و در پرستش هندوان با مسلمانان بلکه با قوم  
 خلاف عادت طعام میخورند و اقوام طعام مطبوعه در بازار میبرد  
 و بنود مسلمانان میخورند و یکجا میخورند و میگوشتند چمن و گربیا  
 بعضی خصوصیات ممالک هنگام معلوم جوهر شناسان در آن  
 ستان باد اکثری از اصحاب فن تواریخ رقم زده خام تحقیق گردانند  
 چون حضرت حام بن نوح علی نبینا و علیهم السلام حایک  
 الاجازت

برد باز اسیر از خوف قتل که رایاری بیدار شد خشن آن سرمست  
 خواب غفلت نشد تا آنکه کالاهپا از تسخیر تمامی ولایت او مغرور شد  
 قلعه باره با طاعنه محل خواب او بود محاصره نموده بجنگ پرداخت  
 اهل کاران و متصدیان را بر سر ناچیان را طلبیده تمامی باجرای اینحال را  
 در نای سر نای دمیدند چون خبر کالاهپا را بگوش آن خفته بخت بستر النوم  
 از الموت خورد آن واقعه نمودار واقع قیامت تصور نموده بان خفتگان  
 قبور از نفخ صور سر اسیمه از خواب غفلت بر جفت و حرکت ندیو می نموده  
 سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نموده ولایت او دیه و قلعه باره  
 یا به مفتوح شده داخل ممالک محروسه بادشاهی اسلام گردید دین  
 متین محمدی و شریع مبین احمدی دران ولایت رواج یافت پیش ازین  
 عمل و دخل سلاطین اسلام دران مرز بوم نبوده از کرامات کالاهپا  
 یکی این است که هر جا که دران ملک او از نقاره او میرفت دست و پای و گوش  
 و بینی اصنام معبود هندوان از بدن سنگین شان از هم میپاشید چنانچه  
 الان بتان سنگین دست و پاشسته و بینی و گوش بریده دران سرزمین  
 جا بجا افتاده است و هندو باطل نیروه از کوردلی خود دیده و دانسته به پشش



محمد اکبر پادشاه غازی آن ملک بدست کالاهمار مفتوح شده و اخ  
 دیوان اکبری گردیده در بنگاله منتظم گشت و کیفیت آن مجملات  
 که کالاهمار از امرای بابری شجاع و اهل دل و صاحب کرامت بود حسب  
 الامر محمد اکبر پادشاه بادوازده هزار جرار انتخابی به تسخیر آن ملک  
 پرداخت راجه بکند و بومر زبان آن ملک از بس عیا کشش و آرام  
 طلب بود ششماه بارعام داده بقبض و در ربط و تنظیم و تنسیق امورات  
 ملکی پرداخته تن بآرام داده بخواب غفلت میگذرانید و تا ششماه  
 ایام استراحت و آرام و امتداد میکشید و احیاناً کسی ادرادرین  
 عرصه بیدار میکرد بقتلش اقدام مینمود چون خبر درآمدن کالاهمار  
 بافواج بادشاهی در آن ملک سراسر آشوب راجه شد برای حفاظت  
 و خود داری قلعه پاره پاره را که جای مستحکم بود تعمیر نموده متحصن گشت  
 و افواج شالیه بمقابل حریف تعیین نموده بدستور سابق بر بستر  
 استراحت مشغول خواب غفلت گردید کالاهمار افواج او را بخند  
 جدل بسیار انزام داده تمام قلم رو او دیو را بحیاط تصرف و ضبط  
 در آورده حتی که رانی را مع اموال و اسباب و خانه اش بغنیمت

کادو کاشیش و رنگ ابلق و متلون است که شیر میدهد و کیش دلت  
 آنها خارج از اسلام و مبدان است سوای مادر هر زن را بزوجیت نمیتواند <sup>گرفت</sup>  
 چنانچه برادر خواهر خود را و جبه میتواند کرد و از حکم سردار و پیشوای خود که انرا والی گویند  
 قاصر شده بملکی در الحاحت او را هیچ اند و زنان نوکران سپاه بدر بار  
 حاضر میباشند و شوهران شان بخانه خود مینمایند و سکنه آنها کلمه  
 اسود اللون اند و مردان ریش ندارند و متصل ملک برخنگ ملک  
 پیکو مابین جنوب و شرق بنگاله است و افواج آن ملک از فیل و پیاده <sup>است</sup>  
 و فیل در جنگل آنجا و در حدود آن ملک کان فلزات و جواهر است لهذا در  
 میان پیکو و مردم برخنگان خصومت میباشد و متصل این ملک  
 ملک ملک است حیوانی چند لباس ان بنی بپوشیده اند از جانوران خفگی  
 و تری هر چه بدست آید میخورند هیچ جانوری را نمیگذارند و دین و آئین و  
 فقهی درست ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و  
 لایق زبان اینها بازبان مردم بت نزدیک است و در حدود جنوبی صوبه  
 بنگاله ولایت اودیله واقع است از لاند دلول تا مالوه و عبور رودخانه  
 حله حدود آن ملک است در عهد سلطنت سلطان جلال الدین

وعظیم الشان بوده اند گویند چون رای آنجا فوت میشود دگور وانا  
 وخواص وخدمه متوفی را با برخی از اسبانی تحمل و حایج و فروش  
 ولباس و ماکولات با چراغی پر روغن با او در دخمه با استحکام تمام  
 بچوبهای قوی بپوشند و متصل ملک اشام ثبت است و متصل  
 بت خطا و ماجین است و دارالملک خطا خان باغ است که از دریای شور چار  
 روزه راه فاصله دارد گویند از خان باغ تا کناره دریای شور نهر آب کاویده و هر دو  
 کناره آن سنگین است خفته اند و در کوه ها جانب شرقی اشام طرف او تراکول  
 بمسافت پانزده روز قوم مری و تخمی سکونت دارند در آن گویستان آهوشکین  
 و فیل پیدا میشود و نقره و مس و از زیر ازان جبال بهمیرسد طرز و وضع آن  
 قوم از اشام میان موافقت دارد و در حسن و علاحه از انسان اشام بهتر  
 اند و از تنگ بسیار تر کنند و گویند بد چیز است نخره میزنند و از جا حرکت  
 نمیکند و آنچه از شکش برآمده آدم را میکشد و ما بین جنوب و شرق بنگار  
 است و آنرا از خاک گویند واقع شده و چاکام بان متصل است  
 و بسیار زیاده است و بسیار است و شتر و خر و قیمت اعلی  
 است و در آنجا میندودم مطلق اما جانوری است به

نمیتابد اگر چه طرشتانی قوی و کلان باشد آنقدر بخت کند که مغز سر پریشان شود  
 و بمیرد و فیل کلان متناسب با اعضا در صحاری و جبال و افروآه و کوزن  
 و نیله و فوج نیز بسیار میشود از ریگ دریا بر مها پتر طلا حاصل میشود و از  
 هزار اسامی برین کار مقرر اند هر سال بحسب فی نفر یک توله طلا بر کار  
 راجه داخل میبازند اما طلا کم عیار که یک توله بیشت و نه تپیه فروخت  
 میگردد و روپیه و اشرفی بنام راجه آنجا سکوک و خمره و یاج دارد و فلوس  
 رواج ندارد و آهوسکین در گوبستان اسامیست نافه اش بزرگ پر از  
 دانه های کلان و خوش رنگ و از فروچوب عود که بنتش گوبستان نامردپ  
 و سدی و لکهوره است سنگین و معطر می شود و خراج از رعیت نمیگیرند از  
 خانه در سه نفر یک نفر بخت راجه قیام مینمایند و برالحاعت حکم راجه تمام  
 نمیورزند و اگر تها و واقع شود بقتل رسد راجه آنجا بر مکان بالا میباشند  
 و با بر زمین نمی گذارد و اگر با بر زمین نهد از را جگی عزل شود و اعتقاد  
 بالطل آنها بران است که ابا و اجدادشان بر آسمان می بوده اند و وقتی زربا  
 طلا نهاده بر زمین فرو آمده بود از آن زمان بر زمین بماند لهذا او را راج  
 رسگویند و سرگ بزبان هندی آسمان است و راجه ها آنجا زبردست

ممالک بنگاله پیوسته بمالک کامرودب ولایت یاشم واقع است شهر بهار  
 در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان غوده طولش شرقاً و غرباً از گواهی  
 تا سیر تخمیناً دو صد گز و ده جیر می و عرضش شمالاً از گوهستان قوم مری و  
 محمی و دند و لاند و باجل قوم نانگه قیاساً هفت و هشت روزه راه جبال جنوبش  
 ناگوستان خصه و کجا و کشمیر در طول لاحق و در عرض باطوان مسکنه قوم نانگه  
 لاحق و گوهستان شمالش در طول بارداشته مشایخ کامرودب پیوسته در عرض  
 پیش رو گوه های سابق قوم دلانده کشیده منزه بین ساحل شمال تحریر  
 مهاپرا او ترا کول از گواهی تا مسکن مروب و محمی و امتداد دکن  
 کول از ملک نگرانی با موضع سدر آب هوا سواحل تحریر مهاپرا  
 فی الجمله برای غیر یومی یکم است هشت ماه بارش باران میشود و چهار ماه  
 زمستان هم خالی از بارش نیست و ریاحین و فواکه هند و بنگاله در آن  
 یک بهم رسد و سیوای آن نیز میشود که در سایر ممالک هند نیست  
 تحصیل عمده آن ملک شالیست که کم و بیش وجود در کس غنی کارند اما  
 زینش قابل است هر چه بکارند نمک کیاب و غیره آنچه در دامن  
 بعضی از گز و پیر سدر ملوکند و خرد کس جنبه آن ملک رواج حریف

بدستور قایم و بحال میماند و قدر کس از آن مسازند و از بریدن درختان  
 اکثر عرق کثیرین حاصل میشود و درخت انبه بطور انگور بر تالارهای باله  
 و میوه انبه میدهد علی بن الحقیق کس کوستان بهوشنت که مسکن  
 بهوشنت است در سمت جنوبی کوچ بهار واقع است اسپان مانگن و بهوش  
 و پری و ایهوی مشک در آن کوستان می شود و در وسط آن ملک نهری از  
 میان دو کوه جاریست عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق و زنجیری از آهن  
 بالای آب بسته هر دو سر زنجیر را بنگهای طرفین نهر بند کرده و زنجیر دیگر محاذ  
 زنجیر مستور بر فوق آن با ارتفاع قدیم تعبیه نموده میدارند و مردین پایی  
 بر زنجیر اسفل نماده دست بر زنجیر اعلی زده عبور مینمایند و طرفه آنکه اسپان  
 مانگن و جمیع احوال و اطفال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذرانند  
 مردم آن ملک سرخ و سفید و تنومند میشوند و موی سر سیگون از اطراف  
 سر و گردن فرو بسته دارند و لبا کس غیر از یک کتاک که کتور عورت  
 توان ساخت دیگر ندارند اناث و ذکور این ملک بهمین هیات  
 و وضع میباشند و لهجه زبان شان بازبان مردم کوچ بهار موافقت  
 دارد و گویند کان فیروزه هم در آن کوستان است و ما بین شمال و شرق

ممالک محروسه است تا بات کانون که سرحد ملک موزنگ است پنجاه و پنج  
 کرده جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرتگاه تا ج که از جمله ممالک  
 محروسه نالوشکر پور که متصل کوهستان کماٹ است پنجاه کرده جریبی و  
 این ملک در کوارای و عذوبت آب و اعتدال و لطافت هوا  
 و نزیمت المکنه و ب تین از سائر زمین شرقی ممالک هند و سکنه  
 ممتاز است فارغ کلان بسیار خوب میشود و دیگر فواید هم افراط دارد  
 نهال فلفل در آن ملک میشود و بخش بار یک و شاخهای بالای تالارها  
 میدوانند خوشه مالیش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزند و  
 آنجا دو قوم اند مح و کوچ و راج از قوم اول است و سکه بر زر میزنند و چوب  
 مضروب آن ملک را از این میگویند رایان عظیم الشان در آنجا  
 شده اند و یک لک پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده است  
 و ملک کامروپ که آنرا کامروپ گویند در حکومت رایان  
 آنجا بود و پسر دمان ملک کامروپ خوب صورت و در جادوگری  
 علم است و می افرازند و اکثر حکایات آنجا دور از عقل و ادب  
 میمانند و پنجم از آنجا است آنجا میگویند که بوی گلها بعد از چیدن چند  
 ماه

بهار التصال دارد و در زمان جلال الدین اکبر بادشاه عیسی خان افغان  
 بعضی ممالک مشرقی را مفتوح ساخته مکه و خطبه اکبری را بچ نموده متعلق  
 صوبه بنگاله گرد بست هشت سرکار و هشتاد و هفت محال درین صوبه  
 است درازمنه ماضیه پنجاه و نه کرو و هشتاد و چهار لک پنجاه و نه  
 هزار و سه صد نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک  
 کرو و چهل و نه لک و شصت و یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو  
 روپیہ پانزده آن و کسری روپیہ سکه می شود و بست که هزار و سه  
 و سی سوار هشت لک و یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت نفر پیاده  
 دمامی و یک صد و هشتاد و پنج نفر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت و شش  
 توپ و چهار هزار و چهار صد کشتی متعین میبود و متصل حد و شمالی  
 جا نگام ملک راجه پتره است و آن ملکی وسیع است رایان آنجا خطاب  
 مانک دارند چنانچه بنا مانک و غیره و خطاب امرا آنجا نیز این است  
 راجه آنجا یک هزار و پنج فیل و دو لک پیاده نوکر میداشت و سوار  
 اسپ بهم نمیرسید باین شمال و مغرب بنگاله مایل بطرف شمال و لای  
 کوچ بهار واقع است طولش شرقاً و غرباً از این سرکنه بهیر سبک که در اصل



روضه سوم در بیان احوال ناطقمانیکه از حضور سلاطین حنفیه ادرین  
 ملک بنظامت پرداخته اند روضه چهارم مشتمل بر دو خیابان  
 خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاری فرقه برنگیس و فران سنیس  
 و غیره در دکن و بنگاله خیابان دوم در ذکر مسط شدن نصاری  
 انگریز در ممالک بنگاله و دکن مقدمه مشتمل بر چهارچین چین اول  
 در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله مشهود و خواطر سیاحان  
 اقلیم سیر و تواریخ باد که صوبه بنگاله در اقلیم دوم است از اسلام آباد  
 حرف چانگام تا به بشلیا لڈهی مشرقاً و غرباً چهار صد کرده طول  
 عرض شمالاً و جنوباً از کوستان شمالی تا سرکارمدان که حد جنوبی  
 این صوبه است دو صد کرده مسافت دارد و چون در زمان سلطنت  
 بنال الدین محمد اکبر بادشاه غازی صوبه اوڈیسا بر دست کاله پائر  
 بنال و آن صوبه داخل ممالک محروسه بادشاه دہلی گردید  
 و این صوبه را نیز با بنگاله منظم کردند طول چهل و یک کرده عرض  
 بیست و شش در حدود جنوب این صوبه دریای شور واقع  
 و در آن کوستان شوانج و طرف مغرب به صوبه

میان جان بسته از هر جافقره فقره بمرسانیده بعضی دوستان بتالیف  
 و ترتیب این رساله پرداخته و پس از اتمام نامش موافق تاریخ  
 اتمام ریاض السلاطین مسختم امید که منظور نظر ارباب بصیرت  
 شود و التماس از واقفان اثار سلف آنست از اینجا که فقیر از ناقلین پیش  
 نیست مع هذا بمقتضای الانان مرکبه مع الخطا و النسیان اگر  
 خطای و سهوی ملحوظ نظر گردد مغذور و معاف داشته بقدر  
 وسیع در اصلاح کوشند یا اگر اصلاح نتوانند بپوشند یا و بنای این  
 رساله بر مقدمه و چهار روضه نهاد و ترتیب فهرست آن برین پنج است  
 مقدمه شتمایه چهارچمن چمن اول در بیان کیفیت آبادی ممالک  
 بنگاله و حدود و اطراف آن چمن دوم در بیان بعض خصوصیات  
 آن ملک چمن سوم در ذکر بعضی بلاد آن ممالک چمن چهارم در ذکر  
 حکومت راین هند بر سبیل اجمال و اقصای روضه اول در ذکر  
 حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین و ملکی به نیابت درین  
 ملک فرمانهای کرده اند روضه دوم در ذکر سلاطین که در بنگاله  
 بر سر سلطنت جلوس فرموده خطبه سلطنت بنام خود خوانده اند

جوهر شناسی یگانه عصر بل از مقتضات روزگار و در هر عدم المشاکست  
 مولفه بود در هر فضیلت ذات او مجموعه خوبی یا بران وصفی که آید در  
 گمان افروغ از ان دارد یا دل روشن صواب اندیش چون پیران دانا  
 دل یا دلی اقبال و عمر و حشمت و جنت جوان دارد یا سخن سنجید بامن گوهر  
 معنی فروریزد یا دلب مجبور و کف وقت تکلم در فشان دارد یا صبا  
 خوان نمایش بمکینان و محتاجان یا زرد و نیار موجود از برای مفلسان  
 دارد چون طبع بلندش علی الدوام مائل بمطالعه کتب تواریخ و غیره  
 انواع علم و هنر است لهذا برای فیض پیرایش در ایام <sup>۱۲۰۰</sup> یک هزار و <sup>صد</sup>  
 چتری مقدمه نبوی و مطابق ملت نصاری <sup>۱۶</sup> یک هزار و <sup>صد</sup> یک  
 و شش سالی عیسوی جوایز احوال سلاطین و حکام سلف که در ممالک  
 است ایستاده و بیکار است فراموشی افراشته به نهانخانه عدم شتافته  
 است این طبع ایضاً حکم محکم اصدار گردید که هر چه از کتب تواریخ  
 و غیره یافت میاید به سلیس علم فهم خاص پسند بخیر در ارد  
 شد و این طبع است و امتسال سال خداوند نعمت را واجب  
 است که به این طبع قبول بر دیده نهاده که سعی و اهتمام بر

د نفوس انبیا و رسل باشد علی الخصوص بران آیه رحمت عالمیان  
مقتدای اهل ایمان خاتم پیغمبران شارح شریع قویم سراج و مانع  
صراط المستقیم مولفه مقصود ظهور این مظاهر یا نور  
اول و ظهور آخر یا یعنی فخر انبیاء سید اذکیا شفیع یوم الجزا محمد  
مصطفی احمد بحسب اصلی الله و سلامته علیه و آله و اهل بیت الطاهرین  
و اصحابه اجمعین اما بعد اضعف العباد الراجی بشفاعت  
السید اللوین غلام حسین المتخلص سلیم زید پوری که چون از  
چند گاه بحسب اتفاق وقت بملازمت خدمت صاحب و الامتاق  
اعلی مناصب خجسته سیرت فرزند سیرت کریم الطبع حلیم المزاج  
ستوده کشیم سر ایام حاکم کشور سخاوت نو شیر و ان ممالک عدالت  
خداوند فیاضان مشفق و مهربان بسیار بخش و کم گستان قدر دان قیصر  
از همه اوصاف مستغنی مستر حاج او بی ادا الله تعالی اقبال و شفقت  
و شمت و رفیع درجه و صاعف عمره و قدره بسک ملازمان منتظم  
گردیده همواره متفیض فیض و احسانش و مبر و باب انعام و نوازش  
بوده و هست الحق ذات مجمع الحسنات و منبع الفیوضات آن مود

بسم الله الرحمن الرحيم  
جهان حمد سزاوار بارگاه جهان آفرینی است که منظر هر کونی را بید قدرت  
کامله خویش بخلیه وجود محلی ساخته علم خداوندی افرشت و عالم عالم ثنا  
لایق درگاه پروردگاریست که نگارستان هستی را بتمام حکمت بالغه خود بر صحنه  
کائنات بخط رنگارنگ نگاشت حکیم علمی که امور انتظام عالم و عالمیان  
و صلاح و سداد جمهور انام بوجود سلاطین که زمام حل و عقد کار و بار اوصاف بنی  
نوع انسان را بقبضه اختیار فرمان روایان خطه غبر او گذاشت داور  
جهانداریکه رتق و فتق مہمات طوایف انام و خیر و شر مرگز نشینان دایره  
خاک را بمیزان مصالح جهانداری سنجیده در هر اقلیمی و ملک فرماندهی برکات  
مینند زابر فیض او باغ جهان کسب زباده لطف او گلزار جان کسب  
نعمت امری نقاش صنعتش زمره میشود در جوف کان کسب  
نعمت شایسته و ثناء و عظم ناله و آلاء و الحمد علی نعمائه و صلوات  
بر کائنات و اکیات بر جمیع فرمان بران بارگاه وحدت  
که نفوس



